۴

تذکره شوشتر

۵۱۷۹۱ ۴۵۰۷

[illegible]

کتاب تذکره شوشتر

بسم الله الرحمن الرحیم

الحمد لله رب العالمین والصلوة والسلام علی محمد وآله واصحابه الطاهرین
اما بعد آورده اند که در قضیهٔ طوفان نوح که عالم غرق آب ومعموره زمین خراب
وجمهور بنی آدم آواره دیار عدم گردیدند معدودی که مضمون فنجیناه واصحاب
السفینه نجات یافته بودند بر فراق احباب وافنای اصحاب همواره مکدر وملول وبسوز
وزاری مشغول بوده در کمال بی‌سامانی وپریشانی بسر میبردند وبعد از آن که بمرور روزگار
وتمادی دهور واعصار توالد وتناسل نمودند وکثرت در افراد انسان پدید آمد
هرج ومرج واختلاف وجدال ونزاع ودعوی وقیل وقال که از لوازم کثرتست
درمیان ایشان رواج یافت وآرزی اعتدالی وتغلب اقویا وضعفا در زحمت
بودند تا آنکه دانشمندان زمان رای صواب برین قاعده قرار یافت که فرمان فرمائی نافذ
مطاع وواجب الاتباع فیمابین خود تعیین ودر مواقع اختلاف برای رزین او رجوع نمایند
ونظم مهام عباد وتنبیه وتادیب اهل فتنه وفساد منوط بکفایت او بوده خلایق
در مهد امن وامان آسوده باشند ونتیجه این امر مهم کیومرث بن آدم را که بحسن

وعقل

وعقل وکیاست وحکمت ورزانت وحسن سیاست ممتاز بود اختیار نمودند وبعضی
از مورخین گفته اند که کیومرث نبیره حضرت آدم بود وبعضی از احفاد نوح گفته اند
وخدمه واسباب لازمه جهت او مرتب داشته هر یک از رعایا بقدر استطاعت جزوی
از خالصه خود قبول نمودند که همه ساله برسم خراج جهت مصارف سلطنت بسرکار او رسانند
وتاجی ساخته بر سر او نهادند که در مجلس دیوان بآن علامت مردم او را بشناسند
ومدت پادشاهی او سی سال بود وبعد از آن هوشنگ پسر یا برادرزاده او
بسلطنت نشست واو پادشاهی عادل وحکیمی کامل بود وتا آن زمان مردم بساختن
خانه وعمارات گلین نپرداخته بودند وبکپرها وکولاها که از چوب ونی ترتیب میشد
بسر میبردند وبعضی بکهوف جبال ومغارها وجنگلها مسکن می‌نمودند وبابن سبب
تعب ورنج بسیار میکشیدند لاجرم هوشنگ فرمان داد که مردم خانه بسازند وحکم
داشت که خانها را از ریگ یکدیگر دور اساس آنها را محکم ودیوارها را بلند نمایند وبعد از
اتمام خانها حصاری وخندق بدور خانها بنا نهاد که مجموع شهر حکم یکخانه بهم رسانید
وچون مردم در مساکن خود قرار گرفتند واز زحمت سرما وگرما وباد وباران آسوده
دل گشتند وذخایر واقوات خود را از رهزنان وجانوران محفوظ واطفال وعورات را
در اندرونها مستور نمودند وبسبب باروی شهر از آسیب سباع وحیوانات وحشی خلاص
یافتند این وضع بنظر ایشان بسیار خوش آمد وآن شهر را شوش گفتند بلغت قدیم یعنی خوب وبعد از
هوشنگ بتقریبی بکنار رود کرن رسید چون ملاحظه وضع آن مکان نمود گفت اینجا
شوشتر است واستعداد آن برای بنای شهر بهتر است وهمه سازها را امر نمود که طرح
انداختند وبنای آن اشتغال نمود وگویند شوش شکل باز ساخته شده وشوشتر

آمدن سگ در میان بنیاد شوشتر در وقت شکار هوشنگ و تعبیر این فال

و مشهور است که در وقت آغاز بنای شوشتر هوشنگ خود بر سر عمله حاضر بود دید که سگی
از موضع شهر بیرون رفت و بعد از زمانی پاره استخوانی بدندان گرفته مراجعت نمود
و بخوردن آن استخوان مشغول گردید از ملاحظه این حال و مشاهده این فال پادشاه
متاثر شد و آثار ملال بر ناصیه او ظاهر گردید دانشمندی از ندما این معنی را ادراک
یافته معروض داشت که از رهگذر این سگ غباری بخواطر انور نه نشیند غالبا آئین چنین
باشد که تربت این ولایت مقتضی فقر و درویشی و حرمان همتی و پستی فطرتی و قناعتی
باشد و مردم آنجا از حمت زندگی نمایند و کسب ایشان ضعیف و تحصیل ما یحتاج خود
در وطن نتوانند نمود بلکه از جاهای دیگر بمسافرت و مشقت بهم رسانیده و در اینجا
صرف نمایند و مؤید این سخن آنکه صاحب نزهت القلوب در خواص بلدان آورده
که خاک شوشتر مقتضی فقر و نیازمندی است و مردمان صاحب ثروت و توانگر
در آنجا بغایت نادر یافت شود و بزبان تازی شوشتر را تستر گویند بقاعده عرب که
الفاظ عجمیه را تعریب میکنند و بعضی گفته اند که شخصی از بنی عجل تستر نام آنجا
فتح نمود و باسم او مشهور شد و صاحب قاموس گوید تستر بر وزن جندب و شوشتر
بشینین لحن است و باردی الطاول شهری است که بعد از طوفان بنا شده عمر
از بلاد معموره و در بعض کتب قدیمه مسطور است که طالع شوشتر جوزا است و مولانا
جلال الدین محمد بن عبد الله یزدی در کتاب تحفة المنجمین سرطان گفته و این اصوب
نزدیکتر است چه آثار شاهده اخلاق و احوال این ولایت دلالت تمام بران دارد و بتجربه
رسیده مکرر هرگاه قرانی از قرانات کبری یا خسوف یا کسوف در برج سرطان واقع شود
معظم تاثیرات آن در اینجا بکمال ظهور بهم میرساند فصل اول در شوشتر نرخ غلات و اطعمه

غالبا

میان آب قریب شوشتر ... از قنوات کلاگرد در صحرای گتوند جاری بود ... نهر داریان که الحال ... قلعه ... جاری است

غالبا ارزان باشد و گندم و برنج و سایر حبوب نیکو بعمل آید و برنج زراعت فراوان
باشد و اراضی آنجا پر برکت و بحدی سبک است که بیک درازگوش شخم توان
کرد و اشجار زود ترقی نماید و نارنج و لیمو و انجیر و انار ممتاز و سایر ثمار متوسط و نیک
آنجا بغایت لطیف و ممتاز است و قلم از خواص آنجاست که بهمه بلاد عالم از آنجا میبرند
و پالیز آنجا نیکوست و از الجمله بادنجان و خیار و هندوانه بسیار خوبست و جزر و
آنجا بغایت نیکو و چغندر آن بهتر از چغندر سایر بلاد است و تنباکو و خربزه را اگر نیکو تربیت
کنند بد نبود   ) (و در روزگار قدیم در حوالی شهر باغ و بوستان
و مزارع صیفی صحرای گتوند و جوبند بود که از قنوات کلوگرد که پادشاهان کیانی
احداث نموده بودند و هنوز هست آب بآنجا جاری میشد و چون از شهر دور بود و عبور
از رودخانه بکشتی بود مردم باین سبب زحمت میکشیدند و دارای اکبر نهر داریان را
ابتدا او دارا ابن دارا اتمام نمود و آب از میان شهر بصحرای عسکر جاری ساخت
و بغرس اشجار و زرع صیفی پرداخت و این قبل از ظهور اسکندر ذو القرنین بود و بمرور
ایام رودخانه عمیق شد و آب از نهر منقطع گردید و باغات که اهل آن در ره بودند خشک
و مزارع فاریاب دیم شد و آن قنوات هم بایر شد و اینها در عهد ملوک طوایف
بودند و کسی بحال آنجا التفات ننمود و چند سال بر منوال خشک گذشت و قحط پیدا آمد
لاجرم ولایت خراب و مردم متفرق گردیدند و احدی از ایشان باقی نماند و مدتها بدین منوال
بگذشت تا اردشیر بن بابک بن ساسان بر ممالک استیلا یافت و ملوک طوایف را مقهور
گردانید و همت بتجدید عمارت شوشتر گماشت و مردم را از اطراف بآنجا کوچانید
و امر نمود که خانه بسازند و در این باب تشدید بسیار نمود و منظور داشت که باین

دهنه داریان بعرض رودخانه شادروانی بنا نماید تا آب مرتفع و بنهر داریان
جاری شود و از زمان رودخانه منحصر در مافاریان بود و قبل از اتمام شادروان
اردشیر وفات یافت و همچنان بماند تا نبیره او شاپور بن هرمز بن نرسی بن
بهرام بن هرمز بن شاپور بن اردشیر جلوس نمود و در آن وقت بسبب کودکی
بود و طایفه عرب از بادیه حرکت نمودند و آنچه در راه خراسان بنا ساختند و انواع
خرابی در آن بلاد بظهور رسانیدند و چون شاپور بحد کمال رسید اولا بمواخذه
و تادیب عرب پرداخت و خلقی کثیر از ایشان اسیر فرموده بود که شانهای ایشان را
سوراخ و ریسمان گذرانیده دو دو بیکدیگر بسته بودند و همراه اردو میگردانیدند
و بان سبب او را ذوالاکتاف گفتند و او را بعمارت شوشتر عنایت عظیم بود و
چون بر قیصر تسلط یافت و او را محبوس ساخت گفت اگر نجات خود میخواهی
باید شادروان شوشتر را ببندی و چنان کنی که در زمین نزدیک شهر مزارع
[illegible] پیدا شود و زرع مائی بتوانند کرد قیصر چون بر جان خود ایمن گشت
کس فرستاد تا صناع و مهندسان زبردست از روم بیایند و اول خرابی بند
و چنان کردند که ابتدا رودخانه گرگر را از زیر کوهی که الحال بقعه سید محمد
گیاه خور بر آن واقعست الی بند قیر حفر نمودند و هنوز آثار کلند بر بعض اطراف
آن نمایان است و آبرا بان طرف سر داده اینطرف را خشک نمودند و بسنگ
و ساروج بند زیر پل را ساختند و قیصر بفرمود که هر روز پس روز ده هزار گوسفند
روانه کنند و کارگران هر یکی قدری زر یا نقره یا آهن یا سرب یا ارزیز چنانچه
هر بامداد هزار گوسفند و هر شب هزار گوسفند میرسید و بشیر گوسفند بوده و کله

بکردند

میکردند و بکار می بردند و سنگهای بسیار بزرگ که جز بجر اثقیل حرکت نتوان
داد دو دو بیکدیگر می بستند و بطوقهای آهنین و سرب بهم می چسبانیدند و در
کار می نهادند و بعد از آن رود گرگر را که شکافته بودند بهمان دستور مسدود نمودند
و آبرا باعمال بردند و باغ و بوستان مجدد را ساختند و گویند شاپور قیصر را
الزام نموده بود که گلی که در اینکار صرف می شود باید از خاک قسطنطنیه باشد
و قیصر هر دم خود را امر نمود که از خاک قسطنطنیه همراه اینقدر بیاورند که بعد از
اتمام کار آنچه فاضل مانده بود در خارج شهر ریختند و این تلها که الحال هست و کوزه
گران از آنها استعمال میکنند از آنست و قعر رودخانه را از دهنه مافاریان الی زیر پل
بیکتر از و بسنگ و ساروج فرش نمودند تا بمرور ایام دیگر باره عمیق نشود و از آنجهة
بند میزان گویند و بعد از آن او را مامور داشته که بالای شادروان بر لور قدیم پلی
جهة سهولت تردد انسان و حیوان بساخت و او را عرض نمود که چهار دانگ آب
تخمینا بر رود قدیم از زیر پل جاری بود و دو دانگ از آنها را چه خاهای عبدک و گه گیر
دفع جیها بند و خللها که بمرور ایام در آن راه یافته بود به دو گرگر بود و لهذا [illegible]
که بکنار این رود بود چهار دانگه و انرا که بکنار آن رود بود چهار دانگه نام نهادند
و این رود از منبع آن که از جبال بختیاری است الی ملتقی که دریای عمان است
فاصله ما بین عراق و فارس است فصل ۲ مورخان در وصف شادروان شوشتر
مبالغه بسیار نموده اند و گفته اند که در عالم بنائی از آن محکم تر نیست و مشهور است
که چون کارگذاران و مستوفیان قیصر شروع بکار و برآورد و خرج نمودند دیدند
خرابی قیصر وفا باتمام آن نمی نماید و عمله و کارکنان بازان کار را بر آزار تر

زحمت بوردند و هر مزدوری که بکرو از انجا کار کرده بود دیگر روز طاقت کار نداشت و چند
اجرت را اضعاف مضاعف می نمودند رغبت نمی نمود اخر الامر رای بران قرار دادند که جهة انتعاش
قلوب و تحریک دواعی شوق کارکنان و تخفیف مؤنت مفرحی مرکب از بعض فواکه
و اجزای معدنی و حیوانی و نباتی ترتیب نمایند که این هر چه فایده و ازان حال تواند
و حکیم حاذق فکرت اجزای ان را باین نحو نسخه نوشته
برگ گل رخسار یکطبق ؛ ورق نقره پیشانی یکصفحه ؛ گل شمشیر ابرو دو شاخه ؛
بادام چشم دو دانه ؛ زنبق بینی یکجزو ؛ یاقوت رمانی لب دو دانه ؛
پسته خندان دهان یکدانه ؛ مروارید ناسفته دندان بیست و هشت دانه ؛
عنبر اشهب خال لا اقل یکجزو ؛ سیب ذقن یک جزو ؛ ترنج غبغب یکجزو
سنبل الطیب زلف دو دسته ؛ انار بن پستان دو دانه ؛ صدف سینه یک لوحه ؛
خمیره صندل شکم یک قرص ؛ نافه مشکین یکجزو ؛ گل غنچه ناز یک جزو ؛
یاسمین سرین یکبغل ؛ ماهی سقنقور ساق و ساعد چهار جزو ؛ قصب الذریره
انگشتان بیست عدد ؛ عناب سر انگشتان بیست دانه ؛ قند مکرر عشوه القدر
که اجزا را شیرین کند و قصر مذکور تا مرکب اجزا را با تمام از شاهدان فرنگی گلعذار
و دلفریبان طناز عشوه کار با انواع باده و نقل و مزه و طعام خوشگوار بر سر کار
حاضر و آماده داشتند تا اخر روز که عمله از زحمت کار میاسودند بوصال آن دلبران
و بهم آغوشی ان سیمبران خوشوقت میکردیدند و مجمع ان ماهپارگان کنار
رود خانه بود و از انچه از در راماه پاریان گفتند و بان هوس کارکن بسیار از
اطراف و جوانب فراهم آمده روز بروز انچه را باسم اجرت ماز یافت می نمودند

شب شب بان غارتگران عقل و هوش میرسانیدند تا انکار با تمام رسید و رد بلاد
بلاد خود مراجعت نمودند و بعضی از ایشان از آب و هوای شوشتر خوش آمد در خصبت
چمن نمودند از قیصر که در انجا سکنا نمایند و بعضی از امور غریبه و صنایع عجیبه از ایشان
بمردم اند یار رسید از انجمله معدن نقره تتبع نموده بودند در خارج شهر نزدیک چشمه
آب گرگ و چون کیفیت بعمل اوردن ان را بهیچکس تعلیم ندادند شیوه
و الحال موضع ان معلوم نیست (دیگر حیاکت دیباج از این اکر کیکر
منسل پاییز در جوزق قلباب بهم میرسد که هر ابب از حریر خالص لطیفتر میباشد و ان را
بطراز زر و سیم و نقوش و الوان مختلفه مزین می نمودند و در روز کار پیشینیان البسه
و عمایم ملوک همه ازان بود و دیبای شوشتری مشار ز جمیع شعرا و ادبای ان زمان
بود و عبد الواسع جبلی که از فصحای شیرین گفتار بود در مدایح سلطان سنجر و غیره
همه جا رنگینی بهار و طراوت رخسار یار و زینت مجلس پادشاه کامکار را بدیبای
شوشتری تشبیه نموده و در مدح سلطان عبد الصمد گوید **بیت**
گوید زر آفرین تو هر روز مدحتی ؛ آراسته بگونه دیبای شوشتری
و در موضع دیگر گفته
که از سنبل حجابی بر فراز پرنیان هوشد ؛ که از عنبر نقابی بر طراز شوشتر بندد
و چون اختراع این نوع لباس در عهد شاپور واقع شد و در نیست که سابر به
در بعض احادیث اهل بیت علیهم السلام مذکور است و فقها ثیاب منسوبه بسابری
تفسیر نموده اند همان باشد و الحال مدتهاست که انهم منسوخ و علاج رشتن ان متعذر است
و از بعض معمرین استماع شده که ان را با بعض ادویه طبخ میکردند که قوت بهم رسد

باز فتن معدن نقره و قریب چشمه آب گرگ
با فتن دیبا

وبرشتن مباید) ل دیگر دولاب رومی که در کمال سهولت آب را از حضیض زمین باوج
برین میرساند والحال شد اوست ل دیگر عمل آتشبازی که شبهای نوروز معمول است
چون رومیان را عادت آن بود که در شب سال نو که ابتدای تشرین الاول ایشان است
این رسم را معمول میداشتند القصه پل قیصر بحال خود برجا بود و تا در زمان دولت
بنی امیه که شبیب خارجی خروج نمود و شوشتر را پای تخت ساخت و حجاج بن یوسف
ثقفی که از جانب عبدالملک بن مروان بن الحکم والی عراقین و خراسان بود
مدتهای مدید در رفع او کوشید و فایده نبخشید و شبیب همه روزه با سپاه خود از
شهر بیرون میرفت و با عساکر حجاج محاربه می نمود روزی وقت خفتن بشهر مراجعت
میکرد اتفاقا آب سیل طغیان نموده و شبیب بکنار پل اسب میراند و بتماشای
آب مشغول بود و شخصی سوار مادیانی پیشاپیش میرفت و اسب شبیب نریان بود چون
بمادیان نزدیک شد میل کشید شبیب بدهن آن زده خود با اسب برود خانه در افتاد
و غرقه سیلاب فنا گردید بعد از روز دیگر حجاج داخل ولایت شد و مردم را بر جاده
شبیب معاتب ساخت و ایشان معذرت خواستند که ما را از آمدن شبیب خبری
نبود و در شب تاریک دفعه خود با سپاه از راه پل داخل ولایت شد و ما بنده کان را
قدرت بیرون کردن او نبود حجاج این معذرت را قبول داشته فرمود که ایشان در گذشت
و بفرمود که پل را خراب کنند و مردم بدستور قدیم بکشتی عبور نمایند تا دیگر احدی
ناگاه داخل ولایت نشود و از آن قرار معمول گردید تا فتحعلی خان از اتابکان بنیاد
چنانچه مذکور خواهد شد **فصل سوم** آب و هوای شوشتر بسیار سازگار و با اکثر امزجه
موافق است و مردمان غریب در هر موسم که وارد آنجا بشوند کمتر بیمار می شوند و مرض

دولاب رومی که حال معمول است

عمل آتشبازی در شبهای عید نوروز

افتادن شبیب خارجی سوار ... از بالای پل بزرگ شوشتر ... و غرقه سیلاب فنا شدن

طاعون هرگز مسموع نشده که در انجا واقع یا از بلاد قریبه سرایت نموده باشد و عوام
شوشتر گویند که این ببرکت دعای حضرت امام رضا علیه السلام است که در حین مسافرت
از مدینه بخراسان وارد انجا شده و اینها دعا در حق ایشان نموده و امراض وبائیه
نیز بسیار کم است و غالب در اکثر امزجه صحت است و امراض کثیر الوقوع حمیات سهلة
العلاج است و همینکه بر خس بمفارقت نموده بزودی رفع نقاهت می شود و در اکثر
فصول اغذیه غلیظه در انجا معتاد است و بسبب سلامت آب و هوا منشا اطراف مزاج
کمتر میگردد و اصل بد در انجا چشمه گرانست که از حوالی زنده رود صفهان منبعث شده
و همه جا ما بین کوهکیلویه و بختیاری تا شوشتر جاری است و از این هر جا آبهای شور
و شیرین بسیار داخل آن می شود و رودی عظیم می شود که در خوزستان با آن عظمت نیست
و پایین بند قیر رود دزفول با آن می پیوندد و مجموع را دجیل اهواز گویند و اکثر
اوصاف نیکه اطبا در مدح آب تعداد می نمایند از کثرت و غزارت و بعد منبع و شدت جریان
بر صخور و جبال و صفای لون و سبکی وزن در آب شوشتر موجود است و در تابستان سبب آن
که باد نسیم شمالی که بر آن بوزد بسیار سرد می شود و معتاد است که در آن فصول وقت
نماز دیگر ابار را کوزه های سفالین در موضع مرتفع می گذارند تا حرارت آفتاب اثر
زیاده تلطیف نماید و بمجرد غروب آفتاب و هبوب نسیم آب بمرتبه سرد و لذیذ می شود که بحر
واحد سیر نتوان خورد و هر چند زود تر با آفتاب بگذارند سرد تر می شود و هوای انجا حار
رطب است که در هر دو کیفیت موافق مزاج روح حیوانی است و در رطوبت آن باعتدال است
لیکن در بعض سنوات حرارت آن در فصل تموز بحد افراط میرسد و سابقا معمول بود
که منعمان اندرونهای کلین بسیار مرتفع میساختند و در ماه دو ازدهم تماما متعدد از

غار

دجله

[illegible]

اطراف جنة منعقد بود اقرار میداده اند و گاهی اشتر خار نیز بشبابیک ان میبردند و عشیها
و آب میپاشیدند و این قسم اندرون را گلستان گویند و در اوقات شدت حر انجا میغنودند
و سایر الناس بشکافهای زیر خانه ورود انکه و سایه چرخابها دفع آسیب گرما می نمودند
و در بعض خانها قنات بود که از مافاریان آب میاوردند و در زیر زمین صفها و
مجلسهای وسیع مدور آب میساختند و مردم بر مجلسی کاریزی که داشتند اکتفا می نمودند
لیکن الحال مدتیست که قنوات همه بایر و اکثر چرخابها نیز برطرف شده و بنای خانه گلین
متروک است و عمارات جدیده بسنگ و آجر پخته و گچ ساخته می شود و این معنی باعث
زیادتی اشتداد حرارت هوا گردیده الا جرم طنابها تابستان که باب گرما ندارند مشوا او انرا
اختیار می نمودند و کار بجائی رسیده که کم خانه ایست که شوارابیها متعدد نداشته باشد
و هوای بهار انجا بغایت معتدل است و وفور گل و لاله و ریاحین خدا افرین در صحراهای
انجا بحدیست که وصف نتوان نمود و شعرای سلف بهار شوشتر را ضرب المثل و تشبیه بهارستان
بلاد بان نموده اند و نشاطی در طبایع خاص و عام انجا دران فصل پیدا می شود که اکثر
اوقات را بسیر و تفرج و باغ روی میگذرانند و بفعل طبیعت ظرافتها و حرکات طفلانه
چندان از ایشان بظهور میرسد که در سایر اوقات ازان قسم شوخیها کمال تحاشی و
استنکاف مینمایند و بهار نارنج انجا بسیار معطر و گل سوری نیز از گل اکثر بلاد ممتاز است
و هر گاه در کشیدن عرق انها بی پروائی نکنند از گلاب و عرق بهار سایر گرمسیرات
امتیاز ظاهر دارد و هوای زمستان انجا نیز معتدلست و باتش کردن بخاری و نشستن
کرسی خانه کمتر احتیاج میشود و برف بسیار نادر است و در مدت عمر راقم حروف که از پنجاه سال
متجاوز است یکدفعه برف باریده والحال بعنوان تاریخ مذکور میشود و باران

سنوات

سنوات مختلفست و اکثر زرع انجا الحال دیم است و چون اراضی پر برکت و هوا معتدل
بهار باران که در تمام زمستان بشود محصولات حسب الخواهش بعمل میاید و در بعض اوقات
اتفاق شده است که بدو باران کامل زراعات نیکو بعمل امده اند و چنانچه چند سال
متوالی بسبب کمی بارش یا سایر افات زراعات دیم ضایع شوند این معنی باعث ضعف
یقین زارعین نمیشود و در اساس توکل ایشان هیچ نوع خللی راه نمی یابد بلکه باعث
زیادتی امیدواری ایشان برحمت رب العالمین است و اینحالت مکرر مشاهده شده
و حیله و مکر و شیطنت بطبع مردم شوشتر کمتر وجود دارد و بهنرکاری ایشان از حقوق
الناس بیش از انها که اکثر بلاد است و مسامحه در امور و ترک تاسف مافات از خصال
جبلی ایشان است و شجاعت و دلاوری در ایشان غالبست و در حسن اعتقاد بسلسله سادات
و علما و مشایخ و عباد در مرتبه اعلی میباشند و بسبب اتصاف بمجامع صفات حمیده
انجا را دار المؤمنین گویند فصل چهارم در دار المؤمنین شوشتر مساجد و بقاع الخیر بسیار است
و قدیمترین مساجد مسجد جامع است و ان در ایام خلفای بنی عباس بنا شده و بر
دیوار قبله سوره یس را یکسطر بخط کوفی گچبری کرده اند و در انجا کتابها بخطوط کوفی نوشته
مشتمل بر اسامی خلفا و غیره و انچه الی الان از انها موجود است کتابه چوبین است که بطرف
راست منبر بالای سطر یس نیز و یک سقف هفت سطر منقوش است مورخ بتاریخ خمس
و اربعین و اربعمائه و کتابه چوبین ایضا که بر محراب چوبین بالای منبر نوشته است و
بر ضلع مغربی منبر و کتابه گچبری در محراب پایین و کتابه گچبری ایضا بالای محراب مسطح
و کتابهای دیگر بوده که بمرور ایام مندرس شده و از مجموع این ها مفهوم میشود که المعتز بالله
محمد بن جعفر المتوکل اغاز بنای ان نهاده و او خلیفه سیزدهم از بنی العباس است

بانی مسجد جامع در عهد خلفای بنی عباس

و در سال دویست و پنجاه و چهار در زمان حضرت امام حسن عسکری علیه السلام بخلافت
نشسته و اسم او در چوبی که بزیر منظر بود نوشته بود و مدت خلافت او سه سال و شش ماه و بیست روز
بود و بعد از او کسی متوجه اتمام آن نشده تا خلیفه بیست و پنجم القادر بالله احمد بن اسحق
المقتدر و اسم آن بچوب کتابه نوشته بود که کشیده بود تا منبر و این هر چوب بالحال
بر طرف شده اند و مدت خلافت او چهل و سه سال بود و آن نیز تمام نکرد و در سال چهار صد و
بیست و دو وفات نمود و بعد از او خلیفه بیست و هفتم مقتدی بامر الله ابو القاسم
عبد الله بن القایم بن القادر شروع بکار مسجد نمود و مدت او نوزده سال و پنج ماه
بود و قبل از اتمام ایضا وفات یافت و اسم او در محراب چوبین بالای منبر نوشته است
مورخ بتاریخ شهر رمضان و تخته چوبی که اسم سال بر آن مکتوب بود افتاده
و بعد از او خلیفه بیست و نهم المسترشد بالله ابو منصور فضل ابن المستظهر بن المقتدی
در آن باب کوشید و باتمام رسانید و اسم او در گچکاری بالای محراب نوشته است
و مدت خلافت او هفده سال و شش ماه بود و از این تواریخ ظاهر می شود که آنچه
عوام شوشتر که حضرت امام رضا علیه السلام در این مسجد نماز گذارده است از شهرتهای
بی اصل است زیرا که آغاز بنای مسجد مدتها بعد از زمان آنحضرت بوده لیکن
محتمل است که حضرت در آن حوالی که در آن زمان صحرا بوده نزول و در آن مکان نماز
گذارده باشد و بعد از آن بسبب این شرافت بنای مسجد را در آنجا اختیار
نموده باشند و منشا شهرت این باشد و مسجد در اصل چوب پوش بوده بهمان ساخت
هندی که منبر و منظر ساخته اند و چند اصله از آنها در صفوف پیشین باین ستونها
کشیده است و ستونهای قدیم آن باریکتر و مقعرتر بوده مساوی گلدسته و چون آن

آن چوبها

آن چوبها بمرور ایام بشکست و خرابی در آن غالب شد جمعی از خیرمندان که سرخیل
ایشان حاجی فتح الدین خیاط بود بتجدید عمارت آن باین ابیات که بهمت موفق شد
و خواجه طالب بن خواجه اسمعیل بن خواجه افضل صراف تاریخ اتمام آن بنوعی گفته

شک نیست که بانی مساجد ؛ در هر دو جهان بود سرافراز
هر کس توفیق ساختن یافت ؛ گردد بجهان ز خلق ممتاز
فتحا بنمود افتتاحش ؛ باد ابر خش در جهان باز
طالب تاریخ ساختن خواست ؛ از صاحب سر و محرم راز
برخاست یکی از این تنها ؛ گفتا مسجد شده خدا ساز

و منار گویند با اصل مسجد ساخته شده و بانی آن سلطان ادریس بن شیخ حسن بوده تا آنکه
و اسم او بکتابه جلی بر سنگی که بالای در زیر گلدسته است منقوش است بتاریخ شهر
ربیع اثنین و عشرین و ثمانمائه و این منار از غرایب ابنیه است و منار باین ارتفاع
کمتر دیده شده و چند سال قبل از این قبه آن شکستی خورده و مشرف بانهدام
بود و از آنجا تا حد مقرنس خراب کردند و از جمعی ثقات که خود مشاهده کرده بودند
استماع شده که در ایام داخشو خان پهلوانی بازیگر بشوشتر آمده بود که انواع
هنرها از او بظهور میرسید از انجمله کاکل بسیار درازی داشت سنگ دست آسیا بکاکل
می بست و میخ آهنی که طول آن یکوجب و نیم بود بمنار میکوفت که نیم وجب آن بمنار
می نشست و یکوجب بیرون میماند و بالای آن میرفت و می ایستاد و میخی دیگر بهمان قرار
بالاتر میکوفت تا هر جا که دست او میرسید و دست بان میگرفت و بالای آن میرفت
آنگاه انگشتان پا را بان بند می نمود و سرنگون آویزان میشد و با چکوش میخ

حکایت پهلوان بازیگر

اورا بیرون میاورد و راست میشد و اورا بالاتر میکوفت و بالای ان میرفت و
ان سنگ بکلی کلان بسته بود و بهمین قسم تا قله منار بالا میرفت و از راه نردبانها پائین
میامد و ازین مقوله کارها بسیار میکرد و در خارج دروازه کرگر سر راه آسیابها
بدست چپ سنگ آسیای بزرگی افتاده است که میگویند این پهلوان آورده و چون
بسیاری از عوام الناس فریفته او شده بودند خان اورا اخراج البلد فرمود و قبله مسجد
جامع را سخت درست ساخته اند و کمترین بدایره هندیه و سایر اعمال ریاضی در کمال
دقت احتیاط ان نموده در نهایت استوا و استقامت یافته و محاریب اکثر بلاد را
که ملاحظه نموده از خراسان و آذربایجان و بعض بلاد فارس و عراقین و قرای نجد و حجاز
بغیر از مسجد کوفه هیچیک را بان اعتدال ندیده و قبله مسجد میرشکار بر دو جانب بزیاده
و نقصان اعتبار شده و اینکه مابین عوام بلکه بعض خواص شوشتر نیز شهرتی دارد
که در قبله مسجد جامع اندک تیامنی هست و باین سبب در نماز تیاسری مینمودند و مساجد
جدیده را بانیانش ساخته اند شهرتی بی اصل است و از بنای قدیم مسجد الحال بغیر از دیوار
قبلی و قطعه از دیوار شرقی مابین کلدسته و منار چیزی باقی نیست و در مسجد سنگها
منصوب است که بعض حکام و ارباب اختیار تاسیس بعض امور خیر یا رفع بعضی بدع
بصیغه لعنت بود نموده اند و سنگها نقش نموده بدیوارها چسبانیده اند و اسامی ایشان
مکتوب است **فصل پنجم** در ذکر بعض مزارات شوشتر مزار براء بن مالک انصاری است
و او از اکابر صحابه حضرت رسالت پناهی بود و در شان او روایت شده
رب اشعث اغبر ذی طمرین لا یؤبه به لو اقسم علی الله لابره منهم البراء بن مالک
یعنی بسا ژولیده موی گرد آلود ژنده پوش کم نام که اگر خدا را سوگند دهند حق تعالی

اعتدال قبله مسجد جامع و مسجد میرشکار

قبر او زیارت کنند از انجمله است براء بن مالک و او همراه لشکر بود که در ایام خلافت
خلیفه ثانی عمر بن الخطاب بفتح بلاد عجم آمده بودند و سردار کل سعد بن ابی وقاص بود
و حضرت امام حسن علیه السلام نیز همراه ایشان بود و در انوقت پای تخت ملوک فرس
شهر مداین بود که شاپور بعد از فراغ از مهم شادروان شوشتر در کنار رود دجله بنا
نموده بود و سایر پادشاهان عجم بعد از او بر عمارت ان افزوده بودند و نوشیروان
ایوان ساخته بود و پادشاه وقت یزدجرد ابن شهریار و او در روز سه شنبه بیست و دوم
ربیع الاول سال یازدهم از هجرت جلوس نموده بود و بعد از رحلت حضرت رسالت پناهی
بچند روزی و چون انحضرت از زوال دولت فرسیان و انتقال ان باهل اسلام خبر
داده بود مسلمانان باین مژده دلگرم و صادق العزم و فرسیان مشوش و مضطرب حال
بودند و معهذا در حین عبور لشکر اسلام از شط دجله احوالی چند رخ نمود که فرسیان
یقین بمغلوبیت خود حاصل نمودند و دانستند که با مشیت الهی معارضه و معاودت نمی
توانند کرد بالضروره یزدجرد از مداین فرار بر قرار اختیار نمود تا در مرو خراسان
مقتول شد و شهربانو دختر اوست که بشرف فراش حضرت سید الشهداء صلوات الله علیه
رسیده و مادر حضرت سید الساجدین است و حضرت امام حسن علیه السلام تا مداین با لشکر
مرافقت نمود و سعد لشکر را برگرفته تا حد خراسان مفتوح و بعد از فتح
متوجه شوشتر گردید و مردم شهر چون شنیدند قبل از رسیدن لشکر خارهای سه پهلو
آهنین بسیار ساختند و در صحرا پاشیدند چون فنون خالی الذهن با حوالی
رسیدند خارها بدست و پای ایشان نشست متحیر گردیدند و مدتی در انجا توقف
نمودند تا انکه شخصی از اهل بلد خفیه بیرون امد و از عساکر اسلام امان گرفت

و ایشان از راهی دیگر بلدیت نمود که تا سر پل رسیدند و گویند پل بلدی که نزار او در شوشتر
معروفست انشعاب است و مردم شهر تیر و سنگ و فلاخن مدافعه می نمودند تا آنکه یکی از
سران سپاه نزد براء آمده گفت که من از حضرت پیغمبر در حق تو چنین شنیده ام و حدیث
مذکور بر او خواند و گفت حال اگر خواهی این ولایت مفتوح شود دعا کن که البته مستجاب
خواهد بود آنگاه براء روی بجانب آسمان کرده گفت که پروردگارا بحق جاه و جلال
خود این قوم را منکوب و مقهور و عساکر اسلام را مظفر و منصور گردان و پیش از
روی کشیده بر دیگر بد و دلیران لشکر متابعت و یورش نمودند و جنگ در دروازه
قایم شده تا حوالی مغرب داخل ولایت شدند و هرمزان حاکم انجا را که عمزاده یزدجرد
بود دستگیر نمودند و براء در آن واقعه هشتاد زخم برداشته بود و قشون مدت یکماه بسبب
او توقف نمودند تا وفات یافت و در همان مکان که الحال بقعه او مشهور است مدفون شد
آنگاه حرکت نمودند و هرمزان را مقید و محبوس بمدینه نزد عمر فرستادند و هرمزان سابقا
با عساکر اسلام صلحی نموده و وفا بآن ننموده و عمر او را ملامت نمود که عاقبت غدر را
دیدی و مرارت ثمره از آن چشیدی هرمزان گفت سابقا که عرب و عجم با یکدیگر محاربه
می نمودند و خدا تعالی با هیچیک از ایشان نبود زیرا که همه کافر بودند همیشه
عجم غالب و حاکم و عرب رعیت و زیردست بودند اکنون که ببرکت اسلام حق تعالی
با شماست غلبه شما بآن سبب است نه بقوت این سپاه اکنون بر هنر بی استعداد آخر الامر
مسلمان شد و او را بحضرت امیر المؤمنین علیه السلام بخشید و آنحضرت او را آزاد نمود
و دهی در حوالی مدینه داشت بلیغ نام بانجا فرستاد که متقوت و ضابط باشد و فرمود
چون هرمزان حکومت کرده است رد تو امر و نهی و سیاست رعایا و زارعین را نیکو

میداند

دعا کردن براء بن مالک در فتح شوشتر

حبس کردن هرمزان حاکم شوشتر در زمان عمر در مدینه

مکالمات هرمزان با عمر بن الخطاب

میداند و در انجا بود تا ابو لولوه که بابا شجاع الدین گویند و او از اسرای عجم بود عمر را
مقتول نمود و حفص بن عمر بتهمت آنکه این امر بتحریک هرمزان بوده بتیغ رفت
و هرمزان را مقتول ساخت و عمر هنوز رمق حیاتی داشت چون بشنید وصیت کرد
که هر که بعد از من خلیفه اسلام شود حفص را بخون هرمزان قصاص نماید زیرا که آن تهمت
موجب قتل هرمزان نبود و از جمله مطاعن که بر عثمان گرفته اند یکی این بود
که عمل بآن وصیت ننمود تا آنکه خلافت بحضرت امیر المؤمنین صلوات الله علیه رسید
حفص بگریخت و نزد معاویه بشام رفت و در حرب صفین مقتول شد و فتح شوشتر
در سال هفتم از هجرت بود **فصل ششم** در بعض کتب تواریخ از ابو موسی اشعری
منقولست که چون عساکر اسلام شوشتر را مفتوح نمودند در انجا تابوتی از سرب یافتند
که میتی در آن بود و کیسه زری با او بود که هر که ضرورت داشت بقدر احتیاج از آن زرها
بعنوان قرض بر میداشت و چون رفع احتیاج شده بود رد می نمود و بجای خود میگذاشت
و اگر بدون سبب تاخیر نموده بود بیمار میشد این امر غریب را بصحابه که در مدینه بودند
عرض نمودند و صحابه در جواب نوشتند که این میت حضرت دانیال است و آن مرده را
که او را دفن نمایند و الحال مدفن دانیال در شوش مشهور است و بارگاهی بزرگ برای او
ساخته اند که آب نهر جندی شاپور از زیر آن جاری است و مؤید این شهرت حدیثی است
که در بعض کتب معتبره روایت شده که مردم شوش از کثرت باران بخدمت حضرت
امام علی النقی صلوات الله علیه شکایت نمودند و آنحضرت فرمود این بسبب آنست
که استخوانهای حضرت دانیال را شما دفن نکرده اید و هر گاه استخوانهای انبیاء از زیر
چیزی منکشف شود آسمان برای او گریه میکند و ایشان بانجا معاودت و آنجا

پیدا شدن جنازه حضرت دانیال در شوش در زمان عمر

دفن نمودند و باران منقطع گردید غالبا چون شوشتر اعظم بلاد خوزستان و شوشتر
از توابع آن معدود بود صاحب تاریخ این واقعه را در احوال شوشتر مذکور نموده باشد
و اینجا در احوال محمد بن جعفر الطیار رضی الله عنه ذکر نموده که در فتح شوشتر شهید شده

بقعه محمد بن جعفر در دزفول و موقوفات آن بزرگوار

و در آنجا مدفون است والحال محمد بن جعفر در حوالی دزفول معروف است و قریه جعفرآباد
که از اعمال عربستان معدود است تماماً بجمله موقوفات سرکاران بزرگوار است و قریه چغا
قریه شرف آباد دزفول و واقف این هر دو شرف النساء بیگم صبیه شاه طهماسب
بن شاه طهماسب بن شاه اسماعیل صفوی است و بمرور ایام از تصرف مباشرین
موقوفات بیرون رفته‌اند و اکنون آنچه اسم و رقبیت بر آن باقی است همان قطعه زمین
بر چم است و آنهم در تصرف غیار و چیزی از آن عاید آن سرکار نمیگردد (و در بعضی

در بیان شهر دزفول

کتب قدیمه شهر انطابلس در جوار شوش مذکور است و محتمل است که همین شهر دزفول
باشد که در بعض تواریخ رعناش گفته‌اند والحال موضعی خارج شهر در کنار رودخانه
اهل دزفول رعناش میگویند و آن رودخانه را دز گویند و فول در لغت بمعنی پل
و بعضی بمعنی موشی باقلا گفته‌اند و چون کشت و اکل باقلا و موشی آن در آن بلد
زیاده از سایر بلاد معتاد است موسوم باین اسم شده باشد فصل هفتم از جمله

بقعه امامزاده عبدالله

مزارات قدیمه بقعه امام زاده عبدالله است و نسب او بدینوجه است عبدالله بن
الحسن الدکه ابن الحسین الاصغر بن زین العابدین علی ابن الحسین علیه السلام و
گویند سر او است که در شوشتر مدفون است و باقی اعضای او هر عضو در بلاد
متفرق گردید و چون مخالفان او را شهید نمودند و سر او را برگرفته که نزد والی
خود برند سر ایشان بشوشتر افتاد در خانه پیره زالی نزول نمودند چون

شب

شب خسبیدند و آن ضعیفه جنة مهیبی بآن اندرون که سر را گذاشته بودند داخل شد دید
که سقف اندرون شکافته و نوری چند از آسمان بزمین میآید و اشخاصی چند
که آثار روحانیت بر ایشان غالب بود در آنجا نشسته‌اند و آن سر بریده با ایشان
متکلم است از مشاهده این امر غریب بغایت متحیر گردید پسری داشت نوجوان
ابراهیم نام در اندرون دیگر خسبیده بود رفت و او را بیدار نمود و بآنجا آورد
چون ابراهیم بدید بمادر گفت که این شهید از جمله ذریه حضرت امیرالمؤمنین و بر
گزیدگان رب العالمین است رای آنست که او را تجهیز نموده دفن کنیم مادر گفت
که از دست این مخالفان چگونه خلاص توانیم شد ابراهیم گفت سر مرا ببر
و بجای این سر بگذار که ایشان ببرند و چنان کردند و ابراهیم سر بخش که بعد او
در جوار امام زاده معروف است همان است و بانی اصل عمارت امامزاده المنتصر بالله
خلیفه عباسی است و بعد از آن سادات عالی درجات مرعشی شوشتر که در نسب
برادرزادگان آن بزرگوارانند و حکام کرام آنجا و سایر خیرمندان بر آن افزوده‌اند

بقعه شیخ محمد سوار و بقعه سری سقطی

و از بقاع مشهوره بقعه شیخ محمد سوار در جوار مسجد آخوند ملا محمد نجار و بقعه سری بن
مغلس سقطی که این هر دو از کبار مشایخ طریقت بوده‌اند و خانه سهل بن عبدالله

بقعه سادات

و جد او در اصل شهر و صحرای کرکر هنوز معروفند و بقعه سادات از بقاع معروفه است
و بعضی گویند عبدالله افطح است که پسر مهتر حضرت امام جعفر صادق است
لیکن ثابت نیست و این عمارت که الحال هست بنای حاجی صالح کاغذی است
که از معارف ارباب خیر بود و زاید تاریخ از ابد بوجه گفته
این روضه منوره که فروغ فیض   طاعت در او بلند چه الله اکبر است

تعمیر کرد حاجی خوشخلق نیک ذات ٭ صالح که خادمی ز محبان ایندرست
زاین برای مصرع تاریخ سال او ٭ پرسید از خرد که بهر کار یاور است
استاد عقل سر بتامل چه بر گرفت ٭ گفتا بگوی مرقد فرزند جعفر است

بقعه عبد الله بانو

و عبد الله بانو بعضی گویند پسر حضرت امام حسین است و انهم ثابت نیست و از اخوند ملا میرزای شاه شیروانی که در ایام مشغلیشان بشوشتر امده بود منقولست که از مشایخ صوفیه است و بسبب حسن و تصوف او را دوست داشت و بزیارت قبر او نیز میرفت

بقعه سید محمد بازار و سید محمد ماهرو قریب دروازه کرکر

و تصحیح نسب سید محمد بازار و سید محمد ماهرو قریب دروازه کرکر نیز بحضرت امام کاظم منور و مدافن جابر بن عبد الله و عبد الرحمن عوف و سعد و سعید که بعضی از شاهیر

مدفن جابر بن عبد الله

صحابه اند در شوشتر معروفند و هیچ یک ثابت نیست و در جوار بقعه جابر جمعی کشیر اند که خود را غلامزاده کان جابر مسیدانند و نزدیک باغ دهکی بقعه ایست که اویس

بقعه اویس قرن قریب باغ دهکی

قرنی گویند و انچه در کتب معتبره مذکور است که اویس قرنی در کنار شط فرات اواز ظلم شنید و از حقیقت ان استفسار نمود گفتند محاربه علی ابن ابی طالب است با معاویه و از نور بمعسکر شاه مردان ملحق شد و از ان حضرت رخصت مبارزت مطلبید و چند نفر از شامیان بقتل رسانید تا مقتول شد و نقل جسد او از صفین بشوشتر بسیار مستبعد است والله اعلم و در محله باهنو بقعه ایست که مقام حسین گویند و همیشه جمعیت طایفه قزلباش که در ان جوار میباشند خصوصا جماعت چرکس در انجا میباشند و در ایام عاشورا مراسم تعزیت و مرثیه خوانی و سایر رسومیکه در بلاد شیعه معمول است در انجا بعمل میارند و چند سال قبل از این مردم ان محله امداد و مسجدی در انجا بنا نموده اند هر چند چندان وسعتی ندارد نهایت در کمال

فیض

فیض و صفا و معنویت است و در ان حوالی نیز مزاری است که سید صالح گویند و متولیان ان او را صالح الحسن المثنی ابن الحسن بن علی ابن ابی طالب علیه السلام میخوانند و مقامی دیگر است مشهور به پیر فتح و گویند سلطان محمد علمدار است که در روز فتح شوشتر با براء ابن مالک بود و بقعه دیگر نیز در انجوار میباشد مشهور بصالح شهید و بقاع دیگر بسیار است که الحال حقیقت انها معلوم نمی تواند شد

محلات شوشتر

و مردم شوشتر بسبب مزید صفای و نهایت ارادت که باهل صلاح و سادات دارند باندک کرامتی که از احدی مشاهده نموده باشند بعد از فوت قبر و بارگاه و وجوهات و نذور و موقوفات مخصوص ساخته و مدافن و جماعتی انها قرار داده اند بمرور ایام چگونگی مجهول گردیده شهر شوشتر الحال ده محله است دستوا دیگر گروه هر یک مشتمل بر محلات جزئیه متعدده و بوجهی دیگر محله را که نزدیک دروب عسکر است دستوا گویند و از کلام صاحب قاموس مستفاد میشود که دستوا اسم قصبه بوده است و دستوا لفظ عربی فصیح است و اینکه بعضی خواص دشت آباد ورد میگویند و مینویسند اشتباه است و غالبا بعضی مردم که در کنار رود در انجا سکنی داشتند کرکر نصب نموده بودند و اب از رودخانه میکشیدند بهمین سبب انمحله را کرکر گفته باشند و باروی شهر از ان طرف رودخانه است و از سایر اطراف حصاری

بیان استحکام قلعه

عظیم است که قولهای بزرگ داشته و سابقا سکنای جماعت قزلباش در ان قولها بود و قلعه شوشتر قلعه بسیار مستحکم است و انرا قلعه سلاسل گویند و گویند سلاسل اسم غلامی بود از ولات فارس که جنابی این قلعه بامور گردیده و باروی ولا برا بطول رود داریان کشید بنحوی که داریان بمنزله خندقی در پای حصار قرار یافت

وصحرای بسیاری را داخل حصار کرده اند که در اوقات احتیاج مردم و مواشی با حیوانات
و دواب منزل توانند نمود و منقولست که سالار بعد از اتمام قلعه و حصار و جمع ذخایر
و اقوات بر ولینعمت خود یاغی شده قدم از جاده اطاعت بیرون نهاد و والی
فارس با جمیع عساکر متوجه او شده مدت یکسال بمحاصره او اشتغال داشت هر چند
مساعی جمیله و انواع تدبیر و حیله نمود مؤثر نیفتاد تا آنکه عزم ارتحال از آن مقام
نمود و چون سالار برین معنی واقف شد در آن نیم شب شمشیر بگردن انداخته خود را
بولینعمت خود رسانید و بزبان تضرع عرض نمود که مدعای غلام ازین عصیان یاغی
و سرکشی نبود بلکه مقصود آن بود که حسن خدمت این کمینه و استحکام معاقد
این قلعه و حصار بر اولیای دولت روشن گردد و والی این معذرت را قبول
نموده او را بنواخت و بایالت آن بلد سرافراز ساخت و در قبلی شوشتر بقلیل
فاصله شهر عسکر مکرم بود که اکنون خراب است و بعض آثار قدیمه و تلهای مرتفع
از آن باقیست و گویند مکرم اسم یکی از امرای عرب است که در تسخیر شوشتر آمده بود
و در آنجا معسکر ساخته چون مدت توقف ایشان زیاده و طولی بهم رسانید خانه و بازار
بنا نموده اند و چون ایشان برفتند مردمان متفرقه از اطراف و جوانب در آنجا
جمع شده در آنجا بنا سکنی نمودند و بعسکر مکرم موسوم گردید و غالب محصول
آنجا نیشکر بود و شوشتر و عسکر مکرم هر دو از اقلیم سوم اند و در زیجات طول
شوشتر را یعنی بعد او را از مبدء عمارت از جانب مغرب هشتاد و چهار درجه
و سی دقیقه رصد نموده اند و عرض او را یعنی بعد او از مبدء عمارت از جانب
جنوب سی و یک درجه و سی دقیقه و عرض عسکر مکرم سی و یک درجه و پانزده
دقیقه

دقیقه است چنانچه پانزده دقیقه جنوبی تر است و در طول با شوشتر مساوی است
و از مشاهده آثار قدیمه مفهوم میشود که پادشاهان سلف را بشهر شوشتر عنایت عظیم بوده
و در عمارت اطراف و نواحی آن اهتمام زیادی نموده اند و در اصل پیرو خاک
بسوای شادروان و قیصر بندها و آب گردانها از ملوک و غیرهم بسیارست از آنجمله
بند دختر
بالاتر از بند میزان بندی از سنگ و ساروج بود که هنوز قدری از آن در
وسط رودخانه باقیست مشهور ببند دختر که از طرف مشرق آب بر یکستان را
عقیلی می برد و از طرف مغرب بچم محمد علی بیک و از رودخانه آلی او ابن چم
نهری هست که اکثر از سنگ و ساروج ساخته اند دیگر پایین بند میزان
بند برج عیار
آخر شهر بندی ایضا از سنگ و ساروج هست که الحال خلل یافته موسوم
ببند برج عیار که از طرف شهر آسیاها و چرخابهای متعدد از آن دایر بود
و باغ برج عیار و بلاگردان و کلابی و سالم آباد که در میان شهر بودند باغچها
که در آن محلات بود همه بآن چرخابها معمور بود و در اکثر خانهای آن محلات
آب جاری بود و از طرف صحرا باغ بلبل و باغ خواجه فیض الله لشکر نویس
و طاش علیا و سفلی همه مشجر و معمور بود و گویند منشا ساختن این بند ضعیفه بود
که برج عیار خود را فروخت و ابتدا نمود و بعد از آن سایر ارباب مروت
بتعصب افتاده باتمام رسانیدند و در جوار بند آستانه ایست که مقام علی گویند
و آن از منزلهای متبرکه است و در آنجا باغچه بسیار بتکلف بود که میرزا حیدر پسر
میر شرف الدین حسین بن میر سید علی بن میر اسد الله صدر غرس نموده و بناهای
تاریخ بسیار بعمل آورده بود و از زمان میرکاه مقر اهل شوشتر آنجا بود و در آن نخله

در بیان فرقهٔ صابئه ساکن شوشتر

فرقهٔ از اهل کفر ساکن اند که ایشان را صابئه گویند و دین ایشان ما بین یهودیت و
نصرانیت است و قبایح و مناکیر ایشان بسیار است وانچه در کتب معتبره از مذاهب
صابئه بنظر رسیده با انچه درآیین این طایفه مخذوله مشاهده می شود وانچه سخ
ایشان تقریر می نمایند مباینت و مغایرت تمام دارد و اکثر ایشان جاهل
بمعرفت و سخنان پراکنده دارند که بر تحیر ایشان در مذهب باطل خود دلالت تمام

بندهای بازان

دارد و در یکفرسخی شهر بندی است خدا آفرین از سنگ خارا که شکارگاه ماهی است
مشهور بماهی بازان و در اطراف ان اثار چرخاب بسیار است و اکنون در طرف
شهر آسیاها است که بسبب ترکتاز اعراب اکثر انها خراب است و در هشت

بند دارا

فرسخی بند دارا است وانچه ازان الحال موجود است همه بساروج و آجر پخته است و در

بند قیر

طرفین اثار انهار عظیمه است و پایین تر بند قیر است که یکی از سلاطین سلف
جهة استحکام بعوض سنگ و ساروج قیر ریخته بود و پادشاه بعد از او انرا
نپسندیده و گفت اینکار را اینقدر قابلیت ندارد و بفرمود که دو فرسخ پایین

بند اهواز

از رودخانه معظم را بخاک بستند و بعد از انها بند اهواز است که انهار ان از هر
طرف هنوز نمایان است و ان از بلاد عظیمه دنیا بود و ملوک و خلفا انجا را
سلة الخبز و مجمع الملک نامیده بودند و مزارع و جنگلهای ان همه شکرستان
بود و باین سبب خلق انجا بکمال ثروت ممتاز بودند و بمضمون ان الانسان
لیطغی ان راه استغنی همواره بر خلفا و امرا طریق طغیان می پیمودند
و باین تقریب فتنه و فساد دران بلاد بسیار واقع میشد و علی بن محمد
مشهور بصاحب الزنج در انجا خروج نمود و مدتها با اولیای دولت عباسیه

معارضه

معارضه ورزید و خلایق بسیار از اهل اندیار بعضی بموافقت و بعضی بمخالفت
او مقتول گردیدند و بعد از تسکین ان فتنه چون علما را عمارت ان ولایت رغبت

در بیان عقرب جراره اهواز و در زمان قدیم

باقی نماند و وا ماندگان انجا از عهده ضبطان همه نیشکر و ادای مالوجهات دیوان
بیرون نتوانستند آمد لاجرم اکثر جلای وطن نمودند و بسبب خرابی خانها و تزاید
عقرب جراره که از موادار ضیه حاره متکون میگردد بسیار بهم رسید و بقیه
خلق باین تقریب بجای دیگر نقل نمودند و اکنون از عمارات انجا همین قلعه
که شیخ ناصر بن حمیدان انرا حصار کشید و مشتمل بر چند خانوار رعیت و بیکار
نهایت اثار عمارات قدیمه بسیار و در نظر اعتبار شاهد بی نیازی حضرت افریدگار
هر آجر پاره بفنای دنیا اشاره و هر تخته سنگی لوح مزار او و هر سفال شکسته از
کنگره ایوانی نشانی و هر بانگ جغدی از احوال گذشتگان داستانی هر بوته
خاری شمع مزار گلعذاری و هر شاخ گیاهی نشانه خوابگاه زرین کلاهی بیت

هر که آمد این جهان بیوفا را دید و رفت ∴ پاره بر سستی عهد جهان خندید و رفت
کس ازاین ویرانه ده یکدانه حاصل برنداشت ∴ هر که آمد پاره تخم هوس پاشید و رفت
گلعذاران بسکه در زیر زمین خوابیده اند ∴ همچو شبنم می توان بر روی گل غلطید و رفت
دار دنیا کاروان رند گیرا منزلیست ∴ کار و بار خویش را فرزانه باید دید و رفت

بقعهٔ کف علی

فصل نهم در صحرای شوشتر بقاع الخیر بسیار است ازانجمله در مغربی شهر بقعه ایست
که کف علی گویند و بانی ان حاجی طهماسب ملازم اعتقاد یار بیک میر شکار است
و در انجا باغچه بسیار خوب مشجر نموده بود و اب ان از نهر داریان بود و چون ان نهر بایر
شد چاهی حفر نمود و مداری قرار داد وسیعها نمود که باغچه خراب نشود لکن الحال

بتواتر حوادث زمان وکثرت فتن دران اوان از پیش برفت والحال محل آن تخم غله کار نهایت عمارات آسان بر قرارست (و در محل حسام آباد بقعه ایست که شعیب گویند وان تل خاکی بود از قدیم که کسی حقیقت انرا نمی دانست و چند سال قبل ازین شخصی از رعایای انجا بخواب دید که کسی باو گفت که این تل را بشکاف که حضرت شعیب و دختران او هردو در اینجا میباشند و بقعه برایشان بساز گفت مرا مایه نیست که صرف ساختن بقعه نمایم گفت مایه ضرور نیست در این ضلع این تل آجر پوخته در زیر خاک قدری که کفایت بنا نماید هست و دران ضلع بقدر احتیاج آهک پوخته هم هست انجا کمار ابر دار و مصالح بردار بیار و بمصرف برسان چون از خواب بیدار شد واین رؤیا را حکایت میکرد همه کس باو استهزا می کردند واعتنا بهیچکس ننموده خود با اهل و اولاد بشکافتن آن تل مشغول گردید تا انکه مساوی سطح زمین شکافت میتی دید در نهایت طول قامت وعظمت جثه که جمیع اعضای او بحال خود برقرار و در پایین او ضعیفه بهمان دستور که مطلق از اعضای ایشان چیزی نریخته بود و ایراد دیگر را بشکافت وآجر وآهک را بهمان نحو که در خواب دیده بود بیرون آورد و حاجی ابوالحسن بن خواجه عنایت الله بن خواجه عبدالباقی که دران وقت سررشته دار آن محل بود اجرت عمله داد و بقعه را بنا نمودند و سابقا مقام شعیب در کنار رود دزفول معروف بود و مقامات بسیاری از انبیاء بنی اسرائیل در آن نواحی معروفست مانند اسحاق و شمعون و یعقوب ولاوی و جرجیس و دیگر که در محل سرخکان است و جمیع اینها در مرتبه شکست زیرا که مساکن ایشان

در محل حسام آباد بقعه شعیب پیغمبر (margin, red)

حد بشکوفایان [illegible] (margin, red)

دراینجا

در مدین وکنعان ومصر وبیت المقدس بوده وانتقال باینجا و در بسیار مستبعد نباشد خصوصا که حضرت شعیب اعمی وکبیر السن و از حرکت عاجز بوده و در صحرای کرکر ایضا بقاع بسیار است و آثار عمارات قدیمه از جبال گرانی و بعضی آثار ملوک کند و غالبا در دورانکه دره بوده و در وسط شهر ممر سیل و بعد از انکه خراب نموده اند قدری از خانها بان طرف آب مانده باشد و بعد از ان بمرور ایام باین طرف نقل کرده باشند وان طرف خراب شده باشد والحال موضعی است که سرکیج گویند که در روز کار پیشین شخصی مجهور نام در انجا گنجی یافته بود وان افسانه ما بین مردم مشهور است و در عهد حکومت اطهر عبدالله خان ایضا دفینه در کنار رودخانه پیدا شده بود و سکه انها خط کوفی بود باسم المقتدر بالله عباسی واکثر اینها در وزن با این اشرفیهای صنمی موافق بود و بعضی مقدار نیم دانک زیاد بودند) و بقعه سید محمد مشهور بکیاه خورد در کنار آب از بقاع قدیمه است و چندی قبل ازین حاجی محمد قلی ابن حاجی حسن گندزلو جماعتخانه و بعض عمارات بر ان افزوده و غالبا همان عمارت باشد که شیخ بهاء الدین علیه الرحمه در منظومه نان وحلوا بدینوجه آورده

پیدا شدن دفینه (margin, red)

بقعه سید محمد کیاه خورد (margin, red)

نوجوانی از خواص پادشاه	می شدی با حشمت و تمکین براه
دل زغم خالی وسر پر از هوس	جمله اسباب تنعم پیش وپس
بر یکی عابد دران صحرا گذشت	کو علف میخورد چون آهو بدشت
تر زبان در ذکر حی لایموت	شکر گویان کش میسر گشت قوت
نوجوان سویش خرامید وبگفت	کی شده با وحشیان در قوت جفت

سبز گشته چون زمرد رنگ تو * زانکه ناید جز علف در چنگ تو
شد قدت چون عنکبوت از لاغری * چون گوزنان چند در صحرا چری
گرچه من بودی تو خدمتکار شاه * در علف خوردن نشد عمرت تباه
پیر گفتش کای جوان نامدار * گشت بود از خدمت شه افتخار
گرچه من تو بتر بیخوردی علف * می نشد عمرت در این خدمت تلف

مقام شیخ شمس الدین

و مقام شیخ شمس الدین کلچشم که اکنون اکثر آن خراب شده از عمارات عالی
و انکه پر فیض بوده و حال شیخ شمس الدین کلچشم را بحال معلوم نیست لیکن
در قطعه نظمی که در پیش طاق آنجا نوشته است بقطب سپهر معرفت موصوف است
و از آنجا معلوم میشود که بانی آن عمارت خواجه محمد نامی بوده و لفظ خواجه محمد تاریخ
داده غیر خواجه محمد است که بانی مسجد عباسی است زیرا که تاریخ این زیاده از یکصد و اند
سال نیست و قبر قندی بیگ و باری بیگ در صحرای گرگاست و ایشان
دو برادر بودند از قزلباش جغتای شوشتر که میر قاسم بن میر محمد باقر ابن میر سید
علی صدر را از اعاظم سادات مرعشیه مقتول نموده بودند و مردم از عرب و عجم غوغا
نموده ایشان را در خانه خود مقتول ساختند و در همانجا مدفون کردیدند

قبر قندی بیگ و باری بیگ قزلباش

فصل نهم در قصبه دلگشای عقیلی مجمله املاک محمد شاه میرزا اسد الله صدر اعظم بقعه ایست
که بشران گویند و عوام الناس را اعتقاد آنست که همان بشر حافی است
که در عهد حضرت امام جعفر صادق علیه السلام بوده و بدعوت آن عالیجناب با بعضی
دیگر از اسباب بعد از آنکه مدتها مشغول گردداری جهالت و گمراهی و مرتکب
انواع فسوق و مناهی بوده توبه و انابه نموده و بمقامات عالیه رسیده

و از اکابر سلسله اولیا معدود است و آنچه در کتب معتبره مسطور است که مدفن بشر
حافی در بغداد است والله اعلم (و در کنار کوه سمت عقیلی مقامی دیگر

مقام بابا کوهی

معروف ببابا کوهی و بان مناسبت دیهی را که در آن حوالی است تسمیه باین اسم
نموده اند و در دار العلم شیراز مقامی ایضا موسوم باین اسم میباشد و محتمل است
که یکی از این دو همان درویش باشد که مولانا راحی از کبار شعرای متقدمین
در بعض مثنویات قصه او را باین نحو نظم نموده مثنوی من کلام مولانا راحی در وصف بابا کوهی

پادشهی بود ملک نام او * خلد برین ملک در ایام او * از همه خوبان گل باغ بهشت
داشت یکی دختر نیکو سرشت * زهره جبینی که بیغماگری * برده گرو از مه و از مشتری
سورت والشمس سر روی او * آیت واللیل دو گیسوی او * غمزه بفن رهزن صنعان دین
عشوه بتن معجز روح الامین * چاشنی از لبش آب حیات * یافته زان خضر و مسیحا نجات
یکنظر از نرگس شهلای او * به ز جهانبانی و غوغای او * قد و رخش کرده نیستان حجر
سرو و گل بسته از ایشان سجل * تازه نهالی که چو برخواستی * جلوه کبک دری آراستی
مثل رخش دیده بعالم کسی * دیده احول دگر آیینه بس * خوبتر از خلد برین منظرش
خیل ملک طوف کنان بر درش * بود گدائی و بطبع سلیم * دل ز غم بکیته نانش دو نیم
عمر بسر برده باندوه و غم * [illegible] از پنجه و خیل ستمکاری * از فلک تیره سرانجام او
دل بهمین خوش که حسن نام او * رفت قضا را سوی آن رهگذر * دید ز چشم سیهش یکنظر
هر که نخانه ابروی او * کار گر افتاد بپهلوی او * ده چه نکو گفت نکو گوهری
در صدف نطق زبان پروری * هر که از سخت کمانی بود * رخنه گر خانه جانی بود
باکجی قد چه ابروی خویش * گر دسوی قبله خود روی خویش * کای من و دل بقربان

نیم کش نازک مژگان تو : زلف چلیپای تو ای گلعذار : از دل من برده شکیب و قرار
چون خم ازان بر رخ مهوش فتاد : بهر دلم نعل در آتش نهاد : شد ز قضا سوی توام راهبر
یکنظر از لطف بحالم نگر این : شاید از احوال پریشان من : رحم کنی بر دل من جان من
زهره جبین چون مه اوج برین : کرد نظر جانب شخص حزین : گفت من و تو ز کجا تا کجا
کی بر خورشید نماید سها : این چه خیال و چه تمناست این : گر نه جنون است چه سوداست این
خیز که اینک متعاقب زراه : میرسد اغیار نگردی تباه : نام رقیبان چه شنید آن فگار
درد یکی بود شدش صد هزار : گفت چه سازم بکجا رو نهم : دل بکه با اینهمه آهو نهم
ای نظر جان بتو از نیکیان : یا بکشم یا ز در خود مران : شاه چو احوال گدا گوش کرد
مهر گدا در دل او جوش کرد : آری ازینجا که شهان زافتاب : رحم بر احوال گدا کرد ناب
گفت اگرت آرزوی وصل ماست : گر چه تمنای تو یکسر خطاست : بایدت از خلق کناری گرفت
خرقه و گوشه غاری گرفت : تا رسدت کار بجائی که شهر : از دم اخلاص تو گیرند بهر
سوی تو از بهر دعا رو کنند : قبله حاجات خود آن کو کنند : شاه خبر یابد از احوال تو
باعث وصل تو شود حال تو : منهم اگر بخت تو یاری کند : در دعاهای تو کاری کند
خیزم و آهنگ کنم سوی غار : تازه تو آگه شوی و عشاق وار : عاشق بیچاره چو اینها شنید
گفت روم چون ره دیگر ندید : کرد زمین بوس و بره رو نهاد : کرد چنان کان صنم ارشاد داد
رفت بکوه و به سه سال تمام : شد لقبش کوهی و بابا شد نام : رفت وز و وصل همه بود امید
باعث نومیدیش امید شد : گشت مجازش بحقیقت دلیل : شد نفسش هم نفس جبرئیل
یافت بهر گوشه و شهر و دیار : طنطنه حالت شیخ انتشار : شاه کز احوال خبردار شد
بهر زیارت سوی غار شد : دید هویدا نظر ذو المنن : واز اثر سجده بوجه حسن

خاک درش

خاک درش بوسه بانجا زاد : رفت و سر خویش بپایش نهاد : کای حرمت کعبه هر بیدلی
حل شده از لطف تو هر مشکلی : نسر فلک طایر ایوان تو : گوی اجل زخم چوگان تو
سوره ملک خاک درت بر جبین : در ره دین ثانی روح الامین : هست امیدم که ز لطف عمیم
باز رهانیم ز امید و بیم : ساعت چندی بر در شاه بود : وز نفسش بوی سعادت شنود
رفت پس آنگاه بماوای خویش : کرد برو حور لقا جای خویش : دختر شه نزد پدر با ستوه
گشت عبیر از قدمش خاک غار : با تنی چند ز رفیقان خویش : رفت پس آنگاه بدان کار
مخزن اسرار سخن باز کرد : چون گل و چون غنچه دهان باز کرد : لابه کنان گفت که ای نامور
مژده که همت در دولت گشاد : جاذبه عشق تو چون شد قوی : آمده ام تا کنمت پیروی
زهر فراقم چه بکامت رسید : بایدت از شربت وصلم چشید : زاهد روشندل پرهیزگار
با جگر خسته و جان فگار : گفت که ای سرور خیل پری : من بحقیقت شده ام از خود بری
عشق تو زین پیش بدل جا گرفت : کز ازلم لذت دنیا گرفت : مطلب تو گر چه بباید بدست
شکر گذاری توام واجب است : چون بخدا راهنمای منی : پیر منی بلکه خدای منی
شه چه شنید این سخنان چهره زرد : گشت تهی از خود و از درد مرد : کرد اثر در جگرش عشق یار
نعره زد و کرد ز تن جامه چاک : حله دیبا ز بر خویش کند : وانگهش از صومعه بر دوش فکند
خواست یکی خرقه و بر دوش بست : عاشق و معشوق بیکجا نشست : جذبه که از شهر بکوهش دواند
چون نتواند که بخویشش نشاند : راهی اگر عاشق صادق دلی : نی چه حریفان دغا غافلی
خیز و بکف دامن همت بگیر : در قدم اهل حقیقت بمیر : واز استماع اینگونه
حکایات مفهوم میگردد که عشق صوری را در تصفیه نفس و تلطیف روح و تجرید از
علایق مدخلی عظیم است و نفوس مستعده بسبب آن شایسته مکافات غیبی

سادات مرعش شوشتر

و فتوحات عظیمه میکرد و سخن مشایخ که المجاز قنطرة الحقیقه شاید اشاره باین
نکته باشد فصل یازدهم سادات مرعشیه شوشتر اولاد سید محمد شاه ابن مبارز الدین
ابن جمال الدین حسین بن نجم الدین محمود اند و نسب میر نجم الدین محمود در کتب
معتبره بدین وجه است نجم الدین محمود بن احمد بن تاج الدین حسین بن محمد بن علی بن
احمد ابن ابیطالب بن ابراهیم بن یحیی بن حسین بن محمد بن حمزه بن علی بن حمزه بن
علی المرعش بن عبدالله بن محمد السلیق بن الحسن الدکه بن الحسین الاصغر بن زین العابدین
علیه السلام و ایشان از سلسله ملوک مازندرانند و میر نجم الدین از آمل بشوشتر آمد و در
آن زمان نقیب و مقتدای آن دیار سید عضد الدوله حسینی بود و عقب او منحصر بود بصبیه
و او را بحباله میر نجم الدین داد و بدان سبب املاک و ضیاع و اقطاعات که سید عضد الدوله
از سلاطین سلف داشت بکلی بمیر نجم الدین انتقال یافت و چون بسبب کثرت فتن
و انقلابات اوضاع انحطاط و اختلال پذیرفت اولاد میر نجم الدین ضعیف الحال شدند
و املاک ایشان روی بخرابی نهاد و سید محمد بن فلاح مشعشع در عراق عرب ظهور نمود
و باعث مزید التهاب نایره فتنه و جدال گردید و ظهور او در سال هشتصد و بیست بود
سنه ۸۲۰ و در آن وقت والی بغداد اسپند میرزا ولد قرا یوسف ترکمان بود و والی
فارس سلطان عبدالله بن ابراهیم میرزا ابن شاهرخ بن تیمور و او در شیراز
بود و شیخ محمد جوزی شافعی در دولت او مملکت مدار بود و شیخ ابوالخیر
پسر او حاکم شوشتر بود و اسم او در سنگ بزرگی که نزدیک در مغربی مسجد
جامع منصوب است نوشته است و سید محمد با اسپند میرزا و شیخ ابوالخیر جنگها
نمود تا بر واسط و حویزه و بعض خوزستان استیلا یافت و شیخ ابوالخیر

و نزد پدر

و نزد پدر خود بشیراز رفت و در این فترات احوال سادات زیاده اختلال بهم
رسانید و اولاد سید محمد شاه برادر بودند میر زین الدین علی و میر نورالله و ماندند
چون از اوضاع ولایت دلگران شدند میر زین الدین علی و میر نورالله بشیراز
رفتند و میر زین الدین علی از شیراز بهندوستان رفت و میر نورالله در آنجا
توقف و بتحصیل علوم و اکتساب فضایل اشتغال ورزید و نسب سید محمد مذکور
در کتاب مجالس المؤمنین بر این وجه است محمد بن فلاح بن هبة الله بن
الحسن بن علی المرتضی بن عبدالحمید النسابه بن فخار ابن احمد بن ابی الغنایم
بن حسین محمد بن ابراهیم بن محمد بن صالح بن الامام موسی الکاظم علیه السلام
و وفات او در سال هشتصد و هفتاد و در اواخر حال مولا علی پسر او اختیار امور را
از او گرفته بود و او مردی بیباک بود و در نهب اموال و قطع طرق و سفک
دماء خودداری نمی‌نمود تا آنکه در کنار رود خانه کردستان بهبهان روزی
بعادتیکه داشت غسل میکرد و تیراندازی که در کمین او بود او را بتیر زده
هلاک نمود و حل و عقد امور بار دیگر بقبضه اختیار سید محمد شد و چون سلطان محسن
بن سید محمد خلیفه شد تمامی خوزستان او را مسلم گردید و فتنها فرو نشست و این
قلعه محسنیه و شهر جدید حویزه از آثار اوست و او سلطانی عادل و دیندار بود
و در حفظ شعایر دین و اقامت ناموس شرع مبین نهایت اهتمام داشت
و مردم در دولت او در مهد امن و امان بودند و صیت مکارم او باطراف
منتشر گردید و در این عهد میر نورالله از شیراز بشوشتر معاودت و صبیه خواجه حسین
شوشتری را که از معارف آنجا بود بحباله خود درآورد و اولاد خواجه حسین شیخ

نسب اجداد و اولاد حویزه

عبدالله و شیخ محمد و شیخ حسن در حجر تربیت آنجناب نشو و نما یافتند و سلطان محسن
و بعد از او سلطان علی ولد او در ابای آنحضرت نهایت ارادت و حسن اعتقاد
بهم رسید و در جمیع امور کلی و جزوی موافقت رای او را التزام نمودند و در
توقیر و احترام او بسیار کوشیدند و املاک و رقبات مرغوبه باو بخشیدند و شیخ عبدالله
مذکور صدر آن دولت بود و در دولت صفویه قاضی شد و هنوز این منصب
در اولاد او باقی است و شیخ محمد وکیل الدوله و از آثار او ست طاق سنگی
برابر رواق امامزاده عبدالله و بر کتابه آن این شعر نوشته است

تمام گشت بحمدالله این بنای متین ۞ بسعی صاحب اعظم محمد بن حسین

و شیخ حسن سپهسالار بود و چون میر نورالله در آن دولت توجهات و بسوط الید
گردید در ترویج و تشییع مذهب اثنی عشر و نسخ مذاهب مخالفه کمال سعی و جهد
معمول داشت و اولیای دولت بمتابعت او همت گماشتند تا ظهور شاه اسمعیل
صفوی و مبداء آن در سال نهصد و شش بود و در نهصد و چهارده بعراق عرب
آمد و سلطان علی مذکور باتفاق برادر خود سید ایوب و سایر سادات مشعشع
بسبب اتفاق در نسب و حسب و مذهب باو پیوستند و در وقت یورش
بغداد بهترک میر حاجی محمد و شیخ محمد رعناشی که معلم زاده اولاد سید محمد بود
ایشان را مقتول نمود و چون بحویزه آمد سید فیاض ابن سلطان محسن لشکر
کشیده در مقام مدافعه در آمد تا آنکه خود با سپاه بالتمام مقتول گردیدند
و بعد از فتح حویزه شاه اسمعیل بشوشتر آمد و در آن وقت میر نورالله در عشر سبعین
و از قوت سمع و بصر عاری گردیده بود و باین سبب از استقبال موکب جلیل

داقامت

داقامت مراسم خدمت عاجز مانده بود تا آنکه حسب الامر مقرر شد که او را در محفه
نشانیدند و به مجلس پادشاه حاضر نمودند و چون وفور سعی او در ترویج مذهب
معلوم پادشاه شده بود او را بغایت معظم و محترم داشت و املاک و قنوات قدیم
و جدیده را باو واگذاشت فصل دوازدهم میر نورالله را دو پسر بود میر شریف و میر
حبیب الله و میر نورالله ثانی صاحب مجالس المؤمنین و احقاق الحق و مصائب
النواصب و عشره کامله و کشف العوار و دیگر مصنفات که بهندوستان رفت
و در لاهور قاضی شد و آخر در آنجا شهید گردید و پسر میر شریف بود و اولاد او
در هندوستانند و چندی قبل از این از ایشان بنجف اشرف آمدند و در آنجا
ساکن اند و میر شریف سه پسر دیگر داشت میر اسمعیل و میر قطب الدین و میر محسن
و میر حبیب الله را سه پسر بود سید قاسم و سید شمس الدین محمد و میر عطاءالله و اولاد
ایشان همه در شوشتر اند و تولیت امامزاده عبدالله و احتساب شوشتر با ایشانست
و میر ماند و دو پسر داشت میر محمد طاهر بلاعقب و میر عنایت الله و او دو پسر بود
میر عبدالغفار و میر عبدالخالق و الحال نقابت طریقت با اولاد ایشان است
و میر زین الدین علی را یک پسر بود میر اسدالله که در دولت صفویه بصدارت رسید
و قبل از او میر غیاث الدین منصور شیرازی و شیخ صدر بود و چون بسعادت
صفدان قبابین او و شیخ علی بن عبدالعالی شقاق بهم رسید و روزی در مجلس
شاه طهماسب بینهما مکالمه واقع شد که بتخطئه و تجهیل کشید و پادشاه تقویت
جانب شیخ نمود و میر غیاث الدین باهانت از مجلس بر دن رفت بعد از چند
روزی استعفا و رخصت معاودت شیراز حاصل نمود و تصدیق شیخ علی

منصب صدارت بمیر معزالدین اصفهانی و بعد از او بمیر اسدالله مرجوع گردید و او را
دو پسر بود میر سید علی صدر که آخر الامر از صدارت استعفا و اختیار تولیت روضه
رضویه نمود و میر عبدالوهاب و ایشان در ایام حیات والد ماجد و بعد از آن در تعمیر
املاک موروثی و احداث املاک جدیده از زیاده کوشیدند و در محل احشام عقیلی در
اراضی جلکان و شاهوله و چیچه کران و لبانستان انهار متعدده از رودخانه
برداشتند و باراضی موات جاری ساختند و رعایا و زارعین از اطراف جمع نمودند
و قلعها و دیهها و بنوارها ساختند و بساتین و باغات مرغوب بعمل آوردند
و مالوجهات همه اینها حسب الارقام سلاطین صفویه بعمال ایشان مقرر بود و از همه
جهة معاف و مرفوع القلم بودند و هر یک از حکام و عمال که با این سلسله علیه در
مقام معارضه و کج حسابی درآمدند بمضمون حدیث نحن بنو عبد المطلب ما عادانا
بیت الا و خرب و ما عادانا کلب الا و جرب منکوب و مخذول گردیدند و هر چند
روزگار غدار خلف زادگان ایشان را از آن استعداد انداخته و املاک و ضیاع
ایشان بر رونق سابق نیست و بمدلول الناس بزمانهم اشبه منهم بآبائهم از کتاب
بعض فضائل و ادراک مرتبه رفیعه آبا و اجداد متقاصر اند و رغبت ایشان بسیر و شکار
و فنون سپاهگری بیشتر است لیکن نجابت ذاتی و فطرت اصلی و همت فرزانگی
ایشان بحمدالله خلل پذیر نیست و اهالی اینجا و دور از برکت وجود ایشان بانواع
فیض مستفیضند و از اعاظم معارف ایشان الحال میرزا عبدالله بن میرزا شاه میر
بن میرزا عبدالله بن میر سید علی بن میر محمد باقر بن میر سید علی ابن میر اسدالله
و میرزا عبدالعالی بن میرزا محمد بن میرزا حیدر سابق الذکر که هر دو آن

بزرگرا

بزرگرا مشعله افروز دودمان مکرمت طراز اند و میر عبدالوهاب در سفر
ایروان در خدمت نواب گیتی ستان شاه عباس بود و بعد از فتح بلد آنچه
دران یورش کتاب بدست آمده بود پادشاه همه را باینجناب بخشید و آنجناب
کتب را حیازت نموده از دست قشون استخلاص نمود و بعد از فرو نشستن
غبار فتنه مردم آنجا را طلبید و کتابها را بایشان نشان داد هر چه صاحب آن
بهم رسید بصاحب تسلیم نمود و آنچه بی صاحب ماند نگاه داشت و با آنچه که
از خود و از آبا و اجداد کرام داشت همه را وقف نمود و مجموع دوازده هزار جلد بود
و وقفنامه مشتمل بر تفصیل اسامی این کتابها با جمیع خصوصیات از خط و کاغذ و رنگ
جلد و تاریخ کتابت وغیره و شرط طبقه در [illegible] متن وقف اعتبار نموده بود و قلعه
اندرونی بسیار وسیع از عمارات خود جهة کتابخانه معین و از املاک خالصه خود
همه ساله وجهی معتد به جهة تعمیر کتابخانه و مرمت کتابها و وظیفه متولی او وقف
قرار داده بود و در این ایام همه آن سررشته مختل و کتابها متفرق و اکثر ببلاد بعیده
افتاده و این فقیر در بلده بردع آذربایجان از کتب وقفی میر عبدالوهاب
حاشیه میر سید شریف بر شرح شمسیه دیدم که بنشان و خط و مهر میر عبدالوهاب شناختم
و از مرحوم والد خود شنیده ام که در مکه معظمه بدکان کتابفروشی که نزدیک باب
السلام است جلدی از کشاف دیده بود و کتاب فروش میگفت از شخص مصری که آنرا
که از مصر آورده و قلیلی از آن کتب الحال نزد طلبه این بلد باقی است و آنچه
از آنها بنظر آمده همه نسخهای خوش خط صحیح مذهب محشی که طبع را از مشاهده آنها
نشاط و ذهن را از مطالعه آنها نهایت انبساط حاصل میگردد و بمضمون آن

آثارنا تدل علینا فانظروا بعدنا الی الآثار هر یک از علوشان انعکاس ایشان
نشان میدهد و اکثر را مروت و فتوت در طبع غالب بود و جهت حفظ ناموس
ظاهر و پیشرفت بعضی امور متخلق باخلاق حکام و امرا بود و نقاره خانه
و دور باش و سایر امور امارت را فرو گذاشت نمی نمودند و جمیع امور شرعی
و عرفی این ولایت حسب الحکم سلاطین وقت برای رزین و حکم متین او منوط و هیچ
احدی را مجال مخالفت و عصیان نبود و در رفع بدع و تحمیلات و ترفیه احوال ضعفا
ساعی مشکور و مبذول و در جمیع موارد سخن او مسموع و مقبول و در ایام سلطنت
شاه طهماسب ماضی مدتی حاکم شرع و عرف دزفول بود فصل سیزدهم

سادات تلغر شوشتر

سادات تلغر بسید عبدالله بن موسی الکاظم علیه السلام نسب میرسانند و اسلاف
این سلسله همگی از معارف اهل معرفت و حقیقت و کبار مشایخ طریقت بوده‌اند
و سید احمد ملقب بشیخ تلغر از نجف اشرف بشوشتر آمده و اراضی احشام عقیلی را
از مالکان شرعی آنها خریده و بموجب صریح الاملاک سادات مرعشی بعضی اراضی مزبوره را
اولاد و احفاد مشارالیه بمردم اسکی و بدیل و غیرهم فروخته بودند و بعضی دیگر
در تصرف ایشان باقی مانده بود تا آنکه در سال نهصد و اند میر اسدالله صدر همگی را
از مشارالیهم خریداری و بخود مستقل ساخت و چیزی که در تصرف سادات تلغر
باقی مانده بود همین محل است که الحال بگوشه تلغر معروف است و مقبره بعضی
از بزرگان این سلسله در آنجا مدفونند و آنچه از بعض آثار قدیمه و پروانجات
سلاطین سلف معلوم میشود آن است که در آن سرکار موقوفات و رقبات
بسیار بود که همگی بر ایشان معاف و مسلم بود و تولیت آنها بدست

بدون

بدون مزاحم با ایشان تعلق داشت و خدمه و زارعین آن محال از طایفه شاملو
و سایر طوایف بوده اند که الحال در محل دهناران فیما کوهگیلویه
و بختیاری سکنا دارند و اخلاف ایشان الی الآن طوق ارادت این
سلسله علیه را زینت رقبه احوال خود می شمارند و همه ساله که سادات معنون
سر کشی و دور خانه‌های ایشان می شوند هر یک بقدر وسع و استطاعت از خالص
خود چیزی برسم هدیه بسرکار ایشان میرسانند و با وجود کثرت حوادث و فتن
که در اعصار لاحقه در همه جا خصوصا در آن سرحد اتفاق افتاده و انقلاب
کلی که در همه اوضاع بظهور رسیده در استمرار این وظیفه بهیچ وجه خللی
روی نداده است و چشمه هیلارستان که در آن محل واقع است از قدیم از متعلقات
آن سرکار است و در رقم امضای شاه طهماسب ماضی مورخ بسال نهصد و
پنجاه و دو که باسم سید محمد تلغری صدور یافته و در آنجا میر اسدالله تصحیح نسب
ایشان نموده است چشمه هیلارستان منجمله موقوفات معدود شده و از جمله
الحال مستمر شده که تیولداران همه ساله وجهی از آنجا باز یافت می نمایند از
بدع حادثه است و در پروانچه قدیم باسم سید عزالدین و سید شهاب الدین
احمد که الی الآن باقی است مورخ بسال نهصد و بیست و شش عصارخانه و
بساتین و قری و مزارع بسیار تفصیل یافته که الحال اکثر آنها معدوم
و بهیچ وجه حقیقت آنها معلوم نیست و از اکابر این سلسله سید محمد تلغری است
و نسب سید محمد مهدی که الحال سلاله اند و در آنست برابن جاست سید محمد مهدی
بن سید شاه محمد بن سید نعمت الله بن سید شاه محمد بن سید فخرالدین بن

سید محمد بن سید محسن بن سید تاج الدین علی بن سید شمس الدین محمد بن سید
فخر الدین علی بن سید شرف الدین محمد بن سید فخر الدین علی ابن سید قطب
الدین عبدالله بن سید نصیر الدین احمد بن سید عز الدین داود بن سید
رکن الدین خداداد بن سید شهاب الدین حسن بن سید شرف الدین حسین
ابن سید شهاب الدین احمد بن سید شمس الدین محمد بن سید صدر الدین علی
ابن سید شهاب الدین احمد بن السید عبدالله بن موسی الکاظم علیه السلام
و سید رکن الدین خداداد در محله دشت خروج مدفونست و این مقابر که
در انحوالی مجتمع شده بسبب مجاورت ان بزرگوار است و در تذکره مدفن
بسیاری از ایشان در قریه کرکر مذکور شده و الحال حقیقت معلوم نیست و
محتمل است که شیخ شمس الدین کلچشم که سابقا ذکر شده و سید شمس الدین محمد نائینی
از همین سلسله باشد چه ناظم قطعه تاریخ او را در عداد سادات معدود نموده
و هم چنین سید قطب الدین که در حوالی عبدالله بانو تربت او و محل تلغزار از محال عرب
این بلاد است که بحسب آب و هوا و نیکی محصولات خصوصا تنباکو کمال امتیاز دارد
و مکان ان بسبب احاطه جبال بغایت حصین است انهایت بسبب کثرت تغلب
و تعدی اولی الامر و ضعف سادات انجا از دفع ایشان بالکل اکثر اوقات خراب
و بر و نقست و تو گنا ز اکراد و الوار که در ان جوار میباشد مزید علت شده محصول
از انجا بعمل نمی آید و با جهت احوال سادات بغایت مختل و در امور معیشت خود معطلند
حق تعالی فرمان فرمائی عادل کرامت فرماید که حقوق مستحق ایشان و ظلمه و متغلبان
قلع و استیصال نماید بمنه و جوده و سادات تلغزار را با سادات حسینی قرابت

برادر

نسبی است و نسب ایشان بدین وجه است سید صادق بن سید محسن بن سید قاسم بن سید
حبیب الله بن سید شمس الدین ابن رضی الدین بن جلال الدین بن فتاح بن اسد الله
بن جلال الدین بن رضی الدین ابن اسد الله بن هاشم بن رضی الدین ابن علی
بن هاشم بن علی بن حسین بن ابی الحسن بن ترجم المدنی بن الحسن بن محمد
بن جعفر بن محمد بن علی ابن زید بن قاسم بن علی بن موسی الکاظم علیه السلام
و سید حسین بن ابی الحسن از کبار سادات و اصحاب مقامات عالیه بوده و بارگاه
او در شوشتر در حوالی باغ بر جیار معروفست و کرامات بسیار از او بظهور رسیده
که فیما بین اهالی انجا مشهور و در السنه و افواه مذکور است و این سلسله را با شیخ
میانا نسب مواصلت و قرابت سببی است و شیخ محمد شفیع بن شیخ مجد الدین بن
شیخ خلف بن شیخ مجد الدین که الحال از اشراف زمان و چراغ افروز اند و در تاریخ
از بطن صبیه قدسیه سید قاسم مذکور است **فصل چهاردهم** در سال نهصد و سی و چهار
محمد قلی سلطان ولد قنبر سلطان بحکومت شوشتر امد و مدت ده سال حاکم
بالاستقلال بود تا انکه برادر او سوندر بیک او را ضایع نموده یکسال حکومت کرد
و بعد از او کچل افشار ده سال حاکم بود و در نهصد و چهل و پنج حیدر قلی سلطان
حاکم شد و سه سال مدت او بود و سید محمد عرب هشت سال و اولاد و املاک او هنوز
در نواحی رامهرمز باقی است و بعد از او ابو الفتح سلطان سه سال حاکم بود و در نهصد و
پنج القاص میرزا ابن شاه اسمعیل بشوشتر امده و حسن بیک نامی حاکم بود و چون
القاص میرزا از برادر خود شاه طهماسب روگردان بود مردم شوشتر بدعوت
میر عبدالوهاب مذکور او را بشهر راه ندادند و دروازه ها را بسته بنا حصار نمودند

[illegible]

کروند و چون دید که کاری نمی تواند کرد توقف ننموده روانه دزفول شد و در
انجا نیز راه نیافته روانه بلاد روم گردید و در پنجاه و شش سید بیک و چهار
مدت اوبود و بعد از او رستم سلطان ارشلو سه سال و سیف بیک دو سال
و امیرخان ترکمان یکسال و قاسمعلی سلطان ایضا یک سال و منصورخان
ذوالقدر ایضا یکسال و محمد سلطان برادر خلیلخان افشار سه سال و قوچ بیک چملو
دو سال و محمد سلطان دوملو ایضا دو سال و حسنقلی سلطان شاملو یکسال و سید
جماز عرب دو سال و هنوز اولاد و املاک او در انجا باقیست و قیاس سلطان هجلو
یکسال و عیسی خلیفه ایضا یکسال و ایغوت سلطان دو سال و میرزا علی بیک تکلو
و در هشتاد و پنج میر رشید الدین بن میر عبد الوهاب سابق الذکر حاکم شد
و مدت او یکسال بود و بعد از او دیدار سلطان چند روزی و شاهوردی
سلطان کنگرلو یکسال و علی سلطان ولد خلیل خان افشار سه سال و احمد سلطان
افشار دو سال و خسرو سلطان افشار ایضا دو سال و شاهوردی خان کنگرلو هشت سال
تا انکه مراد اقای جلودار باشی آمده او را مقتول و چند روزی حکومت کرد
تا وردی و غیاث بیک نایب فرهاد خان او هم چند روزی بیش نبود و در این
سید مبارک خان بن سید مطلب والی حویزه بجز یک سادات و اعیان شوشتر
لشکر کشید و بباغ و تفنگ خارج درب عسکر نزول نمود و اکثر مردم ولایت
بمتابعت سادات سر تسلیم پیش نهادند و معدودی از خواص در قلعه محصور گردیدند
و عرضه مشتمل بر چگونگی احوال بمصاحبت میر جهانگیر کتوندی بخدمت نواب گیتی
ستان شاه عباس انفاذ نمودند و امیر جهانگیر در عرض چهار روز از راه بختیاری

باره رسید و مراتب را بالمشافه نیز عرضه داشت نمود و حسب الامر الاعلی سواری
هفت هزار نفر از قشون رکاب بسرکردگی مهدی قلیخان شاملو جهة دفع سید مبارک خان
و تنبیه اهل شوشتر روانه شدند و بموعد هفت یوم وارد گردیدند و شب هنگام
سرگرشتی کنار رود خانه نزول نمودند و خیمه کشیدند و همه خیمهای ایشان زنگار
بود علی الصباح که سید مبارک خان مطلع شد فی الفور قشون خود را برگرفته روانه حویزه
شد و مهدیقلی خان با سپاه از آب عبور نموده داخل قلعه شدند و اهل قلعه را
هر یک فراخور حال نوازش نمودند آقا علی که کاتب عرایض بود وزیر شد و هنوز
این منصب در خاندان رفیع البنیان ایشان باقی است و ملک بنزآب
باقطاع میر جهانگیر داده شد حتی استاد جمال بنا را که در قلعه رخنه گیری می نمود
معمار باشی و اراضی جمال آباد را که الی الان در تصرف اولاد اوست اقطاع نمودند
و بر خواجه عزیز کلانتر و خواجه نجم الدین کدخدای بلد مؤاخذه و مصادره بسیار
واقع شد و چون حسب الامر الاعلی مقرر شده بود که مردم را تیغ بدریغ بی تقصیری
ضعفا و رعایا معلوم مهدی قلیخان شد باستدعای مشار الیه نسق ایشان
بریش تراشیدن قرار یافت و سیورغال سادات تا هفت سال مقطوع گردید و این
وقایع در سال هزار و دو بود در سنه ۱۰۰۲ و مهدی قلیخان شش سال در شوشتر بود
و اثار خیر بسیار از او باقی ماند از الجمله عمارت قبله امامزاده عبدالله و قریه مهدی
که وقف انسرکار است و حمام و مسجد در کان رنگهاه که وقف سرکار سید محمد
بازارات و کمترین و کمتر از امر جمیع قضات و معتبرین عصر دیده ام و عمارت
براه بن مالک و عمارت بشران عقیلی با خیابان نارنج و حوض جوی قایم

حکایت مار باز فیلی

بیرونی قلعه و طرح بازار شوشتر و ساختن دکاکین باین هیئت و کاهریز
احداث نموده بود که از رودخانه ماقاریان ببازار منتهی میشد و آنکاهریز
در زمان واخشتو خان مسدود شد بتقریب آنکه مار بازی از لرستان فیلی
آمده بود و مارهای بسیار بزرگ و کوچک داشت و از انجمله مار بزرگی داشت
که باریک الاغ بود روزی در بازار معرکه نمود و ابتدا با مارهای کوچک
قدری بازی کرد و بعد از آن مار بزرگ را از جوال بیرون آورد گاهی دست
خود را تا بازو بدهن او میکرد گاهی پا را تا زانو گاهی هر دو دست تا آنکه
هر دو پا را بدهن آن داد مار او را کشید بیک قلاج تا ناف او فرو برد مارگیر مضطرب
شد هر چند دست و پا زد که خود را بیرون کشد نتوانست شروع بفریاد کرد
و مردم گریختند بیک قلاج دیگر تا سینه او کشید تا تمام او را فرو برد و بدرخت
کناری که در انجا بود خود را تنگ بپیچید که آواز شکستن استخوانهای او بگوش حاضران
رسید و از انجا بکاهریز سرازیر شد فی الفور مردم جمعیت نمودند و بچوب و خاک
راه کاهریز را مسدود ساختند و بایر شد و آنکنار از نفع بار خشک شد و در
اینواقعه شوشتر خواجه عزیز از کلانتری معزول و بالاخره بحاجی محمد تقی بن حاجی
شمس الدین مرجوع گردید و هنوز در سلسله ایشان باقی است و در سال هزار و
هشت محمد سلطان جغتا حاکم شد و مدت او دوازده سال بود و بعد از فوت
او علی سلطان برادر او پانزده سال و در عهد او پل خواجه شاه علی بنا شد
و لفظ خواجه شاه علی تاریخ است و بعد از او طهماسب سلطان ولد محمد سلطان
مذکور سه سال حاکم بود و در ایام او بنای پل گرگر باتمام رسید و [illegible]

مردم

بنای پل ملا حسینی ... از درویشی در زمان ...

مردم از روی بندشیران گذر می نمودند و بانی پل ملا حسینی درویشی در
بروزکار پریشان حال بود و چون این اراده کرد بهر که اظهار نمود که او را مسخره
و ملامت میکردند تا آنکه بطرف افتاده کمر عزیمت بر میان بست و توفیق
الهی امداد نموده باتمام رسانید و ذکر خیر او بروزکار باقی ماند و گویند روز
اول که تصمیم عزم نمود برسم نیازمندان طبقی از گل و نقل بدست گرفته بود
که خود را بصاحبان مروت عرض و از ایشان استمداد نماید چون حاجی محمد تقی کلانتر
از هر جهت یگانه عصر بود برسم تیمن ابتدا بمجلس او در آمد بدعا و ثنا لب بگشود
و طبق را پیش او نهاد چون بر مدعا واقف شد او را بسیار تحسین و یکمشت گل
و یکمشت نقل از طبق برداشت و کمغانیکی فلوس سیاه بجای آن گذاشت
درویش از مشاهده انحال بسیار شکفته و انواع مدح و ثنا گفت و روی
بهمراهان خود نمود که انشاء الله فتح است و فال ما خیر است و کار ما پیش رفت
و آنچه را حضرت شهریاری کرامت فرمودند برکت کیسه و وسیله روسفیدی
ما خواهد بود و شکر کنان بیرون رفت کلانتر در جزو کس بتعاقب فرستاد
که تفتیش گفتگوی او نمایند معلوم شد که چون از انجا بیرون رفته بود زیاده از
آنچه در حضور ستایش نموده بود دعای خیر میگفت و مطلق سخن منافی از او
بظهور نرسید شهریاری گفت که غرض من استعلام حقیقت حال درویش و امتحان
او بود که آیا در عزیمت خود رسوخ دارد و انکار دشوار از او متمشی می تواند شد
معلوم شد که می تواند انگاه از خالصه خود مبلغی کلی که لایق مروت او بود
فرستاد و سایر ارباب توفیق از عقب و تحریک نمود تا باتمام رسید و مبلغها

از اخراجات فاضل ماند که ملا حسینی حلواچی و دکاکین بساخت و املاک بخرید
و بنای تاریخ پل را بدین وجه گفته اند ع این پل از جهد حسینی شد تمام ، و در سنه
هزار و سی و هشت شبلی سلطان چرکس حاکم شد و بعد از شش ماه وفات نمود
و اسد ویردی سلطان پسر او حاکم شد و چون کودک بود عم او بهروز بیک
بنیابت او سه سال بسر برد و بعد از او بابا سلطان پنجاه نایب و وکیل بود و بهروز
بیک مذکور بحکومت امد و طول نکشید فصل یازدهم در ربیع الاول چهل و دو
واخشتو سلطان غلام خاصه شریفه حاکم شد و قبل از ان شمشیر قورچی بود و تا آخر
دولت صفویه این منصب در سلسله ایشان بود و او برادر منصور خان و ذوالفقار خان
بود و گویند چون بحوالی شوشتر رسید در خارج شهر نزول نمود و سادات و اعیان
بخدمت او شتافتند از اخوند خواجه فضل بن عبدالله شریف که در جمیع فنون کامل
خصوصا ریاضی و احکام نجوم سرامد بود استفسار ساعت سعد جهت دخول بلد نمود
و خواجه اختیار طالع عقرب با سایر خصوصیاتیکه در انوقت مراعات انها ممکن بود نمود
و سلطان در همانجا چند روزی انتظار انوقت مختار کشید و اخوند گفته بود مقتضای
این ساعت انست که سلطان زیاده از چهل سال در این ولایت حاکم باشد و بحکم
وجهی مقرون بصواب اتفاق افتاد (و در زمان او گرگین بیک گرجی و ایلدرم
بیک چرکس با توابعین بشوشتر آمدند و ارقام پادشاهی در خصوص مواجب
ایشان صادر گردید و گرگین بیک میرشکارباشی و مشارالیه گردید و قبل از او
میرشکارباشی طهماسب بیک بود که قلعه طهماسبی از اثار او ست و در ریش سفیدی
فنون و حل و عقد امور ولایت با سلسله جغتا و سایر طوایف قزلباش بود

حکومت واخشتو سلطان در سنه ۱۰۴۲ و مدت حکومت او ...

ایلدرم بیک چرکس ... در زمان ...

و دختر

و دختر ایشان نوروز خان بیک بود که باغ زیر دروازه عسکر از اثار اوست
و واخشتو سلطان را به آب و زمین و آباری و تکثیر زراعات و اشجار و تربیت
رعایا سعی بسیار بود و در بالوجنار بولنی تو فرات کلیه هم رشتا و این خدمت
از او مستحسن طبع پادشاه افتاد و چون بسفر قندهار مامور گردید و در انجا
نزد ذوالفقار خان برادر خود که والی قندهار بود خدمات نمایان بتقدیم رسانید
در حین مراجعت که در صفهان بشرف بساطبوسی رسید بخطاب خانی سرافراز گردید
و مواجب و ملازم بدستور سایر خوانین عظام مقرر شد و در انوقت مردم شوشتر را
وقت بسیار خوش بود و روزگار بفراغت میگذرانیدند و همه کس بفکر تحصیل
معرفت و کمال بودند و در انوقت صلح مابین سلاطین روم و ایران منعقد
و سنور بین الدولتین بسته شده بود و اهالی خوزستان از تشویش آسیب مجاورت
رومی ایمن شده بودند و تمامی اوقات را بتفنن و تکلف و کسب آداب
مستحسنه مصروف میداشتند و شیخ الاسلام انوقت شیخ عبداللطیف جامعی
عاملی بود که مسلم فضلای آفاق بود و در سال هزار و پنجاه وفات یافت و مصنفات
وزن او شیخ جواد کاظمی که در حویزه بود بشوشتر امد و هنوز فتاوی و سجلات
و اجازات او مجتهد بی نظیر در دست مردم هست و بعد از ان شیخ الاسلامی
بشیخ محی الدین بن شیخ عبداللطیف و از او بمیر محمد عیسی بن میر صدرالدین
قرار یافت و قاضی عبدالرضا نبیره قاضی عبدالله سابق الذکر قاضی بود
و از اعاظم سادات اعالیجاه میرزا عبدالله بن میر سید علی بن میر محمد باقر بن میر سید
علی صدر و میرزا ابوطالب و میرزا هاشم ابنی میرزا جعفر بن میر محمد باقر

شیخ الاسلام شوشتر

حیدر بن میر شرف الدین حسین بن میر سید علی صدر و میرزا کاظم بن میرزا
طاهر بن میرزا احمد بن میر عبد الوهاب و از معارف فضلا اخوند خواجه فضل
مذکور و باغ عبد الله زرین را که در اصل از خالصجات دیوان بود باقطاع او
داده بودند و هنوز در تصرف اولاد باقی است و اخوند ملا عبد الرشید بن ملا
نور الدین طبیب که با نجه اخوند از آثار اوست و او مردی زاهد منزوی بود ودر
مبادی حال بهندوستان رفته بود و با سید نظام الدین احمد شیرازی داماد قطبشاه
والد سید علیخان شارح صحیفه و با مولانا فرج الله شوشتری که در انجا نهایت
شهرت و اعتبار داشت مربوط بود و از ایشان استفاده بسیار نمود و بعد از
مراجعت مدتی در شیراز توقف نمود و در انجا جمعی از اکابر حلقه ارادت اورا
بگوش کشیدند لاجرم مولانا همواره تابستان در شیراز و زمستان در شوشتر میبود
و مریدان در هر دو بلد بضاعت اخوند تجارت می نمودند و منافع و ارباح آنرا
بسر کار او میرسانیدند و او بفراغت روزگار میگذرانید و از هدایا و صلات
اهل دنیا امتناع می نمود و منقولست که مولانا شبی وعده مهمانی با میرزا عبد الله
و طرف مغرب ابر و باران شد و اخوند را بسبب تنگنکی و ضعف باصره
متعذر شد آدم بخدمت میرزا فرستاد که عذر خواهی و وعده را منفسخ نماید
میرزا گفت هرگاه اخوند را از آمدن متعذر است پس التماس انست که امشب
سرکار طعامی طبخ نشود که از اینجا خواهند آورد و چون عادت آخوند ان است
که بعد از نماز عشا بلا فاصله عشا تناول می نماید خدمه سرکار میرزا در بردن طعام
دافشره بمنزل آخوند تعجیل نمودند چون مولانا از نماز فارغ شد طعام در نماز خانه

حکایت مهمانی کردن میرزا عبد الله آخوند ملا عبد الرشید را و اتفاق قضیه ایله

حاضر بود چون افتتاح بملح سنت است و اتفاقا نمک فراموش نموده بودند آخوند
بجاریه امر نمود که نمک بیاور رفت و بغایت دیر کرد و هر چند اورا آواز دادند
جواب نشنیدند خاتون برخواست که ببیند بر سر جاریه چه آمد و او هم رفت
و نیامد و جواب نداد آخوند متحیر شده از عقب ایشان برخواست که هر چند در انجا
بود که هر لحظه بر طعام هجوم میاوردند آخوند احتیاطا مو را طعمه را از نماز خانه
بوثاق دیگر که نزدیک بود نقل نمود و در را به بست و بطرفی که ایشان رفته بودند
رفت دید که جاریه و خاتون نمک بر گرفته میایند و مقارن انحال نماز خانه
که در کنار رودخانه بود منهدم و اساس ان به آب رفت شکر کنان بوثاق
دیگر نشستند و طعام را تناول نمودند و قران آخوند که در نماز خانه بود از صدمه
افتادن عمارت باینطرف رودخانه پریده بود علی الصباح مردی که از صحرا
بشهر میآمد انرا دیده شناختند و بصاحب رسانیدند و اخبار ابهری بود ملا محسن
از شاگردان ملا محسن کاشی مشهور بآخوند فیض و در عنفوان شباب در ایام حیات
پدر وفات نمود و متروکات آخوند بهمشیره زاده او ملا محمد شریف رسید و از
او یکپسر ماند ملا هادی که بجوانی فوت شد و احدی از او مخلف نگردید و گویند
روزی مولانا و شیخ علی بن سلیمان بحرینی در مجلسی مجتمع بودند و اتفاق
بزبان شیخ جاری شد که مردم شوشتر در اصل عرب بوده اند و بسبب مجاورت عجم
عجم شده اند و اهل بحرین بعکس مولانا گفت بنابراین ما و شما از جمله مسوخاتیم
و از مصنفات آخوند شرح بیست باب اسطرلاب و کتاب سوانح البال مشتمل بر نتایج
افکار انجناب از فن علوم و انشا و غیره و از انجا مبلغ فضل انحضرت معلوم میشود

حکایت کردن شیخ علی بحرینی با جناب آخوند ملا عبد الرشید

وزرای شوشتر

فصل شانزدهم وزیر در عهد واخشتوخان حاجی محمد شریف بن آقا قاسم بن آقا علی بود و او مردی بغایت سعید و خیر مند بود و آقا هدایت الله بن آقا نعمت از اقارب سببی او ملالی از او بهم رسانید و به اردو رفته با اولیای دولت عرض نمود که وزیر شوشتر نابینا شده و امور وزارت مختل است و رقم سطاع با اسم خود صادر نمود و در مراجعت بخوانسار که رسید آزار چشم او را عارض شد و بشوشتر که رسید نابینا شده بود و او در مبادی حال بهندوستان رفته بود و با اورنگ زیب پادشاه هند نهایت اختصاص و تقرب داشت و در حین ترخص وعده مراجعت کرده بود و چون بسبب کوری از وفا بان وعده و معاودت هند عاجز بود لاجرم در شوشتر توقف نمود و اورنگ زیب او را تفقد نموده مکتوبی در کمال ملاطفت باو بنوشت و وجهی معتدبه از نقود و امتعه جهة تدارک احوال او فرستاد و بحضور طلبید و آقا هدایت الله این رباعی باو در سال ...

رباعی

از خاک مراد هند تا گشتم دور ❊ شد دیده ام از حسرت پشیمانی کور
حب الوطنم کشید ورنه هرگز ❊ عاقل نرود بپای خود زنده بگور

وله

اورنگ نشین هند یادم کرده ❊ وز لطف خطاب خانه زادم کرده
چون جام جهان نماست دل شاهان را ❊ داند که زمانه نامرادم کرده

و او شاعری بی نظیر بود و اکثر اشعار او رباعیات است و این رباعی نیز از اوست

رباعی

یارب تا کی بهار و دی خواهد بود ❊ سال و مه و هفته پی بپی خواهد بود
تا کی کافر بعیش و مؤمن بعذاب ❊ این روز قیامت تو کی خواهد بود

و از شعرای جلیل

و این رباعی را در وقت سکرات گفته ولہ ایضا رباعی

پیمانه چه پر شد بضروری رفتیم ❊ زین وادی محنت بصبوری رفتیم
عمری گذراندیم چه روشن خردان ❊ صد حیف که عاقبت بکوری رفتیم

و ملا محمد علی کاسبی شاعر نیز در آن عهد بود و او مردی درویش قانع ظریف زیرک سخنور حاضر جواب بود و بکسب جولای مدار میگذرانید و با میرزا صاحب ملک الشعرای عصر ظرافتها و سخنان شیرین داشت که ما بین مردم مشهور است و در مدح واخشتو خان و هم چنین علی پاشا بن افراسیاب دیری والی بصره و حسین پاشا پسر او قصاید بسیار دارد که در دیوان او مذکور است و منجم در آن وقت ملا عبد مجید بود که بعضی تقاویم کهنه و آثاری که از او مشاهده شده دلالت بر کمال قوت او در فن استخراج داشت احکام دارد و از او یک پسر مانده بود ملا ابو الفتح که بهند بار رفت و در آنجا سکنی نمود و خبر او منقطع شد و کلانتر در آن عصر حاجی محمد تقی سابق الذکر بود و او مردی بغایت کریم الاخلاق بود و حقتعالی با او عنایتی خاص داشت و تمامی امور ابجد و در برای و صوابدید او انتظام پذیر بود و او بسیار معمر شد و او بسیار معمر شد و از آثاری که از او در میان است حقیقت حال او معلوم می تواند شد و بشراکت واخشتو خان احداث قریه نجف آباد نمود و آب از حوالی شهر باراضی جغار یک که شش هفت فرسخ میشود جاری ساخت و آن اراضی را که موات و از بایرات قدیم بود احیا نمود و بلطایف الحیل طوایف عرب مهدیه و محامید و غیرهم که در آن اراضی صاحب ید بودند بید دست و دست تعدی و تطاول ایشان را کوتاه نمود و قلعها و سورها مانند قلعه های وافزونی و فیلی ساخت و رعایا را

احداث قریه نجف آباد در زمان واخشتو خان با انباز...

اطراف جمع نمود و در انجا سکنا دارد و بذر و حیوان و سایر ادوات زرع از
خود بایشان بداد تا از خود قدرت بهم رسانیدند و در رقم پادشاهی که در
خصوص رخصت آن صادر شده باسم محبعلی بیک نوشته‌اند و باین سبب فتحعلی خان
باختصاص دون سایر برادران متصرف گردید و ملا کاسبی تاریخ آن را بدینوجه گفته

اندر ایام شه عرش سریر | شاه عباس سکندر تمکین
آن سلیمان حرم کش زیبد | قاف تا قاف جهان زیر نگین
معدن فیض و وفا و اخشو | کش بود لطف ازل یار و معین
با محمد تقی بیگ نهاد | شد شریک از جهة آب و زمین
ساختند اینده نامش کردند | نجف آباد ز مهر شه دین
کاسبی سال بنایش جستم | از خرد قدوه ارباب یقین
گرد نظاره سراپایش و گفت | نجف آباد به از خلد برین

و گویند دهنه نهر را ابتدا قنوات از بالای بند ماهی بازان بر داشته بود و چون
بکرات انبوه می شد و یکدفعه چندین نفر انسان و حیوان زیر انبوه تلف گردیدند
و کلانتر در علاج آن متحیر بود و این معنی شهرت کرد مولی خلف اعمی برادر
سید مبارکخان سابق الذکر بانی شهر خلف آباد چون بشنید پیغام فرستاد که من
در ایام شباب با غوله بشکار آمده‌ام اگر دهنه نهر را از سر کشتی مقابل بقعه لوح
بردارند باراضی چغار یک آب بسهولت جاری می تواند شد و از تنقیه همه ساله
تنقیه قنوات فراغ حاصل خواهد بود و چون این پیغام بکلانتر رسید اهل خبره
در انجا حاضر ساخت و بنظر دقت تراز و تخمین این رای نمودند لاجرم زمنه

جدید

جدید از انجا احداث و کوره‌ها را دست برداشتند و آثار آنها هنوز موجود است

فصل نهم آخوند ملا حسنعلی شوشتری در ایام داخشو خاقان بود نهایت اکثر اوقات
در اصفهان میگذرانید و در مسجد شاه امام جمعه و جماعت بود و او پسر آخوند ملا عبدالله
حلوائی بود که شیخ بهاء الدین محمد و میر محمد باقر داماد و مولانا احمد اردبیلی
و سایر مشاهیر آن عصر فضیلت او را مقبول و مسلم داشتند و نواب گیتی ستانی شاه
عباس مدرسه ملا عبدالله را نزدیک قیصریه اصفهان باسم آنحضرت بساخت
و بدعوت آنجناب موقوفات چهارده معصوم را که تا آخر اندولت مستمر بود
قرار داد و در آنوقت در باب تحقیق مذهب منازعه و مجادله فیما بین پادشاه
ایران و سلاطین روم و اوزبک در کار بود و پادشاه اوزبک بنواب
گیتی ستانی ایلچی فرستاد که علماء ماوراء النهر را از حقیقت مذهب شیعه
اطلاعی وافی نیست چنانچه از علماء آن مذهب احدی روانه ایندیار شود که حکم
حسب الواقع اعلان و مواقع اختلاف بین الفریقین محرر شود آنگاه با مستعدان
یکدیگر تتبع دلایل از کتاب و سنت و نظر در تحقیق حق و ترجیح راجح نمایند حکماً
که سبب رفع اشتباه و وضوح حق تواند بود و جمیع فضلای عصر جهة این مهم
آنحضرت را تصدیق و اختیار نمودند و با عزاز و احترام تمامتر روانه دیار اوزبک
گردید و چون ببلده بخارا که پای سلاطین ایشان بود رسید علما و امرا آنجا
مراسم استقبال و تعظیم بتقدیم رسانیدند و بمجلس پادشاه در آوردند و در مجلس
اول چند کلمه با او مکالمه و قوت فضیلت او را معلوم کردند و دانستند که
مناظره با او بغیر فضیحت باعث خجلت و رسوائی ایشان خواهد بود لاجرم طلبه

شهادت آخوند ملا حسنعلی شوشتری

جمعیت نموده دفعه در مجلس هجوم و بعلم تراش وشت ولکد انحضرت را شهید
نمودند و این واقعه در سال هزار و بیست و یک بود و قبل از اشتهار حال مولانا افضل
فضلای شوشتر آخوند ملا عبد الواحد که در اواخر حال بمشهد مقدس اشتغال ورزید
نور الله ثانی شاگرد بیواسطه او بودند (و در زمان واخشوخان سید رشید الدین
دزفولی بشوشتر آمد و خانه و املاک بساخت و او خوشنویس بود و فضیلتش و ملا محمد تقی
غسال و ملا محمد طاهر خرده فروش و حاجی عبد الله باقلائی و سایر خوشنویسان
انوقت همه شاگردان او بودند و سید خلف پسر او داماد حاجی محمد تقی کلانتر بود
و باین نسبت بعد از انقراض اولاد ذکور حاجی محمد تقی منصب موروثی بسید
محمد صادق بن سید خلف رسید و بعد از او بخلف او سید نعمت الله و اکنون با
سید محمد حسین بن سید نعمت الله است) (و از معارف ایام واخشوخان حاجی
شرف بیک بود که کاروانسرای بازار از آثار اوست و او بالاصل شاگرد جولا
بود که از کساد کار و کثرت اضطرار بهندوستان رفت و در انجا ترقی بسیار نمود
و ثروت بی اندازه بهم رسانید و از پادشاه و امرای هند قبول تمام یافت
و در انوقت ایلچی از ایران بهند رفته بود و نفوس بسیار همراه برده بود که
از اولیای دولت انجا اقامت و انعام قبول نکنند و چون این معنی بر طبع
پادشاه و امرای هند گران آمد مدتهای مدید در انجا توقف فرمودند و
بقرب ضیافت و غیره اخراجات زیاده از حد بر او لازم آوردند تا جمیع انچه
همراه داشت بمصرف رسید و بی نهایت مضطرب گردید چون شرف بیک مطلع شد
تعصب نموده خود را باو رسانید و تمام انچه داشت بلا مضایقه باو مبذول

دیگر

[آمدن سید رشید الدین دزفولی در شوشتر در زمان واخشوخان جد کلانتران حالیه]

و کمر خدمت بر میان بسته انواع بندگی معمول داشت تا انکه باتفاق ایلچی معاودت
نمود و این خدمت مستحسن طبع نواب گیتی ستان افتاده انعامات و اکرامات
فرمود و نقاره خانه باو بخشید که در صبح و شام بدستور خوانین عظام نوبت
میکوفت و وارث او یکصبیه بود که در حباله بابا داده بیک بن واخشوخان
بود) (دیگر پری انجیری و او از ندمای مخصوص گیتی ستان بود و بسبب او
نزول از شوشتر رفع شد در رقم اقدس بقید لعنت بود صدور یافت که عساکر منصور
که وارد شوشتر شوند در خارج شهر منزل نمایند و ضعفا و رعایا را از زحمت آسوده
داشته باشند و باغ شاه را که در اصل از خالصجات بود قطعا بپری انجیری بداد
و هنوز در تصرف اولاد اوست) (و از معارف ارباب حرف در انوقت خواجه
عزیز سابق الذکر بود و قنوات حمام مسجد الی دور خانه داریان از آثار اوست
و قبل از ان آب از چاه میکشیدند و چون چندین سال است که آب از انها
منقطع گردیده و بسبب کم آبی مردم زحمت میکشیدند حاجی علی بن شیخ محمد
ابن حاجی علی ابن حاجی محمود جزایری و حاجی محمد علی ابن حاجی رضا ابن حاجی
عنایت الله کرکری باتفاق یکدیگر مبلغی کلی اخراجات و چاه قدیم حمام را
که بمرور ایام بایر شده بود تنقیه نمودند و به نیکنامی این صدقه جاریه فایز
گردیدند دیگر حاجی عبد الله بن حاجی ولی که تکیه حاجی در صحرای گرگر از
آثار اوست دیگر حاجی عنایت الله مذکور و حاجی قطب الدین برادر او که از
انزمان الی الان شجره طیبه ایشان مثمر انواع محامد و مفاخر و نام صحیحه ایشان
نقش پذیر صحیفه مصدوقه کم ترک الاول للاخر است و از معارف قزلباش بعد از

نوروز خان بیک سابق الذکر حاجی میرزا قلی بیک بود و تا اواسط ایام
فتحعلی خان معمر شد و مدت حکومت واخشتو خان سی و هفت سال بود
و در سال هفتاد و هشت در محل کرت که از املاک ییلاق او بود وفات یافت
و اکثر عمارات قدیمه قلعه بنای اوست و بولی کاه صحرای کرکر ایضاً از آثار
اوست و او را پنج پسر بود فتحعلی بیک و اسلمس بیک که در اواخر حال خطاب
اصلانخان یافت و کلبعلی بیک و بابا راده بیک و عباس خان بیک و غلام
بسیار داشت مثل طهماسب آقا و بهمن آقا و جمشید آقا و بهبود آقا و کرکین آقا
و هرمز آقا که هر یک در حد ذات جوز امیری عظیم الشان بودند و اولاد و احفاد
بعضی از ایشان هنوز در شوشتر اند فصل پنجم بعد از وفات واخشتو خان حکومت
شوشتر به فتحعلی خان پسر مهتر او مرجوع شد و در همان سال حسین پاشا ابن علی پاشا
والی بصره از عساکر سلطان محمد عثمانلو هراسان شده بکربجنت و بهند رفت و اکثر
جزایر که اعوان او بودند متفرق شدند و یحیی بیک و حاتم آقا که از مخصوصان آقا
او بودند بشوشتر آمدند و عبدالغفور بیک بن یحیی بیک الحال در هندوستان
و محمد سلطان حاکم بندر عباسی پسر حاتم آقای مذکور بود و او را در بصره و نواحی آن
املاک بسیار بود که الحال در تصرف اغیار اند و سید نعمت الله جزایری نیز در این
فتره بحویزه آمد و سید علی ابن مولی خلف والی حویزه با او روابط بسیار داشت
و او را باقامت حویزه تکلیف نمود و حسب الاستخاره بنا را با انتقال بشوشتر
گذاشت و میرزا عبدالله سابق الذکر کمال مکرمت و مراعات بمشارالیه معمول
داشت و فتحعلی خان مربی اهل کمال بود و اسلمس بیک برادر او در اوقات

کاه سالار

حکومت فتحعلی خان

نایب الایاله و کارگذار بود و نهایت ارادت و حسن عقیده بانجناب بهم رسانید
و اسباب زندگی از هر جهة بنحوی که لایق ارباب سرکار است سرانجام نمود و مسکن
در جوار مسجد جامع معین داشتند و حاجی محمد تقی کلانتر کاروانسرائی در آن
محله ساخته بود برای جهة مدرس سید و مسکن تلامذه مقرر نمود و تمامی اهالی
انجا دو حلقه ارادت آن بزرگوار را بگوش و غاشیه متابعت او را بدوش
کشیدند و سلاطین و صدور و حکام جمیع مناصب شرعیه آن بلد و سایر بلاد
قریبه را از شیخ الاسلامی و نیابت الصداره و تدریس سرکار امامزاده عبدالله
و تولیت مسجد جامع و امامت جمعه و جماعت و امر بمعروف و نهی از منکر
بآنحضرت مسلم داشتند و از هر جهة مطاع و مقبول گردید و مولد انجناب در قریه
صباغیه جزایر در سال هزار و پنجاه بود و در دار العلم شیراز مدت نه سال بتحصیل علوم
مشغول بود و از شاه ابوالولی و میرزا ابراهیم بن ملا صدرا و شیخ جعفر بن کمال
بحرینی و شیخ صالح بن عبدالکریم و سید هاشم احسائی و شیخ عبدالعلی حویزی
و سایر فضلا که در آن عصر در شیراز مجتمع بودند استفاده و اجازه حاصل نموده
و بعد از آن در دار السلطنه صفاهان مدت هشت سال از خدمت آقا حسین
خونساری و مولانا محمد باقر خراسانی و مولانا محمد محسن کاشی و مولانا محمد باقر
مجلسی و سید میرزای جزایری و سایر مشاهیر بانواع فیوض بهره مند گردید
و آنحضرت بسیار کریم الاخلاق بود و با اقارب و ارحام همواره طریق مواصلت
و مواسات می پیمود و اکثر ایشان در شوشتر بانجناب ملحق گردیدند و مواعظ
و ارشادات او بغایت مؤثر بود و باین سبب محاسن شرع در شوشتر رونق یافت

و مردم را ببنای مساجد رغبت افزود و آنجناب در هر محله یکی از اعاظم
تلامذه را بامامت جماعت معین نمود چون آخوند ملا محمد بن علی النجار و ملا
محمد باقر بن ملا محمد حسین سید محمد شاهی و حاجی عبدالحسین بن خواجه کلبعلی
و قاضی نعمت الله بن قاضی معصوم و همه ایشان از برکات انفاس شریفه
آنحضرت استفاده نموده بودند و از آن وقت الی الآن جمیع علمای این کوره
بواسطه یا بدون واسطه نسبت تلمیذ بآنجناب میرسانند و نسب آنحضرت بدین نحو است

نسب سید نعمت الله جزایری

سید نعمت الله بن السید عبدالله بن السید محمد بن السید حسین ابن السید محمود
بن السید غیاث الدین بن السید مجد الدین بن السید نور الدین ابن السید
سعد الدین ابن السید عیسی بن السید موسی ابن السید عبدالله ابن الامام
ابی الحسن موسی الکاظم ع و اینچنین نسب قلیل الوسایط را علمای انساب علو گویند
و آنحضرت را مصنفات بسیار است شرح کبیر تهذیب الاحکام مشتمل بر دوازده جلد
و بعد از آن تصرفات و بعض اختصارات نموده شرح صغیر را که الحال معمول
علمای حدیث است در هشت مجلد ترتیب داد و شرح استبصار سه جلد
و شرح عوالی اللئالی دو جلد و ریاض الابرار سه جلد و الانوار النعمانیه دو جلد
و نوادر الاخبار دو جلد و زهر الربیع دو جلد و قصص الانبیاء و شرح توحید
صدوق و شرح احتجاج و شرح عیون الاخبار و شرح روضه کافی و شرح
صحیفه کبیر و صغیر و حاشیه شرح جامی و شرح تهذیب النحو و شرح مغنی اللبیب
و رساله منتهی المطلب و هدیة المؤمنین و منبع الحیاة و مسکن الشجون
و کتاب مقامات النجات و حواشی قرآن که آخوند ملا محمد نجار در سه مجلد

تدوین

تدوین نموده و حواشی نهج البلاغه و بر اکثر کتب حدیث و عربیت و اصول حواشی
مفصل نوشته و اکثر کتبی که در ایام اشتغال درس خوانده متون و حواشی همه بخط
شریف آنحضرت است و در لیلة الجمعه ثالث و عشرین شهر شوال هزار و صد و دوازده
۱۱۱۲ در منزل جایدر فیلی بریاض رضوان شتافت و بارگاه او در آنجا معروف است
و ولد اکبر او سید نور الدین در جمیع مراتب مرحوم قایم مقام و نعم الخلف گردید

زنده است کسیکه در دیارش ؛ باشد خلفی بیادگارش

و همه آثار پدر را منتظم و مضبوط داشت و در حلاوت تعبیر و فصاحت گفتار
یگانه روزگار بود و در شوشتر از والد ماجد و در اصفهان از فضلای عصر استفاده نموده
بود و در سن طفولیت که بزیارت مشهد مقدس مشرف شده بود بخدمت شیخ محمد
حر رحمه الله رسیده و آن عالیحضرت بفراست فهم و ذکا و حسن قابلیت از ناصیه او نموده
و اجازه عامه بخط شریف خود از جهة او نوشته و از مصنفات آنجناب است شرح
قسم طهارت باطن نخبه و ترجمه اخلاق سلطانی که حسب الامر نواب مالک رقاب
شاه سلطان حسین در سلک تحریر کشید و رساله طهوریه ایضا حسب الامر و رساله
شکیات نماز و ترجمه وصیت حضرت هشام و ترجمه قصص الانبیاء و رساله فروق
مشتمل بر فواید و نکات بسیار از علم لغت و عربیت و او را سه برادر بود سید حبیب الله
که در صغر سن وفات نمود و سید شفیع قاضی و عقب از او اناث است و سید جمال
الدین و یک پسر از او مخلف شده سید مجد الدین که الحال در هندوستان است و
و تولد سید نور الدین در سال هشتاد و هشت ۱۰۸۸ بوده و در روزی جمعه یکصد و پنجاه
هشت سنه ۱۱۵۸ در شوشتر بفردوس برین رسید و قاضی مجد الدین [illegible]

تاریخ گفته

درفوت مقرب خداوند غفور ٭ شیخ الاسلام فخر سادات صدور
باغایت حزن سال تاریخ او ٭ شد محکمه و مسجد و مدرس بی نور

وله ایضا

از واقعه سید فرحس مقام ٭ بر اہل بقاع ارض شد ماتم عام
رو داد چه فوت بهر تاریخش شد ٭ با آل عبا رفیق شیخ الاسلام

و حسب الوصیه در جوار مسجد جامع مدفون گردید دبارکاه او در انجا معروفست
واو راہشت پسر بود واز الجمله در حیات والد وفات نمودند سید فرج الله در
حویزه شهرزی قعده چهل وشش و سید نعمت الله در پیشاور هندسال پنجاه و یک
برحو بلا عقب وشش دیگر موجودند عبد الله سود این صفحات و سید حسین که الحال
در نجف اشرف ساکنست و سید محمد و سید مرتضی و سید طالب که در شوشتر اند
و سید رضی الدین که در هندوستان است و سید مرتضی امام جمعه و جماعت و اکثر
ضایع الاوقات را الحال ده پسر است سید ابو الحسن و سید جواد که در هندوستانند
و سید عبد الهادی و سید بهاء الدین و سید عبد الرحیم و سید علی اکبر و سید
عبد المهدی و سید ابو تراب و سید محمد امین و سید عبد السلام و اچه الی الان
بامداد توفیق ربانی در سلک تالیف کشیده رساله هدیة النحو است و حاشیه
اربعین حدیث حسب الامر والد و رساله فارسی در تحقیق قبله شوشتر حسب الاشاره
مرحوم اعتذار بهیک و رساله در تحقیق قبله حویزه و بعض فواید دیگر حسب الاشاره
والی حویزه سید علیخان بن سید مطلب و رساله التحفة النوریه باسم والد

وان ده

وان ده مسئله است در رده علم و شرح صفیحه اسطرلاب در ایام اشتغال شیخ
ابراهیم بن عبد الله بن ناصر که الحال در دار العلم حویزه مقتدی و امام جمعه است
و شرح صغیر مفاتیح که در هجده سالگی نوشته شده یک مجلد از ان بیاض
رسیده تا الحال شرح کبیر که موسوم است بالذخر الرابع معمول علیه علما
حدیث و فقه اینده بار است و شرح مفاتیح الشرایع موسوم بالذخر الرایع
وانکتابی جامعست یک مجلد از ان ببیاض رسیده و مقبول فضلای عصر گردیده
واکثر ایشان در ظهر نسخه اصل بخطوط شریفه خود تحسین نوشته اند و میر قوام الدین
سیفی قزوینی از منظومات خود این قطعه نوشته

بحسبک ذخر السید الموسوی فی ٭ بیان مفاتیح الشرایع کافیا
ففیه تمام الکشف عن مشکلاته ٭ بطرز انیق جاء للعی شافیا
واشرق نور الدین منه بنعمة ٭ من الله ابدی کل ما کان خافیا

و جلیه اولی و این رساله ایست مشتمل بر جواب هفتاد مسئله از فنون متفرقه و سید
سید علی نهاوندی است و جلیه ثانیه مشتمل بر سی مسئله از سید علی مذکور و رساله علویه
مشتمل بر جواب مسائل شیخ علی حویزی و رساله احمدیه مشتمل بر جواب مسائل مولی احمد
ابن مطلب برادر سید علیخان مذکور و رساله در تحقیق قاعده استخراج انحراف
در جمیع بلاد و کتاب طلسم سلطانی مشتمل بر فواید کثیره از علم هیات و نجوم و طلسمات
حسب الاشاره ابو صالح سلطان ترشیزی و کتاب التحفة السنیه فی شرح النخبة
المحسنیه حسب الاشاره آخوند مولانا علی ابن علی النجار برادر آخوند ملا محمد سابق الذکر
وان کتابی دقیق است و سیاق ان مخالف سیاق شرح والد است وان کتاب

آثار علیه فتحعلیخان در محل شاه آباد

الحال مطرح انظار مشتغلین اینجا است و دیگر حاشیه مدون بر مقدمات وافیه
و حواشی عزیز بد و نه بر مطول خصوصا بدیعیات و بر مدارک و مسالک و بعض کتب
حدیث و رجال و مغنی اللبیب و خلاصه حساب وغیره **فصل نوزدهم** فتحعلیخان
مردی صاحب عزم بود و انشای آثار عظیمه نمود از انجمله محل شاه آباد با عمارات
پادشاهانه و باغات و بساتین و میدان و حمام و عصارخانه و گویند این محل در ازمنه
قدیم شهر دقیوس بوده و مغاره در کوه نزدیک هست موسوم بهفت تنان و مشهور است
که ایشان اصحاب کهف اند لیکن در کتب قصص مسطور است که مقام اصحاب کهف در
فلسطین مغرب است والله یعلم دیگر محل علی آباد متصل بان با آن باغ بی نظیر
و محال دولت آباد و فتح آباد و ملاره دیگر باغ خواجه که اصل آن طرح خواجه فصیح
غلام بود و فتحعلیخان عمارات متعدده و بشتابها و حمام بساخت و خیابانها در
کمال تکلف از سرو و نارنج ترتیب داد و اشجار گرمسیری و سردسیری از بلاد بعیده
بانجا آورد و ثمار بسیار ممتاز خوشگوار ترتیب نمود و حوضها و فوارها و دار بستها جمیعا
سیرگاه مردم که در موسم بهار نارنج بباغ میرفتند قرار داد و آب آن بدولاب
رومی جاری می شد و در هیچ بلدی باغی بان وسعت و زینت بنظر نرسیده
و حکام بعد بر عمارات و زینت ان بسیار افزوده بودند تا اکنون همه آنها خراب
و از میان غله کاشت دیگر باغ نخل عقیلی و طواحین ماهی بازان و عمارت حمام اگر
و اکثر عمارات قلعه دهل و قصر را که چنانچه سبق ذکر یافت خراب شده بود تجدید نمود
بتقریب آنکه شاه هویردی خان بن منوچهر خان قبلی و یوسف خان بن خلیل خان تجدید
با عساکر جنة مشیت عربستان وارد شوشتر گردیدند در حین عبور جمعی کثیر از ذکور سپاهی

قبلی

تنقیه نهر بند خان بحکم [illegible]

قبلی در کشتی ازدحام نمودند و هرچند کشتیبانان تضرع نمود که عبور این همه بدفعه
ممکن نیست مسموع نداشتند چون بوسط رودخانه رسید کشتی غرق شد و یکی بسلامت
فنا بتلف رسیدند و باین سبب فتحعلیخان همت بر بنای پل گماشت و چون زیادتی
آب مانع بود امر نمود که در بند میزان رخنه بگشایند که زور آب بطرف رود دودانگه
منحرف شود تا اساس پل قدیم منکشف و بالای آن کار توانند کرد و در این وقت جمعی
از معمرین و مردمان هوشمند او را از گشادن بند منع نمودند و هم چنین بر عزیمت
خود اصرار نمود و در عرض چهارده سال پل باتمام رسید و بعد از آن باندک زمانی
او را باردوی معلا طلبیدند و دیگر بشوشتر معاودت نمود و فرصت سد آن نمودن
رخنه بند نیافت و بمرور ایام و تمادی سنین و اعوام متزاید گردید و حکام بعد
بسبب اختلال اوضاع روزگار و کثرت عزل و نصب از عهده انجام آن بیرون
نتوانستند آمد و چندین دفعه حال خرابی ولایت و شکستگی بند را بنواب مالک رقاب
عرض نمودند و مقرر شد که مهندسان و اهل خبرت از فارس بیایند و ملاحظه و براورد
نمودند و بجایی نرسید لیکن حکام انسلسله همه ساله بقدر مقدور آب بندی می نمودند
که آب بالمره منقطع نمی شد و قلیل حاصل صیفی بعمل میآوردند و فتحعلیخان
اراده نموده بود که قنوات کلوگرد را تنقیه و اراضی جو بند را آفاریاب نماید
و مدتی اوقات صرف آن داشت و نهر را که بمرور روزگار مطموس شده بود حفر نمود
و سرکاران کدا علی بیگ یوزباشی بود و چون باتمام رسید و آب را سر دادند
آنجو در انجا هم رسید که آب بزمین فرو میرفت و بمزرعه نمی رسید و هرچند علاج
آن متعذر بود نهایت خان التفات نمود و سعی کدا علی بیگ تنها از پیش

بمرفت و هم چنان ناقص بانما (و در ایام فتحعلی خان درویشی غریب میر باقر
نام وارد شوشتر شد و او را باسید نعمت الله ارادتی بود و همه روزه بخانه سید حاضر
میشد و نستعلیق را بسیا خوش می نوشت بد الان خانه سید برابر در یکتابه بسیار جلی بلفظ
یا کافی المهمات بر روی گچ نوشته بود روزی خان بدیدن سید امد چون نظر بدان
تحسین بسیار نمود و از کاتب ان استفسار نمود و او در مجلس سید نشسته بود خان
او را نیکو پرسش نمود و چون از مکالمه او حسن تقریر و لطف ضمیر معلوم کرد او را
تربیت کرد و اخر الامر ندیم مجلس خاص و منشی سرکار شد و در شوشتر اقامت نمود و یک
پسر از او مخلف گردید میر سید محمد که بقصد تحصیل باصفهان رفت و بعد از ان بسمت روانه
بلاد هندوستان و در انجا ترقی بسیار او را روی داد و بصفدر محمد خان خطاب
یافت و شش سال قبل از این بایلچی گری بایران امد و چون معاودت نمود
وفات یافت و اولاد او در دزفول اند و در عصر فتحعلی خان از اعاظم سادات میرزا
شاه میر و میرزا مؤمن ابنی میرزا عبد الله سابق الذکر بودند و میرزا حسین بن میرزا
محمد ابنی میرزا حیدر و میرزا سلطان حسن و میرزا جعفر ابنی میرزا ابو طالب بن میرزا
جعفر بن میر محمد باقر و میرزا حبیب الله بن میرزا هاشم و میرزا شاه ولی بن
میرزا کاظم و میرزا حسنخان بن میرزا شریف و میر رشید الدین محمد و از معارف
اهل فضل و کمال آخوند ملا محمد علی بن ملا جاکیر بن حاجی خضر موتکهی و او از اهل
زهد و ورع بود و در شیراز و اصفهان تحصیل فنون کمالات نموده بود و در زمان
حال بهندوستان رفته بود و چون اوضاع انجا مستحسن طبع مشکل پسند آنحضرت
نیفتاد بسرعت مراجعت نمود و مدفن او در جوار مسجد جامع است و قاضی مجد الدین

دزفو[لی]

دزفولی تاریخ وفات او را باین نوع گفته ؛ دیگر ز قضیه وفات آخوند
رونق بمتاع تقوی و علم نماند ؛ تاریخ چه جستم ز خرد گفت فتاد
تاج از سر اسلام ز فوت آخوند ؛ دیگر اخوند مولانا فیض الله عصاره
و او در فن طب و نجوم مسلم بود و رساله طب الائمه را باذن حضرت امام رضا
علیه السلام حب الاشاره فتحعلی خان ترجمه نموده و مبلغ کمال مولانا از ان
ترجمه معلوم میشود دیگر آخوند مولانا فخرا و در اصفهان بخدمت اخوند ملا محسن کاشی
تحصیل نموده بود و قاضی در ان عهد قاضی معصوم بن قاضی عبد الرضا بود
و او مردی خوش صحبت نیکو محاوره بود و در رقت طبع و قوت ذهن و سرعت
جواب و حسن بدیهه نظیر نداشت و اشعار او خصوصا قطعات نظیر نداشت در اشعار
او خصوصا قطعات تاریخ مقبول شعرای عصر بود و این رباعی از اوست

رباعی

با اینهمه ظلم نفس مظلومی تو ؛ با یکدو زخ گناه معصومی تو
دین رفت ز کشت حاصل دنیا نی ؛ قاضی چه عجب فاسق و محرومی تو

وله

از عیب کسان هر که پرهیز کند ؛ خود را بهزار عیب ناچیز کند
سازد معیوب تر که صورت خویش ؛ چون بر یکی تر نظر تیز کند

و وزیر در ان وقت میرزا محسن بن حاجی سراج الدین ابن آقا علی بود که از نجبا
روزگار و بزرگان فرخنده آثار بود و از معارف قزلباش حاجی حسین آقا تبریز
زاده و خلیفه حاجی میرزا قلی بیگ مذکور و زال بیگ بن کرکین بیگ میر شکار
باشی و باغ زال بیگ بود که از اثار اوست و بعد از او رستم بیگ پسر او

اصناد وزراء و سایر معارف شوشتر

و از معارف که خدا بیان حاجی زمان و حاجی رضا ابنی حاجی عنایت الله سابق الذکر
و مسجد عبد الله بابویه از آثار ایشان است و حاجی عبد النبی بن خواجه عزیز و حاجی
صالح عراقی و حاجی عبد الله قپانچی و طاحونه وقفی ماهی بازان از آثار اوست

فصل بیستم در زیج صد و پنج شاه سلیمان وفات یافت و در محرم صد و شش
شاه سلطان حسین جلوس نمود و اصلان خان در آن وقت قوللر آقاسی بود و او را
بقندهار فرستادند و فتحعلی خان او را از شوشتر طلب نموده بجای او منصب سپهسالار
و حکومت شوشتر بکلبعلی خان تفویض شد و بتاریخ دوازدهم شهر جمادی الثانی وارد
شوشتر گردید و در آن بین سید فرج الله خان والی حویزه مامور بفتح بصره شد
و در آن زمان بصره در تصرف شیخ مانع بن مغامس منتفق بود که از اولیای
دولت رومیه گرفته بود و کلبعلی خان با سایر خوانین این حدود بمرافقت
سید فرج الله خان مامور بودند لهذا در شوشتر چندان توقفی ننمود و در این سال آب
سیل طغیان نمود و رخنه بند میزان زیاد شد و آب که بر دره داله که زور آور
شد بند مقام خلل پذیرفت و آسیاها و چرخابها که در آنجا بود همه بایر شد
و باغ برجیکا و سالم آباد و بلاگرد و کلایی و سایر باغچها که از آنجا آب میخوردند
همه بر طرف شد و ملخ عظیم در آن سال آمد که تمامی اشجار و ثمار و محصولات بتلف رسید
و این مقدمات ابتدای خرابی شوشتر بود و بعد از آن سید فرج الله خان یاغی
شد و عم او مولی هیبه بحکومت حویزه آمد و او مردی عاجز کبیر السن ضعیف
بود و از عهده تمشیت عربستان بیرون نتوانست آمد و ترکتازان اعراب
بتمام بلوکات رسید و خط پریشانی بر پیشانی اهالی آنجا کشید و در تاریخ

صد و یازده

صد و یازده علیخان ابن ذو الفقار خان حاکم شد و او مردی ضابط بود
و بعمارت ولایت و ترفیه ضعفا رغبت زیاد داشت لیکن آن مهلت نیافت
و در صد و سیزده عبد الله خان بن اصلانخان حاکم شد و مدت پانزده سال حکومت کرد
و او مردی سخی الطبع عیاش بود و اکثر اوقات او بسیر و شکار و لهو و لعب مصروف
میداشت و در تاریخ صد و چهارده اصلان خان حاکم کوهگیلو شد و بشوشتر آمد
و در باغ خواجه نزول نمود و چون بکوهگیلو رفت عبد الله خان با تمامی سادات
و اعزه شوشتر بجا خالی او برفتند و ایشان را نوازشات نمود و بعد از کوهگیلو حاکم
استراباد شد و عبد الله خان نزد او باستراباد رفت و بعد از وفات اصلانخان
بچند روزی معاودت نمود و در آن وقت محمد علی بیک ابن اصلانخان در شوشتر نایب
بود و این در سال بیست و یک بود و در همان سال میرویس افغان قلیچی در قندهار
یاغی شد و گرگین خان والی انجا را بکشت و کیخسرو خان گرجی با سپاهی گران از کل
ممالک محروسه بدافعه او برفتند و از آنجمله پنجاه نفر از قشون شوشتر بسرکردگی حاجی
حسین بیک بن حاجی محسن آقا و قشونات شکست خورده کیخسرو خان مقتول شد
و در دفعه دیگر قشون بقندهار فرستادند و عبد الله خان از جمله مامورین بود در
رفتن تامل نمود و در سال بیست و چهار صفی قلی بیک نایب کوهگیلو دفعه
وارد و او را در باغ خواجه گیرانید و بقلعه آورد و اموال او را ضبط سرکار
دیوان نمود و معصوم آقا بن بهبود آقای غلام را که نایب و ناظر و وکیل بود
با خواجه حسین مستوفی و آقا هادی بن خواجه عنایت الله بن خواجه عبد الباقی که
خاصه بود ایضا محبوس نمود و بعد از یک هفته که روانه شد ایشان را امر خلاص آمد

خانزاد بقلعه کلاب فرستاد و محمد زمان بیکدلی را که میر شکار باشی کوه گیلویه بود جناب
شوشتر گذاشت تا چند روزی که خبر حکومت یحیی خان بن فضلعلی بیک بن فتحعلیخان
رسید و او حاجی شاه نظر بیک بن حاجی یحیی آقا را نایب نمود و جمیع امور
دولت خود را باو مفوض داشت و در آن سال عربستان بشورید و سید عبدالله خان
بن سید فرج الله خان را که والی باستقلال بود سادات مشعشع بنی اعمام او باتفاق
مشایخ عرب گیرانیدند و فتنها برپا شد و عوضخان از اردو جهت تدبیر آن امر بحویزه
آمد و روز بروز غلیظتر شد و در همان سال بختیاری هم برهم خورده بود و حاکم خود محمد علی
خان بن یوسفخان را گیرانیده بودند و علیمردانخان بن حسین خان بن شاهویردی
خان چیلی باتفاق یحیی خان مامور بتمشیت این امور مامور گردیدند و اجتماع
ایشان در دزفول دست بداد و کاری از پیش نرفت تا آنکه محمد علیخان معزول
و حکومت بختیاری بسعید خان بن حنظر خان قرار گرفت و بسبب شدت حرارت
هوا در آن سال قشون خیلی ضعیف شدند و وبائی در ایشان افتاده هر روز جمعی
بتلف میرسیدند و باین سبب علیمردانخان بولایت خود مراجعت نمود و در ماه
رمضان بیست و شش یحیی خان معزول شد و حکومت ثانیا بعبدالله خان انتقال
یافت و آقا محمد میرآخور را نایب نمود و در شهر ذی قعده خود وارد دزفول شد
و رستم بیک با اولاد و معصوم آقا و سایر یاران که بمشهد مقدس رفته بودند
در مراجعت بموکب عالی ملحق شده برفاقت آمدند و عبدالله خان در خارج شهر
دزفول خیمه زده بانتظار علیمردانخان که باتفاق تنبیه و تادیب اعراب حویزه
و حاجی حسین بیک و حاجی شاه نظر بیک با رفقا که بحویزه رفته بودند

مراجعت

مراجعت بدزفول و در دوازدهم محرم بیست و هفت وارد حضور نواب عالی شد
و چون حسب الامر الاعلی نواب خان بگیرانیدن ایشان مامور بود خدمه را بامتثال امر
امر نمود ایشان سرکشی نمودند و از جاده انقیاد و اطاعت که شارع نجات است
قدم بیرون نهادند و جنگ درگرفته حاجی حسین در همانجا مقتول و حاجی شاه نظر
زخمهای منکر برداشته بعد از سه روز وفات نمود و چون علیمردانخان بحوالی
دزفول آمد عبدالله خان و سعید خان بختیاری باو پیوستند و سید عبدالله خان از
حویزه حرکت نموده در صحرای دورق تا ایشان پیوست و اعراب که بسمت رود نیاره
رفته بودند تعاقب نمودند تا آنکه در شهر جمادی الاول سنه مذکوره تلاقی فریقین
شده اعراب غالب آمدند و سید عبدالله خان را گرفته در خانه عبد العالی ابن عبد
الله خان بن فرج الله شیخ آل سلطان محبوس نمودند و علیمردان خان و عبدالله خان
و سعید خان فرار نموده هر یک بولایت خود رفتند و در آن واقعه رستم بیک میرشکار
باشی مقتول شد و اسفندیار بیک ولد او خلیفه او شد و در سال بیست و نه
نواب مالک رقاب جبران کسر بفرح آباد اصفهان بتصمیم عزم نمود و آقا کمال
ناظر سرکاران امر بود و چون بسرکار حاظر شد یحیی خان بن یوسفخان حاکم بختیاری
او را خدمت نمود و باستدعای او حکومت شوشتر بیحیی خان مفوض شد و در ماه
فصل سیزدهم
رمضان سنه مذکوره میرزا محمد حسین بنیابت آمد و مدت او سه ماه بود
در شهر ذی قعده بیست و نه مهر علیخان بن کلبعلی خان حاکم شد و در صفر سی
وارد ولایت شد و حاجی محمد خان برادر او نایب بود و چون او برفت میر عبد الصمد
شوری نایب شد و در سال سی و دو ثانیا عبدالله خان حاکم شد و باخلو

حویزه مامور بود و چون دران بین ولیمحمد بیک بن محمد زمان بیک بیکدلی
از جانب لطفعلیخان سپهسالار بتنبیه اشرار شوشتر آمد و مردم پریشان شده
فتنه تشدید یافت عبدالله خان از سید محمد خان والی حویزه چند روزی جهة تسکین
نایره فتنه مرخص شده در ماه رمضان بشوشتر آمد و بعد از طی آن مقدمه در ماه شوال
روانه حویزه شد و در آنجا بود تا وفات نمود و مسیح خان در جوار قلعه از آثار
حکومت اول اوست و بعد از وفات او حکومت ببرادرش محمد رضا خان
مفوض شد و قبل از ورود بشوشتر معزول شده حاجی محمد خان بن کلبعلیخان
حاکم شد و چون معزول شد ایضا محمد رضا خان حاکم شد و بدزفول رسید
که محمود بن میرویس قشون باصفهان کشید و در ماه جمادی الاول سی و چهار در
منزل کلون آباد جنگ سلطانی واقع و قزلباش مغلوب گردیدند و محمود
بفرح آباد نزول و اصفهان را محاصره نمود و در ایام محاصره حکومت شوشتر بمهر علیخان بن
ایضا مرجوع شد و محمد حسین بیک پسر مهتر او بنیابت او در چهاردهم محرم سی و پنج
محمود داخل اصفهان شد و طهماسب میرزا ابن شاه سلطان حسین که در ایام محاصره
از اصفهان بیرون رفته بود در غره صفر در دار السلطنه قزوین جلوس نمود
و محمد علیخان بن اصلانخان مملکت مدار بود در همان وقت رقم حکومت گهکیلو
باسم حسین خان و حکومت شوشتر باسم پسر او ابوالفتح خان صادر شد و ایشان هر دو
در دزفول بودند و حکومت ایشان دو سال کشید در این بین شخصی مجهول الحال
در بختیاری ظهور نمود که خود را ببنوت منسوب بنواب مالک رقاب می شمرد
صفی میرزا نام خود میگفت و محمد حسین خان بختیاری حقیقت حال او را معروض

جلوداران

جلوداران بارگاه معلا که در آذربایجان بود عرض نمود و قبل از ورود جواب
سرخیلان بختیاری باستصواب محمد حسین خان مصلحت خود را در تمکین و اقتدار
او دیدند و بساط فرمانفرمائی جهة او چیدند و عمال و اعیان شوشتر را بانجا طلبیدند
و ابوالفتح خان نیز بانجا رفت و چند روزی بدینمنوال بود که جلوداران از
اردو مراجعت و رقم اقدس مشتمل بر تکذیب آن شخص و عاری بودن از لباس نسبت
که او ادعا می نمود آوردند و رقم تجدید حکومت باسم ابوالفتح خان نیز همراه آوردند
لاجرم صفی میرزا در بختیاری محبوس و ابوالفتح خان بدولت معاودت بشوشتر
نمود و ثانیا سرخیلان بختیاری را بر سر دادن صفی میرزا رای قرار گرفت
برفاقت خواجه اسماعیل بختیاری در شهر ذی حجه سی و هفت وارد محال گرائی
شوشتر و ابوالفتح خان با سپاه و سادات و اعیان باستقبال او رفتند و بگوکبه تمام
داخل شهر نمودند و در قلعه فرود آوردند و چند روزی باینقرار گذشت تا ابوالفتح
خان بمشورت یوزباشیان و بعض سادات او را گیرانیده محبوس نمود و در قلعه
اسبابیکه دران چند روز از بابت پیشکشهای مردم در سرکار او بهم رسیده بود
بر افغان تقسیم کرد و اینمعنی موافق رای سایر الناس نبود و ایشان غوغا
نمودند و خان در قلعه محصور شد و دزفول هم باین سبب بر هم خورد و مردم شورش نمودند
و مهر علی بیک نایب او را بیرون کردند و ولایت را بشیخ فارس بن ساعد بن
ناصر بن خنیفر نامزد نمودند و روز بروز آن فتنه غلیظتر شد و اختیار بدست سفها
و جهال افتاد و مشایخ عرب جمعیت نمودند و ابوالفتح خان ضعیف شده باز
بسر دادن صفی میرزا تن در داد و چون او را از قلعه بیرون آوردند و هواخواه

بوجود او قوی حال شدند ابوالفتح خان از شهر بیرون رفت و اختیار توقف در
میان عرب نمود و اخر از انجا هراسان شده بجبال بختیاری متحصن شد و صفر میرزا
معتذر گردید و جمعی از سرخیلان کوهگیلو در شوشتر بخدمت او رسیدند و بسا فتنها
از وجود او برپا شد و مردمان بیگناه بقتل رسیدند و اجامره و اوباش دست یافته
میرزا محمد باقر بن میرزا شاه میر و حسینقلی بیگ ابن زال بیک میرشکار باشی از
ان فتنها مقتول شدند تا در شهر رمضان سنه سی و هشت بسمت کوهگیلو حرکت نمود
و مدت دو سال در انجا صاحب دولت بود و انواع فساد بظهور رسید و خانها
برانداخته شد تا بقتل رسید و مردم از شر او فارغ گردیدند و در ایام صفی میرزا
حکومت شوشتر با شیخ فارس بود و مشیت امور بکفایت اسفندیار بیک منوط
بود و او مردی دانشمند صاحب هوش خیرخواه نیک نفس بود و با عموم خلق
بوجه احسن سلوک مینمود و باموری که متضمن خیر عباد الله باشد هرگز رضا میداد
و فطرتی بسیار عالی داشت و همواره همت بر امور عظیم می گماشت و توفیق ربانی
معاون و ممد او می شد و رای او در حل و عقد امور رزین و فکرش در ملاحظه
عواقب متین بود و حدسش صایب و سخاوت در طبعش غالب و پیوسته افتادگان را
دستگیری و یاری و محنت زدگان را مواسات و غمخواری می نمود و بحسن تدبیر
معاقد مشکلات منحل و نظام احوال بلاد و عباد میسر از هر گونه خلل بود و جمعی کثیر
سعادت احوال و حسن عاقبت مختتم و نیکنامی دنیای او را بتوفیق تدارک
اخرت مشفوع و منضم گردانید تا در اواخر حال از جمیع مهام دیوانی استعفا و توبه نمود
و بقدر مقدور خود را از حقوق الناس بری الذمه ساخت و مسجد و مدرسه

و موقوفات

و موقوفات بنا نهاد) (فصل بیست و نهم) (وقفنامه مدرسه و مسجد میرشکار
ارتسام یافت بسم الله الرحمن الرحیم باینصورت
الحمد لله الذی ابدع بقدرته عوالم الوجود و افاض علی ساکنیها
صنوف الخیرات بما سبل من ینابیع الجود و کرم منهم الانسان فحکم
علی کل موجود و جعله فی الارض خلیفة و امر الملائکة له
بالسجود و انتخب نبیه المصطفی و ادم بین الماء و الطین
و شد عضده بنجیه الانزع البطین و جعلها کلمة باقیة
فی اعقابه الطاهرین و فضلهم علی سایر الثقلین من الجن
و الاخرین صلوات الله علیهم علی ما شمروا عن ساق الاجتهاد
فی تحمل اعباء الرسالة و الامامة و اذابوا انفسهم فی ارشاد اهل
الوداد و الصد عن مفاوز الجهالة و الوخامة ما دامت
دلایل الهدی الی مشارع النجاة سابقة و بقیت الانام شاهدة
بکمال قیومها ناطقة بعبارت دیگر مقدمه کتاب که موقوف علیه سایر
فصول و ابواب است درود و سپاس و ستایش بیقیاس صانعی است حکیم
و قادری علیم که نسخه جامعه عالم امکان را که مخزن اسرار ربانی و مظهر قدرت سبحانی
از فنون مختلفه کاینات و امور عامه ممکنات و اشکال اربعه عناصر و معقولات
متنوعه اعراض و جواهر مجردی متقن و مضبوط و اجزای ان را بنظم طبیعی مرتب
و مربوط فرموده که هر یک بر اتقان حکمت الهی حجتی قاطع و دلیلی مسلم و در نظر
حق منظر حیران سرایر افکار و متطلعون مراتب انظار بر کمال فضل و وثاق

تدبیر و تفرد از مماثلت مانند و نظیر استوار از برهان سلم است و فی کل شیء
له آیة تدل علی انه واحد قانون کلی نوع انسان را که مقصد اول این کتاب و محل
معرفت خطا و صواب است بمنطق معرف اسرار و قول شارح نتایج افکار و جوهر
نفس مدرکه معانی و معقولات عشره حواس و مشاعر انسان که خاصه ایجاد
و فصل آن از سایر اجناس و انواع است اختصاص داده و بر رایت خواران
رسم مقرر حیات ابواب فتوحات و فیوضات گشاده و اسباب سعادات ابدی
و اجزای استعدادات منتظم نهاده تا بقوت استعداد نفس و الا فطرت مصباح
متهجد فکرت افروخته در خلوت غیب از تأمل آیات محکمات لاریب بمدارک کلی مقصد
اصلی واصل و از تتبع آثار معتبره رجال موثقان و تصرف فعال قلوب عبارت
اخرای شک و یقین و ملاحظه ترکیب جمل متناسبه متعاطفه و ترتیب افعال و
احوال مسند الیه و مترادفه و حقیقت افتقار فعل بفاعل و اختلاف حرکات معمول
بحسب اقتضای عامل و کیفیت تعلق مسند بمسند الیه و ارتباط صله و موصول و عاطف
و معطوف علیه و معرفت نسبت مبتدا و خبر و اشتقاق امثله مختلفه از اصل واحد
مصدر و سایر مقدمات اختیار و فنون اعتبار با اصل بنا و حقیقت معنی مشتق
و در مجامع ظهور و مدارس شهور و حضور بقوت محاوره و تعبیر و امداد بیان و کلام
و حدیث و تفسیر بمذاکره و تقریر آن مشتغل گردیده فاضل و قادر ابصار
شایسته حمیده و اعمال صالحه پسندیده بنحوی که موافق شرط و مقتضی جزای اوفی
مؤسس این اساس بوده باشد صرف نمایند و بجهت اکمال نعمت و اتمام حجت صاحب
کتاب و شفیع روز حساب و کشاف طریق صواب و جامع جوامع حکمت و فصل

خطاب

خطاب هادی سبل و عقل کل ختم رسل را صلی الله علیه و آله بر مسند صدارت
و برتری و وساده سیادت و سروری بتقریر مقاصد حکمت و شرح هدایت
و توقیف مواقف معرفت و درایت و ترتیب مبادی وصول و تهذیب معالم
اصول و تمهید قواعد شرع منیف و احیای موات دین حنیف و تسهیل تکالیف
شرعیه و تلخیص زواید اصلیه و فرعیه و الغای وظایف مقرره عبادات
و تلقین اعتقادات معین و مخصوص و اشرف اصحاب و برگزیده اعالی جناب
و خواجه منبر و محراب و رازدار اسرار الٰهی من العلم الف باب ینفتح من کل باب
الف باب سرور عترت طاهره مخصوص بخطاب انت اخی فی الدنیا و الآخرة
باب مدینه علم و هدی معلم قدسیان ملأ اعلی حضرت مرتضی و سایر
آینده و ده ستوده را بمرتبه رفیعه امامت و خلافت و منزلت سفینه کرامت و
شرافت و توضیح شرایع الاسلام و تنقیح احکام حلال و حرام و انارت مسالک
افهام و تفصیل جمل علوم و تکمیل آداب و رسوم و اقامت حدود و سیاسات
و سایر فنون ریاسات نامزد و منصوص فرموده که بمدلول انما یرید الله لیذهب
عنکم الرجس اهل البیت و یطهرکم تطهیرا مبنی از عصمت و طهارت و علو
شان و بمدلول ان فینا اهل البیت فی کل خلف عدولا مرتبه سیادت
و امامت تا قیام قیامت حق مختص ایشان است صلی الله علیهم و علی ارواحهم
و اجسادهم و بارک و سلم ما تعاقبت الانوار و الظلم و اشتعل نار علی علم
و جری علی وجه القرطاس قلم اما بعد بر سکنه گزینان مدارس ادراک
و بینش و محققان مقاصد حکمت آفرینش که از تصور مقدمات عرفان

بتصدیق جنان و عمل ارکان نتیجه ایمان یافته و از مطالعه مصنفات بدیعه
عالم الغیب والشهاده بقوت اجتهاد نظر و استفاده و ردش مسائل معضله
حقایق دانی و احلول معالم مشکله دقایق معانی را از هم شکافته آمد صورت
اینمعنی در مرات وضوح نمایان و صدق این دعوی در محضر عقل نکته دان
ثابت و مسلم البرهان است که حضرت یزدان جلت قدرته پیکر انسان را بمضمون
و بدا خلق الانسان من طین از عنصر جماد و ماده سایر موالید عالم کون و فساد
ایجاد و تکوین فرموده و در اصل جسمیت و لوازم با باقی اجرام و اجسام مشارک
و مساهم است و بعد از افاضه نفس حیوانی که صفت حیات و امتیاز از بلکه
مرکبات مانند جماد و نبات پیدا نموده منشا آثار ارادیه می تواند بود در
اکل و شرب و نوم و وقاع و سایر لوازم حیوانیت مساوی و مساوق
سایر انواع است و با افاضه نفس مدرکه معقولات استعداد استعلام مجهولات
و انتقال از ادله بمدلولات و از علل بمعلولات یافته ترتیب افکار و خیالات
و تصرف در وجوه دلالات و فنون کمالات و کیفیت انتقالات و استعمال
قوی و آلات می تواند نمود و در این مرتبه او را که جمیع عالم مزیت ثابت
و مسلم و بنص محکم انی جاعل فی الارض خلیفه بر سایر عالمیان سرور
و محکم و بموداى و لقد کرمنا بنی آدم شایسته تشریف و تکریم و بمصداق
لقد خلقنا الانسان فی احسن تقویم است و بشهادت مقبوله فطرت و تقدیر
تصور و فکرت نفس ناطقه انسانی از قوتین نظریه و عملیه ممتزج و ترکیب
و این معجون کبیر بدست قدرت حکیم خبیر از آن دو جزو مناسب تخمیر یافته

یافته

یافته که بقوت نظریه ادراک علوم و معارف عقلیه و سمعیه و بقوت عملیه اتمام
تکالیف و آداب شرعیه نموده بسعادت علم و عمل از سایر مکونات علوی
و سفلی ممتاز و یوم تأتی کل نفس تجادل عن نفسها بدعوت یا ایتها النفس
المطمئنه ارجعی الی ربک راضیه مرضیه فادخلی فی عبادی و ادخلی جنتی
دستوری یافته در حظایر قدس و مجامع انس باشاره و اولئک مع الذین
انعم الله علیهم من النبیین والصدیقین والشهداء والصالحین و حسن اولئک
رفیقا مشار الیه و بتشریف و یلبسون ثیابا خضرا من سندس و استبرق سرافراز
گردند بلکه اقوی وجوه ظاهره و اوضح حکم باهره در امتزاج جان و تن و بر
هم زدن جوهر نورانی نفس به پیکر ظلمانی بدن همین حصول تمکن تام و تصرف عام
و قدرت بر استعمال قوت عملیه و اقامت طاعات و عبادات بدنیه
و انتظام مصالح شخصیه و مدنیه است که وظایف اعضا و ارکان و وجود
آلات و جوارح موقوف علیه آنست و چون این استکمالات و حصول این
کمالات مشروط با مهال اجلی است که خروج آنها از قوه بفعل در آن میسر
شد و مدت حیات عبارت از آن است بالضروره در مدت مزبوره
شارع حکیم جهة بقای شخص و نوع و رفع الم شهوت و کسر سورت قوای
حیوانی بعض لذات جسمانی را مانند اکل و شرب و نکاح بر قانون معهود
شرع انور مباح فرموده تا از تناول آنها چاشنی گرفته نمونه لذات حقیقی
عالم دیگر و نشانه فیها ما لا عین رأت و لا اذن سمعت و لا خطر علی قلب بشر
شناسند و هر یک که قوتین مزبورتین را باطل و مهمل و استعداد اصلی را

ضایع و معطل کرده فطرت ذاتیه خود را مختل و بکلی همت را مصروف شهوات حیوانی
و درست ساختن مشرب و منکح و ماکل داشته باشند مصداق اولئک کالانعام
بل هم اضل و بعلت دعوی انسانیت بحسب شکل و صورت و محض حیوانیت
در باطن و سیرت داخل جمیع ان المنافقین فی الدرک الاسفل خواهد بود و فی
الحقیقه غرض اصلی از بعثت انبیا و تنزیل کتب سماویه و تاسیس شرایع و نوامیس
الهیه و تقریر ادیان و ملل همین استکمال نفس و انتظام سررشته علم و عمل است
تا ببرکت انبیاء هدایت گستر در استخراج مجهولات از خطا ایمن و از هر هوس محفوظ و بدلالت
اربعه متناسبه کتب الهی بجمع سعادات و حصول مرادات بهره مند و محظوظ باشند
و نصوص صریحه کتاب و سنت درباب شرافت و ایجاب تحصیل علم و معرفت و قیام
باعمال صالحه که مسبوق و مربوط بانست از غایت استفاضه و شهرت مستغنی از اظهار
و بیان است و بمضمون و للارض من کاس الکرام نصیب مجالس و مجامعی را که
در این خصوص انعقاد و ترتیب یافته باشند بر سایر اماکن و بالجمله مساکن شرافت
ثابت و ظاهر و بمقتضای شرف المکان بالمکین مزیت و رجحان واضح و باهر است
و لهذا در جمیع اعصار ارباب ثروت و اعتبار که از جویبار توفیق حضرت کردگار
سیراب و سرشار گردیده و از شربتخانه الطاف بی نهایت جناب احدیت شهد شناسائی
و معرفت چشیده در تهیه مجالس افادت و استفادت و بنای مدارس و مساجد
و مجامع عبادت جهت رونق امر تعلم و تعلیم و اجتهاد و گرمی هنگامه تقوی و صلاح
و سداد سعی بلیغ بر ذمت همت واجب و جد و اهتمام در ترویج و انتظام آنها
باقصی مراتب نموده اند که هم باعث انتشار صیت و بلندی آوازه و هم موجب

نیکنامی

نیکنامی بی اندازه و هم از بقای اثر بر روزگار ذکر ایشان زنده و برقرار
مصداق ان اثارنا تدل علینا فانظروا بعدنا الی الآثار بوده از مشارکت در
اجر و مثوبت حسنی باهر که در انجا تردد و سکنا نماید در این امر شایسته جزای فاما من
اعطی واتقی وصدق بالحسنی فسنیسره للیسری و یوم لا ینفع مال و لا بنون متحمل
لا خوف علیهم و لا هم یحزنون باشند با یجمله از ماثر نیکبختانه که اشعه انوار توفیقات
یزدان بر ساحت احوال ایشان تافته در اکثر بلاد مشهوره مدارس و مساجد
متعدده معموره وجود یافته و در دار المومنین شوشتر صینت عن الافات و الشرور
که از مشاهیر بلاد قدیمه اسلام و نقد کامل عیار خالصه اهالی ان منقش بسکه ولایت
شاه مردان علیه و علی اولاده الصلوة و السلام است نیز مساجد عدیده و جوامع
قدیمه و جدیده ساخته و پرداخته گردیده و سکنه انجا باقامت جمعه و جماعت و ترویج
دین و ادامت تهجد و اعتکاف و ادب و آیین سرامد و معروف و در السنه و افواه
بوصف رجال لا تلهیهم تجاره و لا بیع عن ذکر الله منعوت و موصوفند و درس و بحث
و مذاکره علوم نیز بحمد الله بینهم شایع و منتشر و دواعی و رغبات ایشان بتعلیم و تعلم
متوفر و متکثر است نهایت در ان دیار فیض آثار تا بحال وجود مدرسه که
بخصوص درس و اشتغال بنا شده باشد اتفاق نیفتاده و احدی از اکابر انجا
ترتیب حلقه پایدار که بر دور روزگار محیط دایره جمعیت طلبه علم و معرفت
باشد بنا ننهاده هرچند در مبدا فیاض بخل و امساکی نی نهایت ادراک این
قسم سعادت عظیمه جاودانی در دریافت لطف و توفیق یزدانی موقوف باستعداد
جوهر قابلیت نفسانی و مسبوق بسرنوشت روز اول و تقدیر ربانی است

تا بعد از تمادی روزگار و انقضای دهور و اعصار که بعنایت بی نهایت علیم الحکمت
باری همگی اسباب و شروط این خیر جاری بوجود فایض الجود وافر السعود
عالیجناب معالی آداب سامی القاب نیابت و نجابت و اجلال پناه محامد و مکارم
و معالی دستگاه دقایق و معارف انتباه مشعله افروز دودمان رفعت و عزت
و نجدت و مناعت مسندآرای انجمن امارت و عظمت و مکرمت و شجاعت
والا تباری که ساحت پر سعادتش مقصد طوایف امم از اقاصی بلاد و سرای ارادت
پیرایش محط رحال عرب و عجم سواء العاکف فیه والباد کوی رفیعش مجمع امانی و معالی
منوره عیدگاه منی و بیت عتیقش وجهه اولیای ارادت و من دخله کان امنا خدام
کرام مقام با احترامش از فضل بیدریغ با قدام سعی بلیغ بدعوت حاجتمندان
پویان و در قیام بمراسم میزبانی با کمال گشاده جبینی و چرب زبانی از روی
ملاطفت و نوازش و نهایت شوق و خواهش ورود سلام علیکم طبتم فادخلوها گوار
از خبز حواری خوان احسانش مایده حواریین رشک برده و نعمت الوان فراوانش
فیها ما تشتهی الانفس و تلذ الاعین در پیشگاه تمنای صادر و وارد غیر ممنون گستر
سلالة الاماجد والاعاظم والاکابر نقاوة الاماثل والصنادید کابرا عن کابر
شجاعا للعز والرفعة والامارة والاقبال زینا للمآثر والمفاخر والمعالی والاجلال
اسفندیار بیگا احسن الله احواله واصلح باله و حقق فی الدارین آماله خلف
صدق عالیقدر رفیع مقدار گرامی تبار مرحمت و غفران پناه رضوان جایگاه
المبرور المشکور المنتقل الی رحمة الله رستم بیگا تغمده الله بغفرانه و اسکنه
اعالی جنانه که همواره انتظام مصالح ابنا بشر بسر انگشت کارگذاری آن نوئین

آثار

آثار برقرار و حل معاقد امور عموم سکنه این مرز و بوم بدستور آبا و اسلاف بزرگوار
بعقده گشای رای رزین و ذهن متین آن سعادت یار عالیمقدار است حاضر
و حاصل و توفیق ادراک این فوز عظیم مجامع احوال معظم الیه را شامل گردید تا این
طلسم قدیم را که باسم سامی اشهر یار گرامی اعتقاد یا قسم بود بقوت بازوی تایید
منحل گردانید و لسان حال آن ارجمند باواز بلند صدای کم ترک الاول للاخر بمسامع
ارواح سابقین رسانید و بعد از اهتمام و جد تمام در زمانی قلیل سبیل آن معقد
جلیل را با وصف کثرت اشتغال بالانفراد والاستقلال معمور و این بنای مبارک را
مشتمل بر هشت حجره بر مشتغلین علوم دینیه و طلبه معارف یقینیه وقف و مقرر
نمود حجره وسطین مکان مدرس و ایوان پیش آن مجمع تدریس و شش حجره
دیگر از یسار و یمین با ایوان مختصر پیش هر یک ازان سایر مشتغلین آن مدرسه است
که دانشمندان رموز لوح و قلم از جهات سته عالم غیب و شهاده بقصد
استفاضه و استفاده بانجا شتابند و مدرسه که خضر و الیاس بی قرار و سکون را علی
مدة الحیات باطراف ربع مسکون سیر نمایند مانند آن نیابند بنائی چون گنبد دوار
گریبان محکم اساس و فضائی چون وادی ایمن تجلی گاه انوار قدس الهی
و قیاس صفه صفایش کوئی از کوی ابوتراب فیض برده و از رشک رونقش
بخش جدول سلسال و لطافت زلالش که هذا عذب فرات آب حیات روی
بظلمات نهفته نسیم روح افزای دلربایش هوای وطن از سر حور برده و دم
عطرسای تربت زرایش افسانه شمال نجد و نسیم الصبا را از الواح دلها سترده
فرش گسترده اش از اجنحه مثنی و ثلاث و رباع فرشتگان سدره آشیان

دربهم بافته و رواقش پر نور شراکوئی از سنای بقعه مبارکه پرتوی تافته
کروبیان کرام از انجام این بنای میمنت فرجام بشوق تواضع و خدمتکاری سکنه
ان مقام منبسط و دلشاد و حفظ اعمال عباد شکرگنان که نعم الزاد لیوم المعاد
و بسکنی گزینان این مکان برکت نهاد مانشاء و هنیئا للارباب النعیم نعیمهم در تسکیب
و مبارکباد جواهر گرانبهای معانی چون قطرات سحایب نیسانی از تقریر دلپذیر
ایشان میبارد و ید طولای تحریر بی نظیر ایشان است که صور علوم و معارف
بر الواح اذهان مستعدان می نگارد حافظ این بزم در مقامی که آهنگ مباهات بنماید
اگر این نوا سراید گنجایش دارد

غزل

حدیث مجلس ما محو مشک در بیت کند ✱ دعای ماست که روح الامین لعب کند
زعطر حور بهشت ان زمان برآید بوی ✱ که خاک مدرسه ما عبیر جیب کند

و چون اطراف قریب مدرسه و انحوالی از مسجدی که مجمع صلوات و مقام دعوات
اهل محله باشد خالی بود جهت تسهیل بر همسایگان و تناول ثواب رایگان و نظر بکار
ارتباط علم و عمل در ضلع مدرسه مسجدی مصداق لمسجد اسس علی التقوی من
اول و مشارک ان در فضا و ممر و مدخل مشتمل بر ده گنبد بنا نمود که بعدد تلک عشرة
کامله کوئی اشاره بانست و باطن و اتممناها بعشر همانا مرصعش همان آیت
اساطینش بتعظیم شعایر دین مبین مانند عدد مؤمنین راست و با قامت
شهادتین رستگاری نشانین با جمع ان الذین قالوا ربنا الله ثم استقاموا
موافق بیکم دکاست محرابش باستقبال جماعت رحمت کشاده آغوش استاده
و منبرش معراج الیه یصعد الکلم الطیب استوار بنا رخشت خام و نخته طاق

مرصعش

مرصعش رایت بگنبد مینائی افراخته زینت رواق فغفور چین را چون سفال
شکسته از طاق دلها انداخته سنگ خطائی اب و رنگش در نظر صاحب خبرت مشتری
افزون بهاتر از سنگریزه اسکندری و قندیل بعید بلیش کمشکوة فیها مصباح المصباح
فی زجاجة الزجاجة کانها کوکب دری نقش ساده فرش فتاده اش نگار فلک زرنگار
پایمال و از تموج نباتی رنگ ملمعش بوقلمون رنگ برنگ از انفعال صلای
بلند آوای کلبانگ والایش چون اوازه دین محمدی صلعم با فاق عالم رفته و
با علای کلمه علیای ولذکر الله اکبر در اوقات خمس لیل و نهار نوبت لمن الملک
الیوم لله الواحد القهار کوفته بر میمونش نمونه چاه زمزم و رشته مدارش بدار رسن
پرتاب تر از منطقه فلک اعظم برج آبکش ما و معین از اعماق زمین بجذبه
صفای مشرب کشیده و رشحات چرخ دولابش گوئی از ستارگان چرخ دولابی چکیده
هر جرعه از حوض لبریزش چون سور مؤمن شفائی بی قرین و هر قطره تازه برگ
ابروی شاهدان ان الله یحب التوابین و یحب المتطهرین صفای طهور چون
سیمای پاکان از جو رنمایان و کیفیت وضع ان و در رک میان مناسب تر ز مرج
مرج البحرین یلتقیان بینهما برزخ لا یبغیان اساسش در دفع احداث صغار و کبار
و تنزیه از جاس وسواس خناس نابکار متقن و استوار و اطرافش چون حوالی
حوض کوثر مجمع متقین و ابرار خدمه چون ولدان جنان باکواب و اباریق و
کاس من معین ایستاده و نشسته و هر یک علیحده با متثال امر و طهر بیتی للطائفین
والعاکفین والرکع السجود میان بسته حریمی با بیت الحرام بکجهت و مخصوص چون
جماعتی فی سبیله صفا کانهم بنیان مرصوص از فضای پیش بعلاوه صفه

طولانی پیش حجرها تا بحد محاذی ستون شرقی مسجد بر سیمانی متعلق بمدرسه است
که مکنون ضمیر منیر و ذخیره خواطر خطیر واقف معزی الیه انست که در انجا بعض اشجار
مثمره مانند فاکهه و نخل و رمان که ممدوح بنص قران و احادیث و اثار مستفیضه
در استحباب غرس و تربیت ان متواتر و بیکران است غرس نمایند تا ان مکان
ملایک آشیان فیض صوری و معنوی را مجموعه و مثابه ریاض جنان جامع
و فاکهه کثیره لا مقطوعة و لا ممنوعة گردیده سکنه ان نزهت سرا از تناول
برکات مباحه بیچون و چرا شیرین مذاق و دایم الانبساط و از تعیش دران خاطر
عشرت انگیز و سماع هزاران خوش الحان سحرخیز همواره در وجد و نشاط باشند
و از محاذی ستونهای طرفین مسجد بر سیمانی بمسجد متعلق است و تتمه که بمغرب واقعست
با چاه و حوض و ممر و مدخل و فضای خلف با ادبخانها که در انجاست از مشترکات
و چون مدرسه و مسجد را مصالح ضروریه بسیار از مرمت و فرش و روشنایی
و خادم و غیره در کار و سکنه مدرسه را نیز مرسومی که وجه معیشت ایشان باشد لابد
و ناچار است و بدون این ممکن نبود که در سهل وقتی بایر و منهدم بلکه بالمره
از حیز انتفاع افتاده رسم انها بالکلیه بر طرف و منعدم گردد و خواطر عاطر
معظم الیه باستدامت این اثار و استمرار انها بر در روزگار متعلق بود بنابر آن
جهة صرف مصالح مزبوره از املاک و مستغلات معموره خود که بانحای شرعیه و وجوه
صحیحه مرعیه در تحت تملک مشار الیه داخل و بدون منازع و مزاحم بر وجه استحقاق
در انها متصرف و مستقل بوده وقف مؤبد و حبس مخلد نمود تمامی و همگی
و جملگی یکباب دکان بقالی متصل بحجره مغنیان که بانضمام قطعه زمین بیاض محلی

این هره

این هره بنا از مالکان شرعی از اولاد و احفاد حاجی فخر الدین بوز موجب
قبالجه علیحده بمشار الیه انتقال یافته و تمامی و همگی و جملگی یکباب دکان دیگر
متصل بان که در این ولا بنا و در حال خود بنا و احداث نموده و تمامی و همگی و جملگی
حصه مشاعه خود را از دو حجر طاحونه یکی دایر و یکی بایر واقعتین در قریه جوبندان
من توابع بلده طیبه دزفول و تمامی و همگی و جملگی حصه مشاعه خود را که نصف است
از دو حجر طاحونه واقعتین در زیر بند ماهی بازان یکی معروف بحسن بگی و دیگری
احمد بگی که حاصل و مداخل موقوفات مزبوره بعد از وضع مصالح الاملاک هر یک
بعلاوه مبلغ یکتومان و پنجهزار دینار از حاصل نقد و جنس حصه معزی الیه از
قریه نجف اباد و توابع که در تحت نهر کلانتری واقعست سال بسال بمصارف لازمه
مدرسه و مسجد صرف شود باین قرار که اولا اخراجات ضروریه اصل را از اندوده پشت بامها
و پابست دیوارها و اصلاح ناودانها و مرمت ضروریها و چاه و حوض و آلات
و ادوات اب کشیدن و سرانجام روشنائی مسجد و تجدید فرش مسجد و مدرس و مرسوم
خادم بقدر احتیاج و ضرورت مقدم بر داشته انچه اضافه بماند یکربع ان بعنوان حق
التدریس مخصوص مدرس و سه ربع ان فیما بین سایر مشتغلین بالمساوات تقسیم شود
و تولیت موقوفات مزبوره بعالیجناب واقف مذکور و اصلح اولاد ذکور او بطنا
بعد بطن و اکمل علمای بلد سرتا الی ان یرث الله الارض و من علیها موکول
و مرجوع است و عزل و نصب و اخراج و ابقای ملایان و تعیین حجرها منوط
برای و اختیار مدرس و تعیین امام مسجد منوط برای متولی و خواهش اهل محله
و تصدیق مدرس است که بحسب قابلیت و اهلیت اختیار نمایند مقرر انکه هر یک از ساکنین

دائمه و متولیان و متصرفان و متصدیان و سایر مباشرین اوقاف عامه که از
جانب صدور بتعیین می شوند مدرسه و مسجد و موقوفات مزبوره را از محال
تصرف خود خارج و مستثنی دانسته بهیچ وجه من الوجوه در انجا مدخل نمایند و از همه
جهة قدم و قلم کوتاه کشیده داشته متولی شرعی مزاحمت نرسانند و هر یکدینار
و یکحبه که بعنوان رسوم و غیره از انجا توقع و تصرف نمایند مانند سحت و خون
خنزیر برایشان حرام و بازخواست ان در روز قیامت در مجمع خاص و عام
و محضر سید الانام علیه و علی اولاده الصلوة و السلام خواهد بود رحیفه وقف
شرعی بر نهج صحیح مرعی بشرح و قانون مذکور بلفظ ماثور وقوع یافته شرایط
صحت و سداد و لوازم تسجیل و اشهاد معمول و مرتب گردید (
و چون این بنای برکت انتما در ایام سعادت نظام ایالت بندگان ثریا
مکان والاشان رفیع البنیان فایض الامتنان منبع الاحسان نواب مستطاب
معلی القاب فلکجناب سامی قباب قطب فلک حکومت و امارت و جلالت
مهر سپهر عظمت و شهامت و بسالت کوکب رخشان اوج حشمت و نجدت و ایالت
اختر تابان برج مناعت و شجاعت و اصالت خورشید کشور هنرمندی و
دانشوری نیر اعظم عالم ضعیف نوازی و ذره پروری تایید مداری که همواره
رکاب عزم جازمش در دفع یاجوج فتنه سریع السیر و وجهه همت والانهمتش
تربیت ارباب استعداد و تهیه اسباب و امور خیرات معدلت شعاریکه در
عهد امانش گرگ و میش در کوچهای تنگ سر بگوش یکدیگر میگذارند و
غزالان شوخ رفتار عشوه کار در موسم بهار رو جوش رباجان وازها رناک
رو

روی کمال اطمینان و فراغ بعنوان تفنن و ترطیب دماغ بر مرغزار و باغ
خرامند اطفال شیرخواره خورد را بپستان شیر سپارند مظهر آیات مرحمت گوتی
ناصب رایات مکرمت و فتوت عالیجاه عدیم الاشباه ایالت و امارت
و اقبال پناه ماثر و مفاخر و سعادت دستگاه معالی و مناقب اکتناه زیبا
للجلالة و العظمة و الشجاعة و المهابة و العدل و الاحسان ابو الفتح خان اعظم الله
اجلاله و ادام اقباله که همواره همای میمنت انتمای سعادتش ابا عن جد بشابه
فرقدان ابدی الظهور بر مفارق سکنه این دیار پر تو انداز و ظلال احوال اهالی این
الکا پشت گرمی خورشید عنایت و هواداری لطف بی نهایت و دست پروری
تربیت و رعایت این سلسله علیه و الا در ترقی و اهتزاز است و فی الحقیقه مقیاس طبیعت
اعیان اینولا از اقتباس شعله فروزان اینده و دمان مناعت توامان
افروختگی گرفته وقوع پذیرفته نواب مستطاب معزی الیه بتحریک داعیه سامیه همت
در این مثوبت حسنی و امتثال فرمان و تعاونوا علی البر و التقوی قربة الی الله
و طلبا لمرضاته مقرر فرمود که مال یکباب دکان بقالی مزبور که بسر کار دیوان
متعلق میباشد بدستور سایر موقوفات مسطوره در وجه مصارف مذکوره مسجد
و مدرسه مقرر بوده عمال و مباشرین امور دیوانی از محال عمل خود سو و محسوب
شناسند و بهیچوجه متعرض نگردیده بمتولی شرعی واگذارند و هر یک از حکام
و وزراء و مستوفیان و صاحبجمعان و سررشته داران تمارت دیوانی مضمون
مسطور انحراف ورزیده در انجا مدخل نمایند در روز فزع اکبر در محضر شفیع محشر
و سید بشر حضرت پیغمبر صلی الله علیه و اله شرمسار و خجل و از روی ساقی کوثر

امیرالمؤمنین حیدر و سایر ائمه اثنی عشر علیهم صلوات الله الملک الاکبر سکه کنند
و منفعل باد فمن بدله بعدما سمعه فانما اثمه علی الذین یبدلونه و بعد وقع الا
بذلک فی شهر ربیع الثانی من السنة الثالثة و ثلثین بعد المائة والالف
سلطنه او الشمس فی اول العقرب و الحمد لله اولا و آخرا و ظاهرا و باطنا

نقش سکه و سوم

بعد از قتل صفی میرزا اسفندیار بیک مذکور جهة حفظ نظام و حصول اطمینان
و آرام با شیخ فارس مدارا و سازش نمود که آسیبی به رعایا و ضعفا نرسید
و طرق و شوارع فی الجمله ایمن و مسلوک بود و در آن ایام شاه طهماسب
بخراسان بود و نادر قلی بیک افشار ابیوردی با او پیوست و خدمات نمایان
بتقدیم رسانید و مورد الطاف خسروانه گردیده خطاب طهماسب قلیخانی یافت
و سجع نگین او این بود ح شاید بفلک ساید از اقبال رکابم • طهماسبقلی که
شده از شاه خطابم • و اشرف شاه افغان که بعد از محمود شاه خلیفه شده بود قصد
خراسان نموده و اینجانب بدافعه او نهضت نمودند و تمام اختیار از هر جهة
با طهماسب قلیخان بود او لا در رشمه خوار محاربه بین الفریقین شد و افغان
مغلوب گردیدند و روی بفرار آوردند و ایشان را تعاقب نمودند تا مورچه
خوار ما بین اصفهان و کاشان و در آنجا جنگ دیگر واقع شد و شکست ایضا
بر افغان روی داد تا آنکه خود را باصفهان رسانیدند و بلا توقف کوچ و بنه خود بر
برداشته بسمت فارس فرار نمودند و اصفهان از افغان خالی شد و پادشاه
و طهماسب قلیخان و عساکر داخل اصفهان شدند و پادشاه در آنجا توقف
و طهماسب قلیخان با عساکر بتعاقب افغان روانه فارس شدند و چون

کلبعلی بیک

کلبعلی بیک ولد مهر علیخان در شوشتر دکوهکیلو قلیچ قورچی صفا میرزا بود
و در جائی که قتل او واقع شد بود بوزباشیان کوهکیلو انجه میرزا از او بپایه سریر
اعلی در خراسان معروض داشته بودند و در آن ایام رقم حکومت شوشتر باسم
او رسیده بود نهایت چون طایفه اعراب صاحب ید و مالک تمام الضبط
بودند آن رقم ابراز نشد و خبر معدودی بر مضمون آن اطلاع حاصل نموده بودند
و بعد از آنکه خبر شکست افغان در رشمه خوار رسید مردم فی الجمله مطمئن گردیدند
و ارقام متعدده باسم کلبعلی خان متعاقب آمد و اعراب ضعیف شدند مضمون
ارقام معمول گردید و کلبعلی خان در دزفول مقتدر شد و اعیان شوشتر را بآنجا
طلبید و بقایای مداخل را که در محل آمده بود باز یافت و خود و قشون را مستعد
نمود و روانه اردوی معلا گردید و قبل از او ابوالفتح خان روانه شده بود
و چون در اصفهان بشرف بساطبوسی ولینعمت رسید او را بخدمت سردار مأمور
نمود و در حد و دشیراز بطهماسب قلیخان ملحق شد و محمد علیخان بن اصلانخان همراه
سردار و حاکم کوهکیلو بود بوساطت او حکومت شوشتر به ابوالفتح خان تفویض
شد و کلبعلی خان در رفتن در حوالی بروجرد بود که بعزل خود مطلع شد قشون را
مرخص نمود و خود مخفف روانه خدمت سردار شد و چون سردار از شیراز
بکوهکیلو آمد ابوالفتح خان را با استمالت علیمردانخان به فیلی فرستاد و کلبعلیخان را
بتحصیل هزار تومان پیشکش در رود بشوشتر فرستاد و ایشان هر دو در اواسط
ماه رمضان چهل و دو وارد شوشتر شدند و خود با محمد علیخان و عساکر منصور در
سلخ ماه رمضان داخل شدند و طهماسب قلیخان در خانه معصوم آقا و محمد علیخان

در خانه سرکار فرود آمدند و سیورسات قشون را سه روزه اسفندیار بیک سه
روزه تدارک نموده بودند و در آن سه روزه ده روزه دیگر حواله شد و بسهولت
از مردم باز یافت شد که خلق چندان ستمی نکشیدند و شیخ ناصر بن حمید را با چند
نفر دیگر که از مشایخ عرب بخدمت آمده بودند در شوشتر محبوس و همراه بردند
و چون سعد سه بند شوشتران و خرابی ولایت را محمد علیخان بسردار اظهار نموده بود
مقرر داشتند که اهل خبرت و مستوفیان اخراجات تعمیر آنرا برآورد نمایند و مبلغ
هزار و چهارصد و هفتاد تومان که استیفا نموده بودند با لوجهات کاشان حواله
و اسفندیار بیک را بسرکاری انمهم مامور و حاجی محمد بن حاجی زمان و حاجی
محمد علی بن حاجی عبد الحسین مولا و حاجی محسن بن خواجه میرزا علی بن عبد الکریم
و حاجی معصوم بن حاجی تقی قلاسرا که کدخدایان بلد و معارف کل آنجا
بودند بتحویلداری وجه مزبور معین نمود و بعد از نهضت نواب مشار الیه بسمت
قبله حاجی محمد علی و حاجی معصوم بکاشان رفته وجه را باز یافت و مراجعت نمودند
و اسفندیار بیک اهتمام تمام معمول داشته بمشورت و استصواب حاجی محمد مذکور
که بفنون معرفت معروف و بجمیع محامد ذاتی موصوف بود در دو سال بعد کار بند مزبور
باتمام رسید و چنان شد که خلایق از بالای بند بصحرای گرگر تردد می نمودند و کثرت
محصولات و ارتفاعات صیفی در آن سال بحدی رسید که مردم ادای شکر نعمت نمی توانستند
نمود و مقارن آن حال اسفندیار بیک ازین سرای عاریت بدار آخرت انتقال
نمود و آب سیل در آن سال طغیان زیاد نمود و قدری از کارهای کهنه و نو خلل
پذیرفت و احدی در مقام سدان در نیامد و جرات عرض مراتب بنواب سابق

الذکر

الذکر ننمودند و روز بروز خرابی آن زیاد و باغات و بساتین را از لهب تشنگی
آتش در نهاد افتاد و اشجار ترنج و نارنج خشکتر از اجزای شطرنج و درختان آبی
و توت از بی آبی فرتوت و دار بست تاک که نمونه ظل عاطفت کریمان بود اوهن
من البیوت لبیت العنکبوت بسبب قحط آب در آسیب نار از ثمر اسم خود سوخته
و چنار آتش در درون افروخته انواع لیمو معدوم و از ذکر انجیر جز در سوره و التین
چیزی معلوم نه دلها افسرده و گلها پژمرده انهار سراب و دهکدها خراب صحرای
میاناب که نمونه جنات تجری تحتها الانهار بود نمونه دشت کربلا و بازرگانان آن
بلوک که همواره طریق مکرمت سلوک میداشتند در طلب یک جرعه آب متحمل هزار گونه
بیکار و بلا بیت

غبار انگیز چون جاروب بی آب ؛ دم ماهی شده در قعر گرداب
ز مرگ خود خبر هست و از آن نیست ؛ خضر را از دم آبی نشان نیست

اکنون چند سال است که محصولات صیفی از بقول و حبوب از بلاد قریبه با نجا می آرند
و محصولات شتوی را بامید باران میکارند و چون دو سه سال متوالی قبل از این کم باران شده
شد پارسال که مردم بصحرای عسکر با ستسقا رفته بودند خاص و عام در آنجا مجتمع
اراده بستن بند و آبادی ولایت نمودند و روز دیگر جهة تاکید امر یکی بمسجد جامع
حاضر و هر یک بقدر وسع و استطاعت چیزی قبول نمودند که از خالصه جود بان مصرف
برسانند چون انجام این مدعی در کارخانه تقدیر رب العالمین صورت وقوع نیافته
بود در عقده تعویق افتاد و هم چنین موقوف ماند لعل الله یحدث بعد ذلک امرا

فصل چهارم چون نواب علیخان از شوشتر حرکت نمود و بلاد قبلی و گیلان و آذربایجان
که بتصرف اولیای دولت روسیه و ادسیه بود مستخلص ساخت بخراسان مراجعت نمود

و محمد علیخان والی فارس شد و ابو الفتح خان در شوشتر متصدی بود تا سال چهل و چهار
که طهماسب قلیخان باصفهان آمد و جمیع حکام و عمال ولایات را بآنجا طلبید شاه طهماسب را
از سلطنت خلع نمود و بکجاوه سوار کرده بخراسان فرستاد و سکه و خطبه باسم ولد
رضیع او عباس میرزا معمول داشت و محمد بیک کنخلو خراسانی را بشوشتر فرستاده
بود و میرزا زکی ابن میرزا محسن وزیر و خواجه عبد الرحمن خواجه عبد الباقی مستوفی
و معصوم آقا ابن بهبود آقای نایب و از کدخدایان حاجی محمد و حاجی محسن
و جمع دیگر را باسم باصفهان طلبید و مومن بیک قوللر آقاسی سردار نایب الایالة
و عباسقلی بیک بن مرتضی بیک ابن عباسقلی بیک بن ایلدرم بیک سانوت (?)
الکه را وکیل مهمات نمود و علیرضا بیک افشار خراسانی را با فوجی از سپاه بانجم
حدود فرستاد و خود در اصفهان بود که مردم بختیاری احمد خان بن قاسمخان حاکم خرم آباد را
مقتول نمودند لاجرم به بختیاری آمده در منزل بنوار جمعی از ایشان را مقتول و ستمرد (?) بکو
خراسان مامور و در کمال استعجال بدزفول آمده بمحاصره بغداد رفت و علیرضا
بیک و مومن بیک را بآنجا طلبیده تمام اختیار شوشتر و دزفول بالاستقلال بعباس
قلی بیک مسلم شد و ابو الفتح خان در شوشتر خانه نشین بود تا آنکه محاصره بغداد
بطول کشید و از برای ساختن جسر کشتی جهة جسر قیر ضرور شد فرمان بعهده
ابو الفتح خان صادر شد که از منبع نهر که در حوالی شوشتر است هر قدر که تواند شد
قیر تحصیل و ببغداد حمل و نقل نماید و ابو الفتح خان بعد از تقدیم آن خدمت بر کنار
اسلمس بیک بن محمد علیخان در آنجا توقف نمود و محمد علیخان در آنوقت بالمحر (?)
کری بهندوستان رفته بود تا شهر صفر چهل و شش که عثمان پاشای توپال

از جانب

طلبیدن وزراء و مستوفیان و کدخدایان شوشتر در اصفهان

از جانب سلطان روم با سپاه بیکران ببغداد آمد احمد پاشای بغداد و مدافعه
قزلباش نزدیک شد و طهماسب قلیخان باستقبال ایشان رفته جنگ عظیم واقع شد
و شکست بر قزلباش افتاد و خلقی کثیر از ایشان مقتول و اضعاف مضاعف بنهب از
بی آبی بهلاکت رسیدند و سردار با بقیة السیف قشون فرار نموده خود را بهمدان رسانید
و رسولی نزد توپال فرستاده مهلت چهار ماه طلبید که خود را ثانیا مستعد و بهرچه مصلحت
باشد از جنگ و صلح معمول دارند و بقیه قشون شکسته را بولایت خود مرخص نمود که
تدارک احوال خود نمایند و چاپاران باطراف فرستاده ایلچی و رسم و اسباب سفر
و قشون جدید هرچه هر جا بود همه را نزد خود طلبید و محمد خان بلوچ را که حاکم کوهگیلو
بود اختیار کامل در تمامی آنحدود داده و بعد از چهار ماه مرخص و بکوهگیلو فرستاد
و محمد خان در ذهاب و ایاب هر دو بشوشتر عبور نموده و ابو الفتح خان همراه او بود
در مراجعت خیال عصیان نمودند و شهرت دادند که ثانیا طهماسب قلیخان شکست
فاحش خورده مفقود شده است و مراجعت نمودند و جلودار برای افشای این خبر شکست
پیش فرستادند و آنجلودار شخصی دزفولی بود و چون بدزفول آمد این را
بگفت و مردم دزفول جمعیت نموده دروازه را بر روی ایشان بستند و ایشان
از آب عبور نموده روانه شوشتر شدند و مردم شوشتر چون از حقیقت حال بیخبر و خبر
شکست بذهن ایشان رسوخ یافته بود ایشان را استقبال و خدمت نمودند
و عباسقلی بیک نهضت نموده بدزفول رفت و روز دیگر محمد خان و ابو الفتح خان
اجلاس عام نمودند و مردم را از حقیقت اراده خود مطلع ساختند و طوعا
او کرها مردم با ایشان اظهار موافقت نمودند و شیخ فارس و بعضی دیگر

از مشایخ دران مجمع حاضر و با ایشان هم زبان بود و در همان شب رسولی جهة
استمالت عباس قلی بیک بدزفول فرستادند و بعد از سه روز محمد خان داخل
کوهکیلو شد و ابو الفتح خان در شوشتر فرمان فرما بود و عباس قلیخان صورت
ماجری را بطهماسب قلیخان عرض و نوشتجات محمد خان و ابو الفتح خان را
بجنسه انفاذ نمود و دران بین طهماسب قلیخان با عساکر رومیه محاربه نموده غالب
امد و توپال باکثر پاشایان و سرکردگان سپاه رومی مقتول شدند و طهماسب
قلیخان با احمد پاشا صلح نموده بمدافعه محمد خان متوجه این حدود شد و قشون را از
بادرا و بیات روانه نموده خود با معدودی بحویزه رفت و نجف سلطان کرد
قراچورلو را بحکومت شوشتر نامزد و اسلمس بیک چاپ را باستمالت مردم شوشتر فرستاد
و ابو الفتح خان اسباب حصار اماده و اکثر حاضرا را با خود متفق ساخته بود
و چون اسلمس بیک بحوالی شهر رسید و مراسلتها بهم دیگر نمودند اخر الامر بعجز
متحمل و رای باطاعت قرار داد و اسلمس بیک داخل ولایت شد و کس بطلب
نجف سلطان که در محل جلگان بود فرستاد و او هم با قشونی که همراه داشت بیامد و در
خانه حاجی محمد قلی فرود اوردند و بعد از سه روز طهماسب قلیخان نیز از حویزه
بیامد و شب داخل شده بخانه معصوم آقا نزول نمود علی الصباح عباس قلی بیک
و کدخدایان دزفول را که بخدمت آمده بودند بنواخت و چگونگی مقدمه شوشتر را
از عباس قلی بیک و میرزا مرتضی بیرزاده که بهمیرتی مداخل بدتی در انجا
بود بتفصیل استفسار نمود و ایشان حقیقت را معروض داشتند روز دیگر
جمعی کثیر از سادات و اعیان را بحضور طلبید و با ایشان گفتگو نمود چند نفر را

کم بی تقصیری

[illegible]

که بی تقصیری ایشان دران مقدمه بر او معلوم شد رعایت نمود و مستحفظ بخانهای
ایشان فرستاد و بقیه را با ابو الفتح خان محبوس و بخلیل بیک چنداول سپرد و قشون را
بنهب و اسر ولایت مرخص نمود نهایت در منع از قتل مبالغه بسیار کرد در ساعت
طوفان بلائی بر پا شد که طوفان نوح بگرد ان نرسید و مخدرات حجب عصمت را
کار برسوائی کشید حرایرا بکار در کوچه و بازار چون اسرای یهود و نصاری بایع
و شری دست بدست افتاد و خروش این مصیبت آواز فتنه چنگیز را بر طاق
نسیان نهاد و این واقعه هایله در یوم الاربعا سادس شهر شعبان بود و صبح یوم
الجمعه هشتم طهماسب قلی خان بسمت کوهکیلو روانه و محبوسین را همراه برد
و دو سه نفر از بعضی از ایشان را مرخص و ابو الفتح خان و خواجه حسین بن حاجی
قاسم بن خواجه میرزا علی قپانچی را مقتول و ما بقی را باصفهان محبوس داشت
و اسلمس بیک را بشوشتر گذاشته بود که میرزا عبد الله و میرزا سید علی بن میرزا
اسحاق بن میرزا شاه میر را با کوچ ابو الفتح خان از راه فیلی بجال کرت
کوچانید بالتماس اسلمس بیک بکمر مرخص نمود و نجف سلطان در شوشتر
بحکومت ماند تا اواخر شهر شوال که از اصفهان فرمان رسید که پانصد خانوار
از رعایای بلده شوشتر بخراسان بکوچانند و نجف سلطان خانه کوچ را روانه
روانه شد و عباس قلی بیک در امر خود مستقل گردید و بعد از دو ماه رقم
حکومت و خطاب خانی باسم او صدور یافت و مدت دو سال در کمال استقلال
گذرانید و در ان وقت نهری از کبوتر دره ابتدا نمود که بالا دست پل منتهی
بدر خانه شود بسیار عریض و عمیق که بقدر احتیاج اب بردارد و از بند میزان

رفع احتیاج تواند شد و با تمام نرسید **بیست و پنجم** در سال چهل و هشت طهماسب
قلیخان در صحرای موقان من بلاد اذربایجان تمامی اعیان و معارف بلاد و
بلوکات ایران را مجتمع ساخت و از الجمله از شوشتر دو نفر قول پنجاه و سه نفر بود در
دوم ماه رجب از راه کوهکیلویه روانه شدند و در اوایل ماه شوال باردو رسیدند
و بنای این جمعیت بر تصدیق سلطنت او بود و مردم همگی تصدیق نمودند
و محضری در ان باب مشتمل بر خط و مهر خلایق بعبور رد و شرط بلی که خواست تمام
نمود و سواد ان را بصحابت کنجعلی پاشا ایلچی روم که در ان مجمع حاضر بود بسلطان
روم فرستاد و سکه باسم نادرشاه بتاریخ الخیر فیما وقع معمول گردید و جهة مصلحت
دقت و استمالت سایر سلاطین و رفع اختلاف مذاهب مقرر شد که سب و لعن
بعض مشایخ سلف که در دولت صفویه استمرار یافته بود موقوف و هم چنین گفتن
بعض اوراد و اذکار که از خواص مذهب اثنی عشری بود متروک گردد و مامورین
مدت یکماه در انجا توقف نمودند و عباس قلیخان از راه همدان روانه اردو شده
بود و بسبب شدت برف و انقطاع طرق تا وقت رخصت مامورین باردو نرسید
و همه روزه در وقت سلام نواب اقدس استفسار احوال او می فرمود اخر الامر
خواجه خان بن حاجی شاهوردی خان کرد کبوانلو قوچانی را بحکومت شوشتر
تعیین و باتفاق مامورین روانه نمود و خواجه خان در شهر محرم چهل و نه وارد
شوشتر گردید و مدت چهار سال در انجا حاکم بود و نادرشاه در ان مدت باصفهان
امد و در جبال بختیاری شخصی علیمرادی نام ظهور نمود و جمعیتی کرد که بسیار
بر او مجتمع گردیدند و قطع طرق می نمودند و نواب اقدس به بختیاری امد و

داورا

و او را بدست اورده مقتول نمود و معاودت باصفهان و از انجا روانه قندهار
شد و چون قندهار را مفتوح نمود بهندوستان رفت و محمد شاه پادشاه
هند با سپاه بی پایان استقبال و جنگ سلطانی بین العسکرین واقع شده
افتاب فتح و ظفر از مشرق دولت نادری طلوع تا انکه بوساطت
بعض امرای دولتین صلح وقوع یافت و نادرشاه باتفاق محمد شاه
داخل شاه جهان اباد گردید و در ان واقعه کلبعلی خان بن مهرعلیخان
که باتفاق محمد علیخان ایلچی بهند رفته و بعد از فوت محمد علیخان در انجا
توقف نموده بود بقتل رسید و در ایام خواجه خان حاکم حویزه حاجی سیف الدین
خان بیات نیشابوری بود و از ان وقت مقرر شد که حاکم شوشتر قول بیکی بیگلربیگی
حویزه باشد و قبل از ان قول بیکی بیگلربیگی کوهکیلویه بود و حاجی سیف الدین
خان مردی ضابط هوشمند بود و جهة تمشیت امور مکرر بشوشتر رفت و امد
می نمود و نهر عباس قلیخان را باتمام رسانید و اب جاری ساخت بنیاد
سیلاب از اخراب نمود و حکام بعد متوجه ان نگردیدند و نادرشاه از هندوستان
متوجه بلاد اوزبک و اورگنج گردید و خواجه خان را مامور بسفر بلخ نمود و بعد از
رفتن او بقلیل مدتی اقا قاسمخان قاجار استراباری حاکم شد و دو سال و
کسری حاکم بود و وکیل مالیات محمد بیک برادر عباس قلیخان و عباس قلیخان
خود وکیل مالیات حویزه بود و وکیل رعایا حاجی معصوم و مستوفی حاجی
ابوالحسن بن خواجه عنایت الله سعدی و او از ایام حکومت عباس قلیخان
مستوفی شده بود و بعد از وفات عم او اقا عبدالله بن خواجه عبدالنبی وزیر

وزارت آقا جواد

آقا جواد بن آقا کلبعلی ابن آقا ابوالفتح نبیره حاجی محمد شریف سابق الذکر و بعد
از آمدن پادشاه بدفع علیمرادی بختیاری وزیر شده بود و وزیر سابق میرزا علی اکبر
ابن میرزا زکی بحویزه مامور بود و در سال پنجاه و پنج طیب خان افشار ارومی
بحکومت آمد و وکیل مالیات احمد خان بیک کمره [؟] بود و در سال بعد خواجه
خان سابق الذکر بسرداری بصره وارد شوشتر و چند روزی توقف نموده روانه
حویزه شد و طیب خان مذکور و بهرام خان حاکم حویزه و فرج الله خان حاکم دورق
با قشونات و مشایخ عرب بمتابعت او مامور بودند و نواب اقدس با کرمانشاه
و حدود ولایت روم بود و علما و قضات ممالک محروسه را جهت مناظره
مذهب بحضور طلبیده بود و از حویزه شیخ محمد شیخ الاسلام و از شوشتر آقا شریف
قاضی بسفر رفتند و خواجه خان با خوانین و اتباع بتاریخ شهر رجب از حویزه
حرکت و روانه بصره گردیدند و ولایت را محاصره و تا شهر شوال توقف نمودند
در این بین تقی خان بن میرزا محمد علی میراب شیرازی قدم بر جاده خلاف نهاد
و پادشاه از استماع این خبر بسیار برنجید و عنان عزیمت براجعت بلاد ایران
معطوف گردانید و قلعه کرکوک را که از بلاد روم مفتوح نموده بود باولیای
دولت روم سپرد و با احمد پاشا بنای مصالحه را مستحکم و مؤکد نموده ارقام
متعدده بسردار بصره فرستاد که دست از محاصره باز داشته قشون را مرخص و خوانین
بحضور طلبید و ایشان در ماه ذی قعده روانه اردو گردیدند و طیب خان
و بهرام خان هردو معزول شده صالح خان بیات خراسانی حاکم شوشتر
و خواجه خان بیگلربیگی حویزه شد و در محرم پنجاه و هفت داخل شوشتر

گردیدند

گردیدند و در آن وقت ابو صالح سلطان ترشیزی وکیل مالیات همه اینولایات بود و در
اواخر این سال خواجه خان وفات نمود و حاتم خان کرد بعربستان آمد و چند
روزی توقف نموده رقم اقدس باحضار کل عمال و اعیان و قضات [؟]
رسید و در شهر محرم پنجاه و هشت همگی باتفاق حاتم خان روانه اردو گردیدند
و صالح خان مذکور نایب عربستان و محمد رضا بیک ابن اسفندیار بیک نایب
شوشتر بودند و بفاصله صالح خان حاکم بالاصاله و بهرام خان سابق الذکر
حاکم شوشتر و بعد از دو سه ماه قبل از رسیدن بشوشتر معزول و حکومت بمحمد رضا
خان افشار قرخلو ابیوردی برادر علیرضا بیک سردار سابق تفویض یافت
و در دوازدهم ذیقعده داخل شد و در اوایل ذیحجه قشون اوزبک داخل
شوشتر گردیدند و انواع زحمت و بلا و قحط و غلا بوقوع پیوست و در شهر
شعبان پنجاه و نه محمد خان ولد سرور سلطان قراچورلو بحکومت حویزه
و عباس قلیخان بوکالت مالیات آنجا آمدند و در شهر ربیع الاول سال شصت
مقارن رجعت مریخ در عقرب مولی مطلب خان بن سید محمد خان بن
سید فرج الله خان حاکم دورق بموافقت مشایخ عرب و عباس قلیخان
علم طغیان کوفته محمد خان را محبوس نمود و ابراهیم خان بن بابا خان حاکم
فیلی چون مطلع گردید بدون انتظار فرمایش پادشاه تمام ایلجاری فیلی
و قشون اوزبک را که در آنجا ساخلو بودند برگرفته روانه عربستان شد و محمد رضا
خان با سپاه و چریک و اعیان شوشتر در دزفول باو پیوست مولی مطلب خان
نیز با جمعیت و استعداد خود باستقبال ایشان آمده بود و در ثامن شهر [؟]

الاول در حوالی دزفول تلاقی فریقین شده قشون عجم مغلوب و منکوب گردیده
و ابراهیم خان فرار نموده روانه ولایت خود شد و محمد رضا خان بلا توقف
روانه شوشتر گردید و غنایم و اسباب بسیار بدست سپاه عرب افتاده قوی حال
گردیدند و بعد از سه روز عباس قلیخان بمحاصره شوشتر آمد و در روز بعد از آن
سید مطلبخان نیز وارد و در اطراف شوشتر نزول نمودند و مردم شوشتر پای اصرار
استوار و تهیه اسباب حصار نموده بمحافظت بروج و ثغور قیام ورزیدند و
عرایض محمد رضا خان را که بار ها فرستاده بود انتظار جواب میکشیدند و چون
خبر از هر جهت مقطوع و اخبار بر هم خورده که و اختلال از جمیع اطراف بعنوان تواتر
مسموع میشد جهت مصلحت وقت بنوعی از مصالحه بنا گذاشته شد و رفت و آمد
فی الجمله در بیست و سوم شهر رجب دست داد و محمد رضا خان بمعسکر مولی مطلب
رفت و در آنجا گرفتار شد و چند روز قبل از آن چون مولی مطلب بعباس قلیخان
بد مظنه شده بود او را نیز محبوس نموده بود و در بیست و پنجم شهر مذکور فیما بین
سرخیلان طوایف لالوی و بختی که منجمد سید مطلبخان بودند شقاقی بهم رسید
و بمجادله و محاربه انجامید و اعراب که با او بودند خیانت نمودند و کار بجائی
کشید که تمام بنه و بارگاه و کار خانجات را گذاشته بسمت حویزه فرار نمود و قورخانه
آتش کشیده جمعی کثیر از معارف شوشتر که در آن حوالی بودند با آتش بلا سوختند
مثل سید محمد تقی مستوفی و سید نور الدین پسر او و میرزا رضا ابن میرزا یعقوب
و میرزا حسین بن میرزا فتحعلی و محمد علی آقا بن فضلعلی آقای فرزند خواجه
محمد بن خواجه رفیع الدین جرد و خواجه محمد علی بقال و ابو القاسم آقای زرگر

آتش کشیدن قورخانه و سوختن جمع کثیر از معارف و غیره

ومحمد

ومحمد علی منصور و قاید رجبعلی مهدی آبادی و استاد حسین دهنه شاه و غیرهم
و چون مولی بحویزه برفت و محمد رضا خان و عباس قلیخان را همراه برد امور
ولایت از هر جهت به محمد رضا بیک سابق الذکر مسلم شد و در آن بین خبر
قتل نادر شاه بصحت پیوست و مردم از تشویش سطوت او آسوده خاطر
گردیدند فصل در بیان چون علی قلیخان ابن ابراهیم خان که برادر زاده نادر شاه بود
بر سریر سلطنت جلوس و خود را بعادل شاه موسوم نمود رقم ایالت حویزه
باسم مولی مطلبخان و حکومت شوشتر باسم عباس قلیخان فرستاد و سید مطلبخان عباس
قلیخان را رخص و مخلع نموده بدزفول فرستاد و محمد رضا بیک روانه حویزه شده
محمد بیک برادر عباس قلیخان در محرم شصت و یک بنیابت شوشتر آمد و سه ماه
بدینمنوال گذشت و در ماه جمادی الثانی سید مطلبخان بقصد تنبیه شیخ سعد
بن شیخ فارس و سایر مشایخ آل کثیر از حویزه حرکت و ایشان بسمت شوشتر
تکیه نمودند و محمد بیک نایب و سایر معارف ایشان را تقویت و امداد در
محل سرخکان محاربه واقع شده مولی مطلب مغلوب و عنان عزیمت بسمت
حویزه معطوف گردانید و محمد رضا بیک که با او بود برامهرمز برفت و منقار
اینحال عباس قلیخان از دزفول بشوشتر آمد و سپاه لالوی و بختی را که با مولی
مطلب بودند و در جنگگاه بمحاصره عرب افتاده بودند مستمال نموده
نزد خود آورد و در کمال اقتدار در شوشتر بفرمانروائی نشست و محمد بیک برادر
خود را با جمعیتی تام برامهرمز فرستاد که محمد رضا بیک را از رامهرمز آورده
خود در قلعه نگاهداشت و از آثار عباس قلیخان در این حکومت آخر مسمی منارها

امامزاده عبدالله و مسجد قریب بحمام خان است و دران بین ابراهیم خان برادر
عادلشاه با برادر خود مخالفت و لجاج نمود و عادلشاه مغلوب گردیده
ابراهیم شاه بر چهار بالش سلطنت مربع نشست و رقم حکومت حویزه برای
محمد بیک فرستاد و چون مردم حویزه اعتنائی ننمودند معمول نشد و محمد خان
بنیابت شوشتر برقرار ماند تا بسعایت مفسدان عباس قلیخان بادبکان
بدزفول نزد خود طلبید و حاجی ابوالحسن بن شمخال بیک را که همشیره زاده او بود
بنیابت فرستاد و او مردی سخت گیر بود و در تقدیم مهمات دیوانی اصلا مسامحه
روا نمیداشت تا در اوایل ماه رمضان ولایت بر او شوریده و مردم غوغا نموده
او در قلعه بمحاصره افتاد و بعض سادات و آقایان کندزلو اسمعیل بیک
بن مهرعلیخان را که در شوشتر بود بر خود حاکم نمودند و عباس قلیخان محمد خان را
با جمعیتی از یک جهتان بامداد حاجی ابوالحسن فرستاد و ایشان از راه رودخانه
خود را بقلعه رسانیدند و مردم شهر خود را بمشایخ عرب رسانیده بنای موافقت
با ایشان بعهد و میثاق استوار نمودند و در دزفول نیز شورش سایغ شده
اهل دزفول بقلعه ریختند و محمد رضا بیک را از حبس بیرون آوردند و چون
عباس قلیخان این اوضاع بدید خود با مخصوصان بسمت فیلی رفت و محمد
خان از استماع این خبر ضعیف شده از قلعه شوشتر بیرون آمده در چهارم
شهر شوال در میان بازار بغوغای عام مقتول گردید و محمد رضا بیک از دزفول
بمشایخ آل کثیر پیوست و ایشان نیابت شوشتر باو مفوض داشتند و در شهر ذیقعده
داخل شوشتر شده اسمعیل بیک بیدخل گردید و دران ایام مکاتیب از

محمدرضا بیک

محمد رضا بیک فیلی پل تنگی که در خراسان بود رسید متضمن اینکه حکومت
شوشتر باو مرجوع گردیده و نوشته نیابت باسم محمد رضا بیک میرشکار فرستاده
و قبل از آنکه خبر حکومت او اشتهار یابد مکاتیب متعدده مشتمل بر حکومت شاه
مراد بیک بن قرا بیک ابن یولی آقای کندزلو که از جمله افشار مامورین خراسان
بود رسید و شاهمراد خان با فوجی از سپاه رکابی و اسمعیل خان سابق حاکم
بروجرد تا حد و در قلعه بید روبه رسید و در انجا مابین بعضی از ملازمان ایشان
و طایفه الوار فیلی که در انسرحد بودند منازعه واقع شد و چندروزی در انجا محصور
گردیدند و اعراب آل کثیر این معنی را فرصت دانسته بسرعت تمام خود را بانجا
رسانیدند و شاهمراد خان را گرفته اموال و اسباب او را با قشونی که همراه داشت
صاحب شدند و همگی را همراه آورده نزد خود نگاه داشتند و اسمعیل خان از جمله
مراعات می نمودند و شاهمراد خان در خیمه شیخ سعد مقید و محبوس تا آنکه نیم شبی
فرصت نموده بکریمت دیگر خفیه داخل شهر شده بخانه نوروز خان بیک
برابر خود در محله گرگر قرار گرفت و اهل ان محله تعصب نموده جمعیت کردند
و اسباب حکومت او ترتیب دادند و شیخ سعد با اعراب آل کثیر و اهل محله دستوا
اتفاق ورزیده بدفع او کوشیدند و چون این مقدمه بطول کشید شاهمراد خان
از شهر بیرون رفته در عقیلی جنگ عظیم مابین الفریقین واقع شد و شاهمراد خان
شکست خورده خود را بکوه کشید و مجادله و محاربه منقطع گردید و محمد رضا بیک در
امر خود مستقل و اعراب بمساکن خود معاودت نمودند و چون دولت ابراهیم شاه
نیز سپری شد و شاهرخ میرزا ابن رضاقلی میرزا ابن نادرشاه در خراسان جلوس

نمود و صالح خان بنات سابق الذکر در بلاد فارس جمعیتی داشت و چاپار انها
او بار در رفت و آمد می نمودند رقم ایالت شوشتر بتاریخ ربیع الاول سنه هشت
باسم محمد رضا بیک رسید که فرستادگان او ازاره او دررو بودند دانها لیجنات
اجلاس عام نموده رقم مطاع خوانده شد و تمامی اهل ولایت باین خبر مشعوف
و بهمت باطاعت او مصروف داشتند و این معنی ملایم طبع شیخ سعد و قبیله
بنود باین سبب در مقام انکار قطع طرق و شوارع و جمعیت باتفاق محله کرکر
بمحاصره محله رستواپر داختند و اعراب تا حوالی باغ حسن بیک و مسوق آمد
و در این بین رقم ایالت باسم سعد خان از پادشاه جدید که در اصفهان جلوس
نموده اسماعیل شاه بن میرزا مرتضی بن میر سید علی خلیفه سلطانی رسید و چون
اهل ولایت با محمد رضا خان صادق الکلمه و راسخ العزم بودند بالاخره کار بمصالحه
انجامید و شیخ سعد خان تفویض امور حکومت بمعزی الیه نمود و او را در همه امور
صاحب اختیار و بحالت سابق برقرار گذاشته مراجعت کرد و تا حال التحریر
که یوم الاحد ثامن عشر شهر رجب المرجب هزار و یکصد و شصت و چهار است ۱۱۶۴
بدینمنوال است تا من بعد در کارخانه تقدیر رب العالمین چه نقش صورت پذیرد

فراوانی نعمت و ارزانی غلات در اوایل جلوس نادرشاه

فصل مبنی الثانی دیگر در اوایل جلوس نادرشاه چند سال متوالی باران بسیار ببارید و مردم
بکشت و زرع بسیار بکوشیدند و دست تعدی اعراب و الوار از همه جهة کوتاه بود
و بسبب امنیت طرق و شوارع ارباب ثروت و مایه داران بتجارت و سفر
مشغول بودند و باحتکار و خرید و فروش اطعمه التفات نمی نمودند و اجناسی را
که عمال دیوان بصیغه بالوجهات از زراعات بازیافت می نمودند تا آخر سال

تمّ

بتسعیرات نازله بمواجب غازیان و غیره تنخواه میدادند و اضافه آنرا باصناف
رعایا بطرح میفروختند و باین اسباب و اسباب خفیه دیگر که در علم مسبب الاسباب
قرار گرفته بود محصولات وفور بسیار بهم رسانید و تسعیرات زیاده از حد معتاد تنزل نمود
و چنان شد که احدی را اباد و ستد غلات بهیچ جهه رغبت باقی نماند و جوراکه
در این ولایت مرکز جمیع اطعمه است در بازارها پانزده من شاه بیکصد دینار
میفروختند و این ارزانی اطعمه بسایر اجناس سرایت نمود حتی اجناسی که از
بلاد بعیده جلب میشود از قبیل شکر و فلفل و قهوه و عقاقیر و غیر ذلک و البسه و امتعه
قطنی و حریر و کتان و صوف و حیوانات و دواب نیز سرایت نموده بحدی که از همه
جهة نعمت فراوان که معمرین در از منه سالفه ندیده و نشنیده بودند و اهل کاسب
ضعیفه که همیشه اوقات در مضیق فقر و شکنجه بی سامانی گرفتار و هرگز دخل کفاف
تخرج یومی ایشان وفا نمی نمود باوصف کثرت اسراف و تنافق که در آن سنوات التزام
نموده بودند همگی مایه دار و صاحب ثروت و اعتبار گردیدند و در اوضاع و امور
خلق زیاده از حد لایق ساختگی بهم رسید و چون این احوال مدتی بطول کشید
مؤدای ان الانسان لیطغی ان راه استغنی بهم رسانیدند و پا از گلیم شکر و تعظیم
بیرون کشیدند و از وخامت عاقبت کفران بهیچ وجه نیندیشیدند و به
نهایت استخفاف نعمت نمودند و بمقوله غفلت و جهالت بیمودند چون
بمدلول لئن شکرتم لازیدنکم و لئن کفرتم ان عذابی لشدید شکرگذاری
موجب مزید و کفران نعمت موجب عذاب شدید است حکمت بالغه الهی
جهة تادیب خلایق مقتضی شد که ان اسباب ظاهره و خفیه بالمره مفقود

که فلکفرت با نعم الله فاذاقها الله لباس الخوف والجوع لاجرم خیل یاجوج
فسار استیلا یافت و شاهد کامرانی و شادمانی روی بر تافت و ابواب مکاره
از شش جهت گشاد و زمانه دگرگونه آیین نهاد و دست تطاول شرار دراز
گردید و مسند عزت اشراف درهم پیچید و سالها در وقت موسم قطره از آسمان
بزمین نیامد و قلیلی محصول که در بعض فاریابات قریبه بعمل می‌آمد همه ساله عقرب
فتنه که در وقت حصاد بر پا میشد پای ملخ سم ستوران سپاه کین و صاحبان
کم نصیب تر از مور و خوشه‌چین لاجرم شعیرات بالا گرفته بهای یکمن جو بیکهزار و
پانصد دینار رسید و بسایر اجناس نیز سرایت موده و بهمین نسبت بهای هر جنس نقصان
گردید

زبس کرد ندمردم روسیاهی ❊ بدل شد با غضب لطف الهی
بهم مستوفیان آسمانی ❊ نشستند و ز روی کاردانی
برزق هرکسی دفتر گشادند ❊ برات از نامهٔ اعمال دادند

کیفیت احوال اهل ولایات در سنه قحطی

زراعت‌کار بسنت پیشه بابا آدم بهشت برین را بدو دانهٔ گندم فروخته و باغبان
از تاب این غم چون خوشه تاک عقدها در دل پر خون اندوخته خانه دهقان در زیر تر
از میخانه در شب آدینه و در خانه آسیابان دم موشی آردی نه علاف از درد
بیجنه دار ریزاو بحینه متاع دکان خبازی منحصر در نان خبازی چون فطره
کورکان و جنس دکان بقالی در استخوان خرما و پوست بادام دکر دکان
حلوائی چون سرکه فروشان زردی ترش بر تافته و بهوس یک انگشت عسل هزار
نیش خورده و دنیا فته قناد از جان شیرین دست شسته زلف عروسانش چون
رشته خطائی ژولیده و گسسته ریشش گرد آلود تر از حلوای پشمک و دلش از

جوش

جوش غم چون نان مشوش نازک و مشبک قصاب چون بسمل زمین گیر و
طباخ از آب بلورین کبابی را دل کباب و جگر بریز در خوردن خوناب جگر را
تار و پود کار بریده و متاع زندگی نور دیده از غایت اضطرار در شور تنید
و دلش چون خانهٔ علاج در طپیدن حلاج را چله کمان گسسته و کره دلال بر رخسار
احوال نشسته چهره رنگرز از سیلی جوع چون ته خمره نیلی و رنگ چیت ساز
مانند پر طاوس کاهی و پسته و گل پنبه و آسمانگونی و فیلی بزاز را کفن فروشی
مدار و زبان حال مترنم باین بیت آبدار

راحتی نیست نه در مرگ نه در هستی ما ❊ کفن و جامه همه از سر یکگر باشند

عطار اگرچه از کافور گرم بازار اما از بزار جهه دیگر در آزار خیاط از حسرت
بیجوری و بیخوابی سوزن بچشم و نمدمال بروز کار خود گرفتار تر از بلبل در پرچم
چرم ساز از ابشره پوست اناری و جفتی و بنفش و چرم دوز از دشت
بدرفش بر روی مسکر نشان الفقر سواد الوجه کرده و آهنگر بکداز ریم کوره
اشتهار را آتش کرده بیطار از کساد کار داغ در دل و مکاری از بیکاری فرومانده
تر از خر در گل پالان دوز را کاپرزی و فاقه تاب چون موی از لاغری
بنا را دست بخاک زمین یک و آوای ناله بکهکشان فلک خشت‌مال با قالب تهی
خسته و سنگتراش مانند فرهاد بکندن جان شیرین کمر بسته نجار چون کمان حلاج
همان پوست و استخوان و قنداش تراش در ربع کشیدن تخته خوان خراط سرگشته
تر از گوی چوکان نوسواران و شانه تراش پریشان تر از زلف گلعذاران
و دولابی از همه اصناف گریان و زاران و همگی از حیرت سرافکنده تر از بنفشه

دمنهٔ عنم در کاو بدن رگ در بشهٔ آب بند چنان افسرده که پنداری جیا نرا
اب برده کلکچی چو ماهی بخاک طپیده کوئی فرشته در مغزش کوبیده قلابزرا
چون شباک دریده بند از بند بریده عصاره در این تنکنا در فشار دبا نجوات
کنجد افشار سپافرا کار بجان دکارد باستخوان پشت کمانکر خمیده در درد از بهار
بریده وصورت تیزگر کرد دیده چشم زره کر تنکتر از حلقهٔ زره وکلوی تفنکسا
چون میل تفنک پرکره چلسه از خجالت اسم بی مسمی شرمانده و حورده
فرد شارا آه در بساط نمانده دلال از کساد کار دست بردست نهاده دمراث
چون زر ماییده از سکه افتاده جواهری دانهٔ زمرد سیرا بدانهٔ کندم سبز فروش
لولوی لالا را بهلوی طبقش نان کشاده زرکرچون سیماب از بیخودی دحکاکرا
اشک یاقوتی در رنگ زمردی علاقه بند چون ابریشم مقراض بریده دحلبین
وزتما جیاف فلکرا بجوی نخریده کا زررا کوئی بزاب بلا برده دسموز جرا زسوزن
سه بهلو خورده رفوکررا پرده عنکبوتی پاره دسار دلچی را کار خرابتر
از قفسهٔ منار سوزنکر از درد ضعیف در خارخار وشماع را روز روشن تار
نی ساز را پوست براستخوان کشیده دود در دل پیچیده جبلا نکررا
رنگ زرد دمیان چون میانهٔ قلیان پر از درد شیشه کر در کورهٔ غم جنان
کداخته که کوئی بمینای فلک سنگ انداخته کوزه کر بیوجودتر از خم
بی باده وکاشی ساز چون سفال شکسته از قابلیت افتاده کاتب را بجز
لیقهٔ دوات امعا بهم چسبیده ومغز استخوان مانند قلم خشکیده مذهب را دل
چون خامه بخریر خراشیده وصحاف را شیرازهٔ اوضاع از هم پاشیده مصور

مانند

مانند قالب تصویر خشک وحیران ومهندس چون زبانه پرکار سرکردان
منجم در طالع غیر مسئله چیزی ندیده وکف الخضیب را بیک کف نان بخریده
طبیب را امعای سینه منحصر در معای صایم ومرض جوع لازم تر از بت برایم
رمال هرچند نقطه رانده جز نجانه بار نرسانده ارباب کمال در کمال بی ابا
دفرهنگ دانان چون تقویم پاری لعبت باز بصورت قراکوز قالبی بیجان
ومارکیر مانند مارکزیده بر خود پیچان هنکامه معرکه کیر سردتر از بزم کوکنار
ودهن قصه خوان خشکتر از دهنه مافاریان قهوه چی را از بخت سیاه دریک
سینه در جوش وپرورش دل برخواسته تر از دود مار قلیان فروش شبها
روز کار تیره وآتشباز چون موشک آسیا خیره پهلوان چون کمان کباره
وکشتی کیر بخاک افتاده مسخر کار زاده پر آب وقلندر را از بغداد خراب
تر ارا از آتشش در مراد بسته وشاه اندازان مات نشسته باده نوشان را
کباب دل مزه وطنازان را ادار پوست خیار وخربزه نوجوانان را بیاض خط
رخشا تر از صبح صادق وزبان حال باین مضمون حقیقت مشحون ناطق
شد از فشار کردون موی سفید وسرزرد شیری که خورده بودیم در روزکار طفلی
ماه طلعتان در این شکنجه مثال بتر از قمر در قوس ودولا فطرتان از غایت
اضطرار پرسماجت تر از عباس حس کل طبعان را که از پالوده مثلث
حنجره مئوف بود زند که نجار زرد ونازک مزاجان مشکل پسند را آب کرم
ونان سرد توانکران را مایه تنکتر از ظرف دنی زادکان وکدخدایان را از غم
پاک رفته تر از دل آزادکان بزم حریفان از بی برکی پر آشوبتر از

آشیان زنبور دماغ مطرب از بی نوائی خشکتر از کاسه طنبور شاهدان از
قحط رجا موی کنان و موکنان و عشقبازان را معشوقه ما هر دو عبارت
از قرص نان رخسار گلعذاران کاهی تر از طلعت ماه و خرمن حسن گندم گون
همبر پیکر کاه شقه نان دلربا تر از سیمای ماه پاره و بوی سفره چون شمیم پیراهن
یوسف روشنی بخش نظاره سرو قدان خشک ایستاده و نرگس چشمان در کوه
حیرت گشاده سیه زلفان از پریشانی سودائی و مشکین نافان وحشی تر از آهوی
خطائی شیرین دهنان تلخکام و آینه بدنان زنگ فام لاله عذاران داغدار
دل گلچهر گار زا بحزن دل بدار گلندامان آشفته چون گل و دلارامان بی
آرام تر از بلبل پریرویان بیگهتر از ظرف خالی و سنبل مویان پایمال تر از نقش
قالی شمع فروغان با چشم گریان آتش در گریبان افروخته و پروانه دار خرمن
هستی خود سوخته سیم ذقنان چون نقره قلب در بازار روائی و یاقوت لبان
چون نگین بی لائی برسوائی مخدرات تتق احتجاب را سر از حق عصمت برکون
و غمازان باشاعه فاحشه در سخنان گوناگون نوعروسان حجله گاه آسمانی
زاده بیت الاحزان و نازنگاران چون رنگ حنا از دست رفته بهار شان
خزان در رهر گلین گاهی هزار کبک دری بیکدانه شکار و در هر گوشه هزار زهره مشتری
پای بیکار و مشاطه را نقش پریشانی از پیشانی خوانا و حنابندان را امید
یک پنجه نان پنجه بخیا قوال با دف دریده و چون جلاجل در کف بکف سوزن
و آهنگ شیون سرودن پیر خرابات که مراد دهنده جوانان بود چون برای
بیمغز خراب و دیر مغان از بس اضطراب بر هم خورده تر از آخر مجلس شراب

حمامی

حمامی از سوخت گران کاهیده و دلش از کار و بار چاهیده دلاکرا چنان روزگار
فسرده که گوئی موی سرشرا باد برده سقایان آبدار بد و ندکی و باب ناشتا
گدایان در اطراف مساجد چون صفوف جماعت در حال قنوت و ملایان
از قطع وظایف مدارس متفرق در طلب قوت لایموت هندیان بعوامی
در سر خر مهنا بصورت ابن عصفور و متوسطان چون ابن جوالیقی بفکر مسکه
حاصل و محصول و توسعه ظرف و جار و مجرور و منتهیان چون میر باقر ناپدید
در سر محلات بتحریر مسئله احتکار و تنقیح نصاب غلات خدیه بقاع مدتها آن
خبر نخورده و علم سوت از حسرت نان و حلوا مرده و مهمانان از آمدن و بر فتن
چون آزار ضیق النفس و طفیلیان طبع آزار زننده تر از خر مگس گرسنگان
در سر گذرها از حرکت افتاده مگر بهوس لقمه دهن گشایند که فتحه اخف حرکات است
یا بامید پارچه نان از جا بجنبند که الساکن اذا حرک حرک بالکسر مقربان با
یکدانه هزار تسبیح هزار دانه گردانده و بر سر یک لقمه آش هزار و یک قل هو الله
خوانده مشهدان از نافله راتبه منحصر در صلوة استطعام و ذکر خیر عبارت از کلام
سوره مائده و ختم انعام سحر خیزان از آواز خراشیده و گوئی شیطان در
گوششان شاشیده درویشان صاف ضمیر را بیمار این اندیشه که از
کدام جبه فتحی رخشانند یا از کدام مطبخ بوی عشقی آید که بقدم صدق در آن
نقوی بان ستابند و مقامات خمسه اهل حال اعنی شوق و انس و انبساط
و قرب و اتصال بذوق آن دریابند صوفیان چون کبوتر با هوای
یک حبه دشت پویان و حاجیان احرام بادیه حجاز بسته بصلای یکدانه خرما چون

بلبل بانگی بهیک گویان محتسب در بازارها باستباحت میته مضطر ازادستوری
رار و باسقاط عقوبت از سرقه طعام بالش نرم در زیر سرها نهاد با لوجات
دیوانی همه منکسر و موقوف بمحال و اهل دفتر بسر گردانیدن ارباب حوالات
مانند بوقلمون از انفعال انبار دار بصورت تازی لاغر میان و تحویلدار
هوائی را باد در همیان طایفه قزلباش قدیم که ترکانه دعوی فلکی می‌نمودند
سر بر روی دست نهاده بکنج نامرادی غنودند و از زحمت کفش و چاقچور آسوده
گفتگوهای محکمه قضات منحصر در دعوی انفاق و شقاق و طلاق و قطع ارحام
و نفی اولاد خشیه املاق در دیوان بندگان نعلی بهاین عرایض شکوه روزگار
خواندنی در سرای دولت پیراهن مهمان عزیز آمدنی و ماندنی بهمردمان بجمع
ذخایر در کار و فنون معامله منحصر در زمینه احتکار گوشت چون کبریت احمر
روی نهفته و مرغ وجود عنقا گرفته بزغاله در بازارها عزیزتر از قوچ اسمعیل
و ماده گاو همبهای بقره بنی اسرائیل ماهی از چشمهای سفره دام صیادان
نهنگ جسته و در قعر طبقه هفتم با ماهی زمین پناه جسته کلنگ از نای و هوی قطار
دست اندازان کلاه کبر خود را بفلک رسانیده و از هول جان بزیر بال نسر طایر
کشانیده آهو از بیم سگان شکاری در پشت کوه قاف قات متواری و کرگان
روباه باز شیر شکار در کمال خجلت و خواری چون بهله بدست تهی معاودت
و طعمه قوشرا از قصابخانه مساعدت اسبان تازی از بی‌علیقی بصورت اسب
شطرنج نزار و خران گرانبهای مصری و لحافی از گرسنگی در زار زار و چند سال
حال بر همنوال بگذشت و قساوت بر قلوب مردم غالب شد و رحم و مروت

بالمره

بالمره زایل گردید و مهر مادر از فرزند برخاست و ضعفا با طعمه غیر معتاده
میل نمودند و انواع امراض غریبه پدید آمد و موت شیوع بهم رسانید و چنان شد
که اکثر خلق از اصل بلد و بلوکات خصوصا بلوک میاناب بتلف رسیدند
و بقیة السیف در کمال پریشانی و ناتوانی بانتظار اجل موعود باقی ماند و لیکن
در اوایل این سال آثار مراحم ذو الجلال بظهور رسیده و محصولات بهتر از سنوات سابقه
بعمل آمده و تسعیرات مقداری معتد به تنزل نموده و اگر این فتنه که بالفعل در
عربستان برپا شده است زود فرو نشیند و اشرار مدفوع شده امنیتی در طرق
و شوارع پدید آید امید هست که حال مستقبل بهتر از ماضی باشد بیت

گیرم که فلک همدم و همراز آید ۰ ناسازی بخت بر سر ساز آید
یاران عزیز از کجا جمع شوند ۰ این عمر گذشته از کجا باز آید

فصل بیست و هشتم در این سنوات قحط بسیاری از خاندانهای قدیم بر افتاده و مردمان
عزیز از آبرو بیرون رفتند و ذخایر و نفایس که روزگارهای دراز در زوایای
مخازن و مجاری مضبوط بود در معرض بیع دست بدست افتاد و باین تقریب نوشتجات
کهنه بسیار که بعلت بعد عهد احدی از اهل عصر بر مضامین آنها مطلع نبود بیرون
افتاد و مردم بمضمون آنها اطلاع حاصل نمودند از انجمله وقفنامه مسجل بسجلات
بسیار از اعیان علما و سایر معارف مورخ بتاریخ خمس و ستین و سبعمائه
که تا اکنون چهارصد سال تمام است باین مضمون که محمد بن اسمعیل ابن عبد اللطیف
بن غیاث الدین محمد بن شیخ النوری کهف الدین اسمیعیل القصری از
محله جبینه شوشتر بقعه مشتمل بر مسجد و مدرسه و خانقاه و بنا و املاک بسیار بر اولاد

واحداثی و ابتیاعی و اقطاعی بموجب ارقام موجوده ملوک عصر جهة مصارف ابنیه
بشروط و قیود که بتفصیل تمام در نهایت دقت و احتیاط مرعی و منظور داشته
وقف نموده و وقفنامه بخط واقف مذکور هست و از شروحی که جهة حزم و تاکید
امر مزبور و کوتاه کردن ایدی متغلبین تحریر نموده نهایت رزانت رای
و متانت خیال او معلوم میشود و املاک بسیار در آن نوشته نام برده شده اکثر آنها
الحال مجهول و متغیر الاسم و الرسم از الجمله قیصریه بزرگ و کوچک و آسیای صواب
واقع بر بند تراز و و آسیای واقع بر پای پل بروتان و اراضی بشرآباد و
طاشا تان از بند ماهی بازان تا متصل بشرآباد و اراضی بروتان و بستان
طاش علیا واقع بر بروتان و دولابها و شیب و شادروان و اراضی سعدآباد
و مزارع و نخلستان و شکرستان و بستان ملکدار و قریه کنعاد و جشیه میقاقان دا
بهاء الدین شریف و از این مقوله موقوفات بسیار ذکر یافته که اکنون حقیقت
هیچیک معلوم نیست و چیزی که اسم آن برجا مانده همین طاش علیا است نهایت
رسم و قضیت آن از آن مسلوب و در عداد املاک خالصه معدود و محسوب است
و در اصل بلد دو موضع بقعه معروف بشیخ اسمعیل میباشد یکی حوالی حمام که
در محله ملمیروان الحال خرابست و دیگری مابین محله خراطان و علافان
و آن نیز مشرف بخرابیست و محتملست که یکی از این دو همان شیخ اسمعیل قصری باشد
و ابنیه عمارت موجوده الان بنای شخصی از ارباب خیرات حاجی جلال نام معاصر
کاسبی سابق الذکر و تاریخ آن در دیوان کاسبی بدینوجه مذکور است

شیخ اسمعیل قصری آنکه بود ٭ بحر تقوی زبده خیل کرام

در طریقت

در طریقت قدوه اهل سلوک ٭ در شریعت پیرو خیر الانام
در دل حاجی جلال الدین فکند ٭ تا کند تعمیر ابنیه عالی مقام
کرد آن مؤمن ز فرط اعتقاد ٭ جهد تا آن کار یابد انتظام
عبدی بنا کرد از روی صدق ٭ کرد در این باب سعی و اهتمام
کاسبی تاریخ جستم از خرد ٭ گفت کو نیکو مقامی شد تمام

و با این وقفنامه دو طغرا رقم بیرون آمده طوماری بسیار طولانی مشتمل و صلات
بسیار و همه جا بر سر وصل از زر با اسمه بسیار بزرگ بسرخی زده اند مشتمل بکلمه تهلیل
و اسماء حضرت رسالت پناه و چهار یار و در یکی از آن رو اسم صاحب رقم
الواثق بالمعبود محمد بن محمود مورخ بتاریخ اربع و اربعین و سبعمائه بجزره
بمضمون امضای اقطاع مزرعه مرغا از دستواد و مضافات آن مهک و لبا
و غیر ذلک و دویست جریب از مزارع حویزه و از عسکر مکرم و رامهرمز و سایر
بلوکات خوزستان و ادرار هزار و صد دینار نقد همه ساله بنحوی که از ایام
خلفای بنی عباس مقرر و مستمر بوده با اقطاعات دیگر که الحال اسم هیچیک معلوم
نیست الا کشتی سرخکان و انچه از طاشتاح گوشک بسبب احیاء موات شرعی تا
و تاکید و مبالغه بسیار در رعایت و تقویت جانب مزارعان و برزیگران و کار
کنان شیخ زاده معظم و معاف و مطلق داشتن بساتین و نخیلات و مزارع برنج
و جوزق و سایر حبوب صیفی و شتوی که در بلاد خوزستان داشته باشد از کل تکالیف
دیوانی بوابی و مستمری و بیگار و تحمیل و سخره و وجوه تمغا و غیر ذلک بهر اسم
و رسم کان ما کان و دیگری مورخ بتاریخ سبع و خمسین و سبعمائه بدزفول

بمضمون تحسین بنای مدرسه و خانقاه شوشتر و اینکه چون عالیجناب مشارالیه
بقبول ادرار جهة مصارف اینده و بنای جسر راغب نبود قریه مرغا من اعمال دسفول را
با رعایا و زارعین آن محل بصیغه اقطاع تملیک بجناب عالی و الا داد و سلاطین بعد
الی ان یرث الله الارض و من علیها ارزانی داشتند فمن بدله بعد ما سمعه فانما اثمه
علی الذین یبدلونه و از مطالعه این پروانجات مفهوم میشود که سلاطین سلف را
بعمارت بقاع الخیر و ابواب البر عنایت عظیم بود و این معنی را سبب نیکنامی
و روسفیدی دنیا و آخرت خود میدانستند و باین سبب هر لاحق بر سابق میافزود
و علما و اشراف روز بروز کار بالا میگرفت و ترقی در احوال بهم میرسید
و مردم را باین سلسله رغبت و حسن اعتقاد زیاده میشد و چون این شیوه بنهایت
رسیده بمضمون اذا تم امر بدا نقصه ترج زوالا اذا قیل تم باصابت
عین الکمال قصر جلال این طایفه خلل پذیرفته و کوکب رفعت اینگروه از
اوج شرف و قبول بحضیض هبوط و افول منزل گرفته و انقدر که اسلاف این سلسله
بفراغت روزگار گذرانیده بودند کار اخلاف بمشقت و پریشانی افتاده و ناخن
فکرت بهیچ وجه عقده از فرو بستگیهای ایشان نتوانست گشاد

اتی الزمان بنوه فی شبیبته • فسرهم و اتیناه علی الهرم

فصل بیست و نهم در ذکر شهر صفر هذه السنه عباسقلیخان سابق الذکر که در رحمان شنکوه
قبلی مقیم بود معاودت بدزفول نموده و اهل بلد با او یکجهة گردیدند و
مهرعلیخان که تا انوقت حاکم بود از شهر بیرون امد و بقلعه بندبار که خود
یکمر سعی بنا نموده بود قرار گرفت و منسوبان و اتباع در انجا باو پیوستند

و عباس قلی

و عباس قلیخان در دزفول مستقل گردید و شیخ حرب بن کریم بن خنیفر
که با مهرعلیخان نسبت مصاهرت داشت تعقب نموده و شیخ سعد خان را با سایر
مشایخ ال کثیر بمحاصره دزفول کشانید و حاجی طالب بن حاجی صوفی بن
پرویز آقای کرجی را که منجمله مخصوصان قدیم عباس قلیخان و جهة استظهار او بجهتم وارد
حضور مشایخ شده بود مواخذه و مصادره نمودند در این بین مولی مطلب
باتفاق شیخ ناصر بن عبد القادر بن عبد الخان بن فریح و شیخ مذکور بن عبد السید
بن بلاسم و سایر مشایخ ال سلطان آهنگ تاخت و تنبیه جماعت ال کثیر نمود
و قبل از حرکت از حویزه اینمعنی را ببعض اعیان این ولایت اعلام و ایشان را از
حقیقت اراده خود مطلع ساختند و مشایخ ال کثیر بعد از استماع این خبر از محاصره
دزفول برخاسته باستعداد مدافعه دشمن پرداختند و شیخ عبد الله بن عثمان
بن خنیفر بخصوص استمداد از اهل این ولایت عموما و از نواب محمد رضا خان خصوصا
وارد شهر گردید و سید فرج الله بن سید محمد صادق کلانتر که با نواب عالی نسبت مصاهرت
داشت برفاقت مشارالیه نهضت نمود و از هواخواهان و منسوبان جمع کثیر متابعت
نمودند و ال کثیر باین جمعیت قویحال گردیده در کنار رود کرخه منزل ساختند
و مولی مطلب با عساکر خود در مقابل ایشان در انطرف شط نزول نمود و چون
موسم بهار و اب شط در طغیان و عبور از شط متعذر بود طرفین مدتی مدید از
تناول یکدیگر ممنوع بودند تا بعد از فرونشستن اب و پیوستن عباس قلیخان
بمولی مطلب باین طرف عبور نمودند و نایره محاربه و مجادله و قتال اشتعال
پذیرفته مدت چهار ماه بدینمنوال گذشت و هر روزه جمعی از طرفین مجروح

و مقتول بسیار دیدند و باین تقریب بسیاری از زروع بتلف رسیدند خرابیهای
کلی و ضررهای بی پایان بعباد الله رسید و ضعفا و دردمندان بغایت متضرر
گردیدند و در اکثر معارک سید فرج الله لوازم فرزانگی معمول و اعراب بوجود او
مستظهر بودند تا در اوایل ماه مبارک رمضان المعظم صلح نوعی از انجا صورت وقوع
پذیرفته هریک بمنزل خود مراجعت نمودند و در خلال این احوال نواب اسمعیلشاه
باتفاق جمیع امرا و امنا و ارکان دولت و عساکر رکاب از دار السلطنه اصفهان
بقصد تنبیه و تادیب سرکشان فارس حرکت نمود و اختیار امور دولت و حل و عقد
کلیات و جزئیات احوال سلطنت از هرجهة با علیمردان خان بن حیدر آقای
ناظر بختیاری چهار لنگ بود و در حین معاودت از شیراز فیما بین امرا اختلاف
و نزاع طاری شده نواب اقدس باتفاق کریم خان زند و علی صالح خان
هفت لنگ بختیاری و سایر خوانین روانه اصفهان و علیمردان خان با اتباع
و خواص خود را بکوهستانات گرمسیر بختیاری کشیده و چون سلسله سرخیلان
بختیاری را از قدیم الایام با آبا و اجداد کرام سید فرج الله مذکور رسم پیروی و مریدی
درمیان بود بوساطت سید فرج الله فیما بین علیمردان خان و شیخ سعد خان سابق
الذکر و سایر مشایخ عرب آل کثیر طریق موافقت و مواخات مسلوک گردید
و ابواب رفت و آمد از طرفین مفتوح و عهود صداقت و یکجهتی را با یمان و مواثیق
مغلظه استوار نمودند و شیخ علوان بن شیخ سعد خان با فوجی از ملازمان در زمره
سوار بختیاری بعسکر علیمردان خان پیوسته تا اکنون در انجا متوقف میباشد و از
معارف نیز جمعی کثیر ملحق و رسم خدمتکاری بتقدیم رسانیدند و معظم الیه با قشقایی

سخاوت

سخاوت ذاتی و فتوت فطری بنیت بهریک علیحده انواع مکرمت و مروت
معمول و انحای جوایز و صلات لایقه مبذول داشته همگی را مشمول ریزش و احسان
فراوان نمود و با وصف انکه اکثر ذخایر و نقود و اسباب انسرکار بسبب فتور که
رخ نموده بود از دست رفته بمدلول مصدوقه ما بالذات لا یتغیر در همت ذاتی
و فطرت جبلی بهیچوجه نقصی و قصوری راه نیافته و باشاعه صنوف مواهب جهت کرم
باقصی بلاد عالم رسانیده و رکایب عزم باستفتاح مقاصد عظیمه متوجه گردانیده
و نرد زبردستی با فلک حقه باز باخته و زبان حال بمضمون بیت حافظ شیراز مترنم ساخته
بیت
کمند صید بهرامی بیفکن جام جم بردار * که من پیمودم این صحرا نه بهرام است نی گورش
فصل دوم نواب مالک رقاب شاه سلطان حسین بن شاه سلیمان بن شاه
عباس بن شاه صفی بن صفی میرزا بن شاه عباس بن شاه محمد خدابنده
ابن شاه طهماسب بن شاه اسمعیل صفوی پادشاه هشتم این سلسله بود
و ایشان همگی امامی مذهب بودند و در ترویج این مذهب و نسخ سایر مذاهب
مساعی بالغه مبذول میداشتند و از این سلسله کسیکه مذهب خود را تغییر داد
همین اسماعیل میرزا ابن شاه طهماسب بود که در ایامیکه پدر بزرگوار در یکی
از قلاع خراسان او را محبوس داشت بسبب هم صحبتی یکی از علمای مخالف
که در انجا نیز محبوس بود مذهب تسنن اختیار نمود و بعد از چون پدر او وفات
یافت و نوبت دولت باو رسید متظاهر بانحراف از طریقه اسلاف گردید
و او خود منجمی بی نظیر بود که از معاشرت همان عالم استفاده نموده و جلوس
در مجلس پادشاهی و خطبه و سکه و جیقه و سایر خصایص سلطنت را موقوف

داشت بساعتی مسعود که خود اختیار نموده بود و قبل از رسیدن آن وقت اجل
او رسیده چون بسبب غلو در تشیع قلوب از او منحرف بودند او را مسموم نمودند
و برادر شاه محمد خدابنده منصوب گردید و سلسله صفویه سادات و علما و فضلا را
بغایت تکریم و تعظیم می نمودند و مساجد و مدارس و بقاع الخیر بسیار بنا نهادند
و وظایف و ادرارات و سیورغالات و اوقاف و رواتب فراوان مقرر داشتند
و طلبه علوم را نیکو تربیت نمودند و در مال و جهات و اخراجات دیوانی تخفیفات
و مسامحات بسیار از ایشان واقع میشد و رعایا برفاه حال و فراغبال زندگانی
می نمودند لیکن شاه سلطان حسین مردی عاجز ضعیف الرای بود و از عهده
نظم مهام سلطنت بیرون نتوانست آمد و در امور عظیمه عزیمتی که ملوک را می باید
نداشت و در ضبط قواعد ملک فروگذاشت بسیار می نمود و چون این احوال
بطول کشید قوانین مقرره اساس خلل پذیرفت و نفوس شریره آغاز طغیان
و عصیان نمودند و در هر طرفی صاحب خروجی پدید آمد و فتنها برپا شد و معمورها
بخرابی کشید و در مالیات دیوان کسر فاحش بهم رسید و وظایف و سیورغالات
مقطوع گردید و سپاه از استعداد افتادند و رفته رفته باینجا منتهی شد که محمود
افغان از قندهار قصد دار السلطنه اصفهان نمود و چون استیلا یافت پادشاه را در یکی
از عمارات مخصوصه محبوس و برادران و اولاد او را که در اصفهان بودند بیکبار
مقتول نموده و جمیع خزاین و ذخایر سلاطین سلف را از نقود و اسلحه و جواهر
و غیر ذلک متصرف گردید و قشون باطراف فرستاده اکثر بلاد فارس و عراق عجم
بر او مسلم شد و سکه او در همه جا جاری گردید و چون او را خبط دماغی عارض

شد

شد که بعض سخنان و حرکات بیهوده از او بظهور میرسید اشرف سلطان ابن حاجی
انکره که عمزاده او بود او را مقتول و خود بجای او جلوس نمود و چون اشرف و شاه
از اصفهان فرار نمود در عرض راه که بقندهار میرفت او هم مقتول گردید و در خلال آن
احوال شاه سلطان حسین بدست یعقوب خان افغان مقتول گردید و صفی میرزا
که در خوزستان صاحب طبل و علم بود در کوهگیلویه ایضا مقتول و شخصی دیگر در مجال
دنبال آن ظهور نموده خود را عباس میرزا نام و بسلسله صفویه منسوب می نمود و اراده
شوشتر نموده در حوالی شهر جمعی از طایفه افشار کندزلو او را استقبال و در همانجا مقتول
نمودند و سید احمد خان بن میرزا ابو القاسم ابن میرزا داود متولی روضه رضویه
که از جانب مادر نسب بصفویه میرساند در بلاد فارس مدتی نوبت گرفته بالاخره
مغلوب افغان و مقتول گردید و اسماعیل میرزا نامی در بلده ماسوله طبرستان
ایضا با دعای نسبت صفویه ظهور نموده آخر الامر مقتول و ملک محمود سیستانی را
از نسل ملوک کیان قدیم در مشهد مقدس صاحب سکه و خطبه و جیقه شده بالاخره
او هم مقتول و شیخ احمد مدنی در بلاد بنادر و سواحل فارس رایت ریاست افراخته
و بخدایع و لطایف الحیل خلقی کثیر از عوام الناس را مرید خود ساخته مدتی مدید
در امر خود مستقل بود و عاقبت مقتول و شاه طهماسب بن شاه سلطان حسین
در ایامیکه نادر شاه بهندوستان بود حسب الامر رضاقلی میرزا ولد اکبر و ولیعهد
او در سبزوار مقتول و بعد از آن نادر شاه نیز مقتول و جمیع اولاد و برادرزادگان
او در عرض مدتی قلیل بکلی بتهمت سلطنت مقتول و احدی از ایشان نماند
سربلندی مکن اندیشه که هم چون ناخن   هر که در بند ترقیست سرش در خطر است

فصل سی و یکم مولانا محمود حلمی شوشتری شاعری تیز زبان و فصیح نکته دان و او را در
مدح علی سلطان و طهماسب سلطان و شبلی سلطان سابق الذکر قصاید متعدده است
که در دیوان مذکور است و در مدایح میر محمد باقر و میر صدر الدین ابنی میر سید علی صدر
و مراثی ایشان مقطعات بسیار دارد مشتمل بر انواع صنایع شعری از زر جمع
و ترکیب و توشیح و غیر ذلک که از انجا کمال قدرت او در فن سخنوری مفهوم میشود
و او را با ابو طالب کلیم معارضات و تعریضات بسیار است که ناظران از سیاق سخن
او استنباط می نمایند و انچه از دیوان او موجود است قریب بشانزده هزار بیت
می شود سوای انچه اسقاط نموده اند از هزلیات و اهاجی رکیکه و او را در مدح
ملا حامدی غلو و مبالغه بی پایانست و قصیده در مدح حضرت صاحب الزمان عج موسوم
بتکلیف بهار حامدی در دیوان او مسطورست و چند بیتی از ان جهة انموذج ثبت شد

شراب اهل محبت بود می منصور ٭ شهید عشق ننوشد بجز شراب طهور
درا بوادی عشاق و ذره بنگر ٭ صفای وادی ایمن سنای انظر طور
چراغ بزم محبت بود نه خورشید است ٭ که هر صباح جهانی از ان شود پر نور
صفای ظاهر و باطن مجو که ممکن نیست ٭ مگر دمی که زنی آستین بشمع شعور
ز دل برون نکنی تا حدیث جاه و کبر ٭ رموز نشنوی از ساکنان بزم سرور
دلا ز مردم دنیای دون صغیر و کبیر ٭ وفا مجو که از ایشان نیاید این دستور
کهی بسجده انصاف سر فرود آرند ٭ که شهوار امامت کنند زغب طهور

ولہ فی الغزل

سر بجز ای دلم چند دهی تو نازرا ٭ گرم کند نگاه تو زمزمه نیاز را

شمع

شمع حقیقتم مگر نور هدایتی دهد ٭ ور نه چه روشنی بود مجمره مجاز را
از پی بردن دلم چند بشیوه و فریب ٭ بر سر یکدگر زنی سلسله دراز را

و ملا حلمی در صنعت تاریخ دستی دراز و ذهنی نکته پرداز داشت و اکثر وقایع کلیه
و جزئیه را تواریخ مناسبه گفته و قطعات موزونه نظم نموده مانند وفات ملا علیشی
و ملا عبائی و ملا حامدی و ملا سلیمان و رشید او غیبی و غیرهم و در ضمن قطعه تاریخ
هر یک مبالغه بسیار در مدح او نموده و اکنون احفاد عیشی و عبائی و غیبی معروفند
بنهایت از دیگران احدی معروف نیست و از ملا حلمی خود نیز هیچ و جز اثری از نتایج
نیست و بغیر از یکنسخه سقیم از دیوان او چیزی بنظر نرسیده و اینضعیف در ایام طفولیت
از خواجه عبد المحمد زایر اکه مسلم شعرای عصر و مجمله معمرین بود و ظاهرا در اوایل
خود ادراک اواخر عهد ملا حلمی نموده باشد استماع نموده که هرگاه ندما از مولانا تاریخ
سؤال می نمودند بدیهه ماده ان بزبان او جاری میشد و بعد از ان قطعه موزون می نمود
و ملا کاسبی سابق الذکر شاگرد ملا حلمی است و در دیوان ملا حلمی در مدح علی پاشا
والی بصره قصیده مسطورست از بحر رمل و در دیوان ملا کاسبی ایضا بتتبع ان مطلع
ملا کاسبی این است (عید قربان شد که چشم یار قتالی کند ٭ هر کرا بیند به تیغ غمزه قربانی کند)
و این ضعیف در مدح حضرت امیر المؤمنین ان تتبع نموده چند بیتی ثبت میشود

نو بهار امد که نرخ عشرت ارزانی کند ٭ می فروش از کرم بازاری گران جانی کند
محتسب از کف دهد بیرون عنان اختیار ٭ توبه کار از کرده اظهار پشیمانی کند
زاهد دیندار ترسم روزه بگشاید بمی ٭ کیش ترسائی در آیین مسلمانی کند
انگه از شب زنده داری مهر دارد بر جبین ٭ چون برهمن بت پرستی نقش پیشانی کند

شیخ صبا جمعرفت صنعان صفت پیر آذری ٭ کار خود را سخت بیند دست بالایی کند
کم کند از بیخودی صوفی شمار اربعین ٭ دست در جیب هوای نفس شیطانی کند
سرگشته مستانه از خم فلاطونی حکیم ٭ آنچه دارد جمله صرف جسم روحانی کند
پارسا بیرون شتابد از حریم اعتکاف ٭ در خرابات مغان کاری که میدانی کند
پیر مکتبخانه علم و ادب چون ابلهان ٭ از هوس بیهوده بازیهای طفلانی کند
حاجی از راه حرم نیت کند احرام باغ ٭ عشق البیک گوید جان بقربانی کند
خواجه جان سخت از همیانچه بگشاید گره ٭ رایگان ریزش چه کشتیبان طوفانی کند
دل بصحرای جنون هردم گشاید بال شوق ٭ خنده کبک دری بر عقل یونانی کند
نسخه دستور استاد رصد بند خیال ٭ چون خط تقویم پاری کهنه بطلانی کند
دست استاد ازل بهر رموز معرفت ٭ نقشها بر گل بشکل خط سریانی کند
قفل از مخزن گشاید ابر و بر دریا و کان ٭ چون کف ارباب همت گوهر افشانی کند
روح بگشاید بعالم جنبش رگهای ابر ٭ همچنان کاندر بدن رگهای شریانی کند
بر فراز کوه و در وادی دشت از فیض مسیح ٭ سبزه نوخیز خضر موی زندانی کند
آنچه را در عرض سال آماره سازد گنج ٭ گستراند جمله چون مفلس که مهمانی کند
جوش گل هرسو در اطراف خیابان جشنها ٭ چون چراغان شب نوروز سلطانی کند
تازه گردد در چمن هر گونه طرح بزم عیش ٭ بلبل شوریده آهنگ غزلخوانی کند
هر طرف باد صبا دامن کشان دوران زنان ٭ در طرب گل در گلستان رقص شروانی کند
نسترن چادر بسر پوشیده از نامحرمان ٭ با حریفان در لباس آلوده دامانی کند
بوی گل چون نکهت پیراهن یوسف ز مصر ٭ نور بینایی بچشم پیر کنعانی کند

دمبدم

دمبدم از مهر مهد سبز طفل غنچه را ٭ دایه باد صبا گهواره جنبانی کند
شاخ سنبل از دم باد صبا چون زلف یار ٭ گاه جمعیت کند گاهی پریشانی کند
حسن گل هر صبح افروزد عذار آتشین ٭ خون حسرت در دل لعل بدخشانی کند
سر بطنازی کشد چون غنچه از شاخ انار ٭ رنگ خجالت در دل یاقوت کند
گستراند لاله صحرا بساط مخملی ٭ خار در پیراهن گلهای بستانی کند
دانه لالای شبنم صبحدم در رخت گل ٭ خنده بازیچه با لولوی عمانی کند
گرد راه شوخ چشمان در فضای کوچه باغ ٭ سرمه در آوازه کحل صفاهانی کند
عقدها چون تاک دارم در دل پرخون فقیر ٭ حل مشکلها مگر ساقی بآسانی کند
ساقی کوثر جوانمردی که هر انگشت او ٭ صد ید بیضا بکار پیر عمرانی کند
سرور ارباب همت آنکه بر روی پلاس ٭ حکمرانی بر سر تخت سلیمانی کند
از ازل بهر بهستان گردیده تا در روز گوهرش ٭ خضر سقایی کلیم اندر دربانی کند
این شهنشاهی که هرجا گستراند مائده ٭ صد مسیحا بر سر خوانش مگس رانی کند
از دم پر فیض او جبرئیل با لوح و قلم ٭ معرفت ادراک چون طفل دبستانی کند
مختصر باید سخن در مدح انعالجناب ٭ بی ادب باشد گدا چون قصه طولانی کند
یا امیر المومنین از فیض عام همتی ٭ کشتیم در چار موج غم نگهبانی کند
نامرام یکباره سازد از خط باطل سفید ٭ فارغ البالم ز قید وهم ظلمانی کند
دوستانت شادکام دشمنانت نابکام ٭ تا جبین صبح از فروغ مهر نورانی کند

فصل سی و دوم چون حضرت سید نعمت الله رحمة الله و رضوانه علیه در دار المومنین شوشتر اختیار توطن نمود و مردم با کتساب علوم و معارف رغبت افزود

همه مشغولند و مستعدون بمدرس ابو الجناب شتافتند و در ظلال تربیت
آن بزرگوار نشو و نما یافتند و اسامی جمعی از ایشان بترتیب حروف تهجی که
در ذکر رجال معروف است در این تذکره ثبت میشود حاجی ابو الحسن بن حاجی
زمان بن حاجی عنایت الله سابق الذکر دانشمندی آگاه و در صفای ذهن
و حسن فهم و سرعت انتباه آیه بود از آیات الله و در مروت و فتوت و حسن خلق
و علو فطرت و سایر مکارم اخلاق و محاسن خصال بحد کمال بود و در شهر صفر
چهل و سه وفات نمود و این ضعیف چند بیتی در مرثیه او گفته مرثیه

اطار عن الجفن الکری طارق سری ⁘ وادوقد فی احشائنا لاهب الاری
واخبر ان المجد غاضت عیونه ⁘ ونجم المعالی غاب فی افق الثری
وهد من العلیا اسم بروجه ⁘ واوطد ارکان السماحة والسری
وعون المزایا قد اصیبت بعلها ⁘ ففتن بلوعات تؤادب حسرا
یغن مجیزات بکرب وانة ⁘ الا این من یغشی المکارم فی الوری
واین الذی یرجی لکل کریهة ⁘ ویلقی الوفود المستضیفین بالقری
واین الذی یبدی الایادی موسعا ⁘ علی منعم ضاقت یداه فافقرا
ومن للایامی الفاقدات عشائرا ⁘ واین الذی یکسی الیتامی عن العری
وعروة من امسی واصبح نائبا ⁘ ولا تحمر خوالیدین عن العری
وکم بائس وافاه صفراء کفه ⁘ فعاد نعیم البال ملآن بالثری
وکم معدم مستعصم بذیوله ⁘ فاق الیه المکرمات واکثرا
طلول المعالی اوحشت بعد فقده ⁘ وربع المزایا والماثر اقفرا

جزعنا

جزعنا وکان الصبر منا سجیة ⁘ لرزئک لا نستطیع ان نتصبرا
ولکنما للعبد لیس وسیلة ⁘ الی صرف ما امضی الاله وقدرا
هبوات من روض الجنان مواهبا ⁘ نعیما وریحانا وروحا وابهرا
میرزا ابو القاسم ابن میر سید محمد بن میر علیمی شیخ الاسلام از احفاد میر نور الله
سابق الذکر و در اجازاتیکه سید بخط شریف خود جهت او در ظهر بعض کتب
حدیث نوشته اطراء و مبالغه بسیار در وصف او نموده و در عنفوان
شباب وفات نمود ملا احمد بن ملا کاظم کبابی مردی خلیق شیرین کلام
بود و بمهم قضا چند وقتی قیام نمود و چون مردم از طور سلوک او نارضی
بودند تغییر یافت و در چهل و شش وفات نمود حاجی عبد الحسین بن حاجی
کلبعلی کرکری مردی عالم عامل پارسا بود و مدتها در اصفهان و خراسان
اقامت و از فضلا و علمای آن بلاد استفاده نموده و بوده همواره با طبع نافر
با نزوا و خمول و از صحبت اهل دنیا منحرف و ملول بود و در علوم عقلیه ید
طولی داشت و در سال چهل و یک رخت از این سرای عاریت بردار بقا کشید
ملا عبد الغفار بن خواجه تقی بن خواجه طالب بن خواجه اسماعیل بن خواجه
افضل سابق الذکر مردی خوش صحبت بود و از امراء و حکام حظ تمام برداشت
و بدین سبب اکثر اوقات بمکانه درس و معطل و سر رشته اشتغال او مختل
بود و در چهل و هفت وفات یافت خواجه علی ابن خواجه اسماعیل ابن خواجه افضل
معرف و او بقوت شعور و مزید ذکا و حسن ادراک از اکثر اقران ممتاز بود
و با وصف کثرت احتیاج و شدت فقر بتعفف و استغنا مدار می‌گذرانید

واکثر اوقات نیز بمصاحبت و تعطیل میگذشت و در فن منطق مسلم بود و در
سال بیست و هشت وفات نمود حاجی عنایت الله برادر حاجی ابوالحسن
مذکور و او تا آخر اوقات عمر دست از اشتغال باز نداشت و در فنون کمالات
خصوصا علم طب بی نظیر بود و در معالجات او کمتر خطا اتفاق میافتاد
و حدس او بجدی صایب بود که بمجرد ملاحظه قاروره یا نبض مریض با اطلاع
بر مجمل احوال او اخبار بغذای سابق و مبدء مرض و بیان و سایر خصوصیات
می نمود و آنچه از حذاق اطبای یونان و غیرهم بعنوان قدرت و غرابت در
کتب متقدمین منقولست از مشارالیه مکرر بظهور رسید و وفات او در سال
چهل و هفت بود قاضی عنایت الله بن قاضی معصوم بن قاضی عبدالرحمان
سابق الذکر مردی خلیق نیکو سیرت خوش محاوره بود و از حکام و اهل
دنیا قبول تمام داشت و مدت العمر بقضای این بلد مشغول بود و در حکومت
اول عبدالله خان وفات نمود ملا عیدی محمد قاری بن ملا صالح بن درویش
شمس و ایشان از قدیم الایام متولیان مسجد جامع بودند مردی وقیع خوش
صحبت بود و از علم لغت و تجوید و ادبیات و شرعیات خصوصا فقه تواریخ
بهره تمام داشت و مدت الحیات محرر محکمه بود و در سال سی و هشت وفات نمود
و ولد او ملا محمد تقی خلیفه او شده و او طبعی موزون داشت و کتاب نهج الحق
علامه حلی را رحمة الله علیه ترجمه لطیف نموده که مبلغ کمال او از آنجا معلوم
میشود و در سال پنجاه و هفت وفات نمود فتحعلی آقا ابن آقا محمد بن آقا
احمد الله داد بالاصل از طایفه قزلباش جغتا بود و فطرتی بلند و طبعی

لاجرم

ارجمند داشت و بوساطت سند دست از خدمت دیوان کشیده و بتحصیل
علوم اشتغال ورزیده و همیشه سالار قوافل بود که بمشاهد مشرفه بزیارت
میرفتند و در سال سی و پنج وفات یافت ملا فرج الله بن ملا محمد حسین
سید محمد شاهی طبعی دقیق و فکری عمیق داشت و بجدت شعور و اشتعال
ذهن از اکثر اقران ممتاز بود و تمام اوقات را مشغول اشتغال داشت که لحظه
ببطالت مصروف نمی نمود و این فقیر اکثر الیات را بخدمت او خوانده و از
انفاس شریفه او فیض برده رحمة الله و رضوانه علیه و در سال بیست و هشت
وفات یافت مولانا محمد بن علی النجار عالمی عالی مقدار و مرشدی کامل عیار
و فاضلی فرخنده آثار بود و در امور دین بغایت راسخ و متصلب و در
امر معروف و نهی منکر مسابله و مداهنه روا نمیداشت و در علوم شرعیه خصوصا
تجوید و تفسیر بی نظیر بود و از آثار اوست کتابی کبیر موسوم بجمع التفاسیر
و کتابی فارسی در سیرت ملوک و تدوین حواشی قران و جمع ما بین
شرح و متن تهذیب و استبصار و وفات او در سال چهل و یک بود رحمة الله علیه
ملا محمد باقر ابن ملا رضا شانه تراش بغایت ورع موصوف بود و ترجمه باب
حادی عشر از مصنفات اوست ملا محمد باقر سید محمد شاهی برادر ملا فرج الله
مذکور بغایت فضل و سداد و در علوم عربیت و شرعیت استاد بود و اکثر
مستعدان نزد او تلمذ نموده و از برکات فایضه او بهره یافت و برای اکثر کتب
عربیت و تفسیر و حدیث حواشی نوشته که مبلغ اطلاع او از آنجا مفهوم
میشود و فقیر کتاب شرح لمعه را نزد او خوانده و در سال سی و پنج وفات نمود

سید محمد شاه بن میر محمد حسین از احفاد میر نور الله سابق الذکر بود و مردی ظریف
لطیف شیرین مقال بود و طباع را بصحبت او میلی تمام و رغبتی بالاکلام بود
و در سال بیست و پنج وفات نمود ملا محمد طاهر ابن ملا کمال الدین لنوف
مردی خوش خمیره و محبوب القلوب بود و حسن خطی داشت که باجرت کتابت
قناعت می نمود و از تلاش هدایا و صلات اهل دنیا مجتنب بود و در سال
بیست و هفت وفات یافت میر محمد هادی برادر میر ابو القاسم سابق الذکر
مستجمع صفات رضیه و مکارم اخلاق بهیه بود و خطی بغایت نیکو داشت
که ارباب سلیقه از بلاد بعیده طالب بودند و در سال سی و هفت وفات نمود
و چهار پسر از او مخلف شد میر محمد علی و میر محمد مجید که در عنفوان شباب
وفات یافتند و میر محمد شریف که الحال قاضی این بلد است و میر محمد کریم
که بالفعل در اصفهان است مولانا نظر علی ابن خواجه محمد امین زجاجی
حاوی صنوف کمالات و مفاخر و مستجمع صفای ظاهر و باطن بود و طبعی بغایت
لطیف و نفسی عفیف داشت و دفتر کتاب مفاتیح را نزد او خوانده و در سال
چهل و شش وفات نمود رحمة الله علیه و یک پسر از او عقب مانده ملا عبد الکریم
که الحال در نهاوند است قاضی نعمت الله برادر قاضی عنایت الله سابق
الذکر عالمی عامل و دانشمندی کامل بود و در سال صد و دوازده وفات
یافت شیخ یعقوب بن ابراهیم در علوم عربیت از نحو و صرف و لغت و معانی
و قرائت نظیر نداشت و در فقه و حدیث و اصول نیز مسلم و مرجع الیه
بود و مصنفات بسیار مبسوطه و مختصره و حواشی بر اکثر کتبی که از نظر گذرانده

بود

بود نوشته نهایت چون در امر فتوی قدری بتعجیل و بر روایات شاذه و اتکا میکرد
مجهوله تر و که بسیار تعویق می نمود مصنفات فقهیه او مهجور و فواید و تحقیقات
او غیر مشهور مانده و او از جمله معمرین بود و در سال چهل و هفت در حدود نود
وفات نمود **فصل سیم در** طبقه ثانیه که بعد از این طبقه نشو و نما نمودند همگی شاگردان
سید نور الدین بودند خواجه فضل الله خواجه علی سابق الذکر داود در مبادی حال
بعد از تحصیل مقدمات باصفهان رفته در مدرسه شاه حجره گرفته هشت سال
در آنجا مقیم بود و در علم موسیقی و تالیف نغمات نظیر نداشت و اهل اصفهان
در مشکلات خود با او رجوع می نمودند و در ایام ماه رمضان که در مسجد جامع تلاوت
قرآن می نمود خاص و عام جهة استماع صوت او مجمع میگردیدند و در سال
پنجاه و چهار وفات نمود حاجی خضر بن ملا محمد حسین بن ملا جاکیر بن حاجی خضر
موکهی سلمه الله در سلامتی ذات و محامد صفات و حسن سیرت و صفای سریرت
و سایر اخلاق فاضله و ملکات عادله یگانه زمان است و برادر او ملا علینقی حسن
رحمه الله از مبدء حال با این فقیر رفیق جانی و برادر رضاعی و ایمانی بود و در
فهم و ذکا و جودت ذهن و سرعت انتقال از مبادی بغایات و از مقدمات
بنتایج نظیر نداشت و قبل از آنکه کمالات او تمام از قوه بفعل بیاید و آب
مراد بر وجنات احوال آن رضی الخصال کشاید در عنفوان شباب شربت
کل نفس ذائقة الموت چشید و مستوفی اجل صحیفه وجود آن فرد کامل را
بخط بطلان کشید و این شکسته بال بر فقدان آن مجموعه کمال اشک حسرت
از دیدگان می بارید و مضمون ابیات ابن ابی السرایا را مطابق حال خود

میدید) لحکم المنیة فی البریة جاری ❊ ما هذه الدنیا بدار قرار
جبلت علی کدر وانت تریدها ❊ صفوا من الاقذار والاکدار
ومکلف الایام ضد طباعها ❊ متطلب فی الماء جذوة نار
یا کوکبا ما کان اقصر عمره ❊ وکذا تکون کواکب الاسحار
جاورت اعدائی وجاور ربه ❊ شتان بین جواره وجواری

و وفات او در چهل و هفت بود رحمة الله علیه سید عبد الرشید بن سید عظیم الحسینی در غایت زهد و صلاح و ورع و تقوی و فلاح بود و در چهل و سه وفات نمود ملا عبد الرشید بن ملا نظر علی در اوایل حال بتجارت مشغول بود و بعد از آن همت بتحصیل علوم مصروف بود و در اصفهان با فاضل هندی رحمة الله نهایت ارتباط و اختصاص داشت و این سلسله همگی ایشان موصوف بصفات حمیده و اخلاق پسندیده اند و حسن سیرت ایشان مشتهر السنه و افواه و زبان بدگویان ازین دل اعراض ایشان کوتاه است و از این سلسله است حاجی نعمت الله بن ملا محمد زمان طبیب سلمه الله که فی الحقیقه ملکی است بصورت انسان و آیه ایست از آیات رحمت حضرت رحمن نفس مبارکش مونه انفاس مسیح و حدس صایبش را بر حدس بقراط و جالینوس هزار ترجیح و میرزا محمد طاهر ولد او با حداثت سن در صفات مذکوره کامل و بتوفیقات الهی مجامع احوال و را شامل است و از همه جهة معقول و مسلم و من یشابه ابه فما ظلم و سایر منتسبان عصر که الحال مدار معالجات مرضی بر ایشان است همگی شاگردان بلا واسطه آنحضرت و خوشه چینان خرمن

پر برکت

پر برکت ایشانند ملا عبد اللطیف برادر ملا عبد الغفار سابق الذکر و او در مبادی حال باصفهان رفته تا آخر مدت حیات در آنجا متوقف بود و از اثار او کمال ذکا و فراست مستفاد مولانا علی النجار سلمه الله برادر مولانا محمد سابق الذکر شمع انجمن هدایت و ارشاد و مرکز دایره مکرمت و سداد مجموعه انوار مفاخر شیرازه اجزای مناقب و مآثر نور حدقه بصیرت نور حدیقه حسن سیرت و سریرت اختر اوج الیقین بزم افروز حلقه متقین دانشمندی که بنیان بیانش معاقد مشکلات حل پذیر و بلمعات افاداتش اذهان مستفیدان از ظلمات جهل مستنیر رشحات فیضش قلوب مستعدان را از مراحم ربانی نشانه و زواجر وعظش در تنبیه اهل غفلت بمنزله تازیانه و بالجمله اطناب در وصف آنجناب از مقوله مساحت ساحت عبر انمودن و بحر محیط را بکیال پیمودن است و چندی قبل از این جمعی از تلامذه در خدمت مولانا بمباحثه تحفه حسنیه اشتغال داشتند و چون در عبارات آن کتاب صنعت ایجاز و اختصار زیاده از حد لایق بکار رفته و در اکثر مواضع شاهد مدعا در نقوش اخفا از ناظران روی نهفته و جهة استیضاح مقصود رجوع بکتب مبسوطه ناگزیر بود و بعض اوقات بسبب فقدان کتب یا موانع دیگر میسر نمی‌شد لاجرم اشاره از آن عالیجناب بشرح الکتاب صدور یافت و بمعونت و توفیق الهی و همت الفضایل پناهی بر وفق مرام باتمام رسید و تا حال تحریر مباحثه همه روزه آنجناب و سایر اصحاب قریب نصف آن تصحیح و تنقیح یافته و اگر در اجل موعود مهلتی باشد عنقریب باتمام خواهد رسید انشاء الله تعالی ما علیه رضا

و ملا علینقی ابن ملا محمد باقر سید محمد شاهی و ایشان در علوم عربیت فایق بودند نهایت
ملا علیرضا او را در اواخر حال مرض مالیخولیا عارض شد و از جمیع اشتغال افتاد و از عقب
ایشان الحال کسی باقی نیست ملا فرج الله ابن درویش خداداد کرکری ذهنی
وقاد و فکری نقاد و طبعی سلیم و سلیقه بسیار مستقیم داشت و علوم عقلیه را از حاجی
عبدالحسین سابق الذکر استفاده نموده بود و در اواخر سال چهل و شش وفات
نموده میرزا فضل الله ابن میر ابوالقاسم مذکور در کمال صلاح و تقوی و
قناعت بود و در چهل و شش ایضا وفات نمود ملا کاظم ابن استاد قاسم ابن بخشی
کرکری مردی صالح و دیندار بود سید محمد ابن سید طاهر ابن سید عبدالله ابن سید عباس
جمیع اوقات را بصرف اشتغال داشت و در اواخر حال ببعض بلوکات بختیاری
انتقال و در آنجا وفات نمود آقا محمد ابن فتحعلی آقای مذکور عالمی نحریر و فاضلی
بی نظیر بود سالک طریق رشاد و ناهج مناهج اجتهاد و ذهنی دقیق
و فکری بغایت عمیق و دستی در فنون معقول و منقول دراز و سلیقه
مستقیم نکته پرداز داشت و بعض فنون ریاضی مانند هیات و اسطرلاب و حساب بعد
از افادات او در این بلد منتشر گردید سه سال قبل از این وفات نمود ملا محمد
بن خواجه معزالدین کرکری عالمی خجسته نهاد و صالحی موصوف بغایت سداد بود
و او را با ملا فرج الله و ملا کاظم مذکورین مدت الحیات عهد موافقت و اشتراک
و عقد مرافقت برقرار بود و هیچ وقت جدائی از یکدیگر روا نمی داشتند
و همواره در اکتساب آداب حسنه و اجتناب احوال مستهجنه طریق همراهی
می نمودند آقا محمد ابن قاضی نعمت الله مذکور او وفات خود در اواخر حال اشتغال

دار مره بشه

و در عداشت حسن تهذیب اخلاق بر وجه کمال نموده بود نهایت امانت
و دیانت و در عهد جوانی روی از این جنان برتافت میر محمد حسین ابن سید محمد شاه
مذکور ذهنی ثاقب و فکری صایب و شعوری بلند و فطرتی ارجمند داشت
و در اواسط حال باصفهان انتقال و مدتی مدید در مدرسه شاه ساکن و بعد از آن
بمحل جعفرآباد اختیار سکنی و در آنجا وفات نمود ملا محمد صالح ابن درویش
جلال در غایت معرفت و شناسائی و اعلی مراتب ورع و پارسائی اسمی
با مسمی و لفظی پرمعنی بود و در پنجاه و پنج وفات نمود ملا محمد علی ابن ملا محمد
بن ملا محمد رضا ابن حاجی فتح الدین صحاف در کمال تعفف و تقوی و
پرهیزکاری و نهایت ورع و زهد و دینداری است سلمه الله تعالی شیخ محمود
ابن شیخ محمد ابن حاجی علی ابن امیر محمود ورع شعاری که جمیع صفات حمیده
در او موجود و صفات ذمیمه مسلوب و مفقود و فی الحقیقه از اولیاء الله
معدود بود و در سلامتی نفس و پاکی طینت و نصیحت و خیر خواهی و حفظ آداب و الفت
اصدقا و احباب و صدق قول و وفای وعده و قضاء حوائج مؤمنین و سایر
مکارم اخلاق نظیر نداشت و در مراعات حقوق ایمان اصلا دقیقه فرو گذاشت
نمی نمود و دو سال قبل از این وفات نمود رحمة الله علیه مولانا معصوم ابن
علی النجار برادر مولانا محمد و مولانا علی مذکورین بود و از ذریه بعض
برازنده محراب سداد و فرازنده منبر وعظ و ارشاد بود و در سال سی و شش
وفات نمود میرزا مهدی ابن میرزا حبیب الله ابن میرزا هاشم سابق الذکر
در غایت ذکاء و شعور و علو ادراک بود و نهایت در اواخر حال ترک اشتغال

نود و سه سال قبل وفات یافت **فصل سی و چهارم** در احوال اخوان الصفا که این فقیر بملازمت ایشان دایم الاستفاده و از برکت معاشرت ایشان ابواب فیض بر وجنات احوال گشاده فروزندگان شمع تحقیق و سیرابان رحیق تحقیق اند و افغان رموز طریقت عارفان اسرار حقیقت دانشمندان نکات تنقیح و تهذیب آگاهان دقایق آداب و ترتیب مستجمعان مکارم اخلاق مستدبران آیات الانفس و آفاق عالمان معالم اصول و فروع ناظمان معاقد معقول و مشروع مستنبطان احکام تنزیل مستکشفان استادان تفسیر و تاویل سرشاران شراب طهور متفهمان علوم بطون و ظهور متعرضان نفحات رحمت مستغرقان اوقات غنیمت ملتزمان راه خدا سالکان مسالک هدی آبله پایان وادی طلب و تحصیل سرگرمان مقاصد علیه بتفصیل ثابت قدمان مواقف وفا روشن جبینان مقام صدق و صفا حاویان محاسن خصال سابقان مضامیر کمال رهروان طریق موافقت و مسالمت حافظان حدود مخالفت و مخالمت هم نشینان مجلس شهود هم سفران کعبه مقصود حلقه چون سیمای پاکان پر نور و جمعی چشم روزگار از آن کور

این رفیقان همه گلچین گلستان همند ⁂ همنوایان هم و بلبل دستان همند
نیک بختان همه در مصر مواخات عزیز ⁂ همه دلدار هم و یوسف کنعان همند
جمع گردیده بیکجا همه چون رشته شمع ⁂ همه دلسوز هم و سر بگریبان همند
همه هم نوش ز خمخانه یک میکده اند ⁂ همه همجوش ز یک باده و مستان همند
میکند عکس یکی جلوه درون آنها ⁂ چشم بگشوده بروی هم و حیران همند

یکسر

یکسر مو نگزینند جدائی از هم ⁂ همه چون زلف بتان سلسله جنبان همند

و هر چند در این جزو زمان بسبب غلبه اهل فساد متاع معرفت کساد و بهره اهل علم منحصر در اذیت اعادی و حساد است ارباب فضایل چون اشجار خریف پژمرده و اهل کمال چون بلبلان دی افسرده اند و آن مقدار که این سلسله علیه در اعصار سابقه معزز و مکرم و از روائح احسان خیر مندان بهره مند و از همه جهت مقبول و مسلم بودند اکنون اضعاف مضاعف آن بیوجه و پایمال لگدکوب اوباش و رنود و بار صفان طباع ایشان را ملال با از هان ایشان را کلال با در مبادی کد ایشان و هنی با اختلال با در عقد عزمیت ایشان انحلال منصور نیست سید احمد بن سید محمد برادرزاده این ضعیف ذهنش در غایت اشتعال و جمیع اوقاتش مصروف اشتغال است ملا رفیع الدین بن حاجی محمد بن ملا کاظم بن خواجه افضل شمع شعورش کفلقه الاصباح و ضمیر منیرش لمشکاة فیها مصباح و والد او از معارف اعیان عصر که از هر جهت مشمول نعمت الهی و در اصلاح امور مسلمین سالک طریقه نصیحت و خیر خواهی است سید زین الدین بن سید اسمعیل بن سید صالح بن سید عطاء الله بن سید محمد بن سید حسین صیاد مرغان اولی اجنحه معانی و صدرنشین انجمن شناسائی و نکته دانی اکثر کتب مشهوره از نظرش گذشته و در طی مباحثات بر مغنی اللبیب و مطول و استبصار و شرح لمعه و شرح نخبه حواشی متفرقه نوشته و سید صالح خال سید نور الدین و عم بلا واسطه سید نعمت الله است حاجی عبد الرزاق بن حاجی خضر سابق الذکر خجسته سیرتی حمید الخصال محمود الاقوال و الافعال است

ملا عبدالله بن ملا محمد النجار امام جماعت و پیشوای اهل تقوی و قناعت
حاجی علی بن ملا فرج الله بن درویش خداداد مذکور پارسائی مقبول السیره
و دانشمندی کامل البصیره است حاجی علی بن حاجی میر علی صراف نقاد صنوف
معارف و علوم و جواهر عوالی لئالی منطوق و مفهوم است طبعش موزون
و کمالاتش از حد افزون در اوایل شرح تحفه حاشیه مدون نموده که مبلغ
علم و استقامت سلیقه او از آنجا معلوم می‌شود روزی در بعضی مجالس
مناسبت این رباعی را در رقعه نوشته بدست فقیر داد

ای مهر منیر روشنی بخش جهان ٭ من ذره بیقدر و تو خورشید زمان
خواهم ز عنایتت که تابد بر من ٭ نوری که تخلصی عیان باشد از آن

و فقیر در ظهر رقعه این رباعی نوشته

ای صیرفی نقود افکار و خیال ٭ گنجینه دل ز دانشت مالامال
رایج بتو شد کمال چون سکه زر ٭ اکسیری و حاجتت نباشد بسؤال

ملا علی اکبر بن ملا محمد بن خواجه معزالدین مذکور در اعلی مراتب ذکا و شعور
و در جمیع صفات حمیده و اخلاق پسندیده مشابه والد مسطور است آقا علیرضا
ابن آقا سمیعا ابن خواجه عنایت الله ابن خواجه عبدالباقی مقدمی
دقت طبع و سلامتی ذات یگانه و در فن نجوم کامل و فرزانه است و مدار
مدار تقاویم این بلاد بر استخراج آن معرفت نهاد است ملا علینقی ابن حاجی
عبدالحسین سابق الذکر مرآت خاطرش نقش پذیر صور کمال و جام ضمیرش
از شراب معرفت مالامال و در زهد و تقوی و سایر محامد اطوار مقتدی سنت

والد بزرگوار است ملا علینقی بصیر ابن ملا محمد تقی بن ملا عبدالمجید قاری مذکور
مصباح حقیقت در فانوس خیال افروخته و در عوض عزت باصره نور بصیرت
در دل اندوخته حاجی محسن بن خواجه حیدر علی بهبهانی قافله سالار ارباب یقین
و سر خیل زمره سابقین و در مبادی حال در بلده طیبه بهبهان سالها ملازم
صحبت شیخ عبدالله بن صالح بحرینی رحمة الله و رضوانه علیه که از مشاهیر علمای
روزگار و فضلای عالی مقدار بود بوده و بعد از آن در مشهد مشرفه و سایر
بلاد از فیض سایر علمای عصر انواع استفاضه نموده و در رفعت احکام دین
بر طریقه متوسطه مابین اخباریین و مجتهدین که صراط المستقیم ارباب احتیاط
و یقین است قدم ثبات استوار ساخته و اکنون سالهاست که رحل اقامت
در این مرز و بوم انداخته درایت افادت و افاضه افراخته است و مولانا را
بصحبت شعر و سایر بطالات چندان رغبتی نیست اتفاقا روزی در بعضی مجالس
مناسبت این شعر بر زبان او جاری شد

بهر کاری که همت می‌گماری نصرت از حق جو ٭ که بر گنجشک دام افکندم و صید هما کردم

و فقیر چند بیتی باین سیاق تتبع نموده

ز عزم رستم دل از قید علایق تا رها کردم ٭ طراز خانه چون مسجد ز نقش بوریا کردم
زند صد بوسه بر اندام من خورشید تا خود را ٭ خلاص از زیر بار منت بال هما کردم
گره چون غنچه در دل داشتم در فکر چون سازی ٭ شکفتم این زمان چون گل که پیراهن قبا کردم
نفس در سینه روح الامین میدزدید از خجلت ٭ هزار آمین ملک میگفت چون او را دعا کردم

ملا محمد بن حاجی عبدالحسین سابق الذکر جامع فضیلتین علم و عمل و مبرا از

سقفست وخلل در امامت مسجد کرکر قایم مقام والد ستوده سیر است حاجی
محمد ابن خواجه محمد علی عالمی محقق نحریر و فاضلی صاحب تصنیف و تحریر در اثنای
مباحثات شرحی بر اسبقصا و حاشیه مدونه بر شرح تجنبه نوشته و رساله در تحقیق
عصیر در غایت بسط و تنقیح ملا محمد بن حاجی میر علی صراف گنجینه نفایس علوم
و معارف و مخزن اسرار فضایل و لطایف در نهایت صفای ذهن و دقت
طبع و وسعت فکر و در جمیع کمالات مشارک برادر مهتر سابق الذکر است
ملا محمد تقی ابن استاد عبدالله سیمای تقوی از ناصیه‌اش ظاهر و انوار توفیق از
از مجامع احوالش ظاهر طبعش سلیم و فهمش مستقیم است ملا محمد تقی ابن نظر علی جیب‌ساز
در نهایت حدت فهم و جودت ذهن و حسن ادراک و دامان اعمالش از آلایش
مناهی پاک است ملا محمد حسین ابن حاجی خضر سابق الذکر جامع کمالات صوری
و معنوی و در فن طب و تنجیم دست تصرفش قوی است آقا محمد رضا ابن
حاجی نصیر بن حاجی رضا ابن حاجی عنایت الله با حداثت سن کاملی حقیقت نهاد
موفور الاستعداد است و از این سلسله است آقا طالب ابن حاجی محمد بن
حاجی زمان ابن حاجی عنایت الله که در جودت ذهن و استقامت سلیقه
و حسن فهم و حدت شعور و علو ادراک یگانه زمان است و در مبادی حال
تمامی اوقاتش را مصروف اشتغال داشت و تا مغنی اللبیب و مفاتیح و خلاصه
حساب و مقاله ثالثه زیج که متعلق باستخراج است و شرح اقسرائی
طب و در کمال دقت از نظر گذرانید و در این بین والد ماجدش از این
سرای عاریت ارتحال و بسبب تزاحم موانع و اشغال در سر رشته اشتغال

الستوره

الستوره خصال اختلال بهم رسید لیکن استعداد اصلی و صفای ذاتی و کمال
فطری او بهیچوجه خلل پذیر نیست و باندک التفاتی و ادنی نظری بقوت شعور
ادراک مغامض امور می تواند نمود و الحال نظام این بلاد و صلاح اندیشی امور عباد
منوط برای رزین و فکر متین اوست و ابن عم او ملا عبدالله ابن حاجی محمد
ابن حاجی زمان در جمیع احوال با او شریک و انباز و در فن طب دستش پرداز
و ذهنش نکته پرداز است ملا محمد زمان ابن ملا محمد علی صحاف در مضمار کمالات
سابق و در فن طب و تنجیم ماهر و حاذق است و ملا نعمت الله برادر او و آقا
علیرضای مذکور و حاجی محمد امین بن حاجی فرج الله خراط که از معارف ابرار و
دانشمندان فرخنده آثار است همگی از او استفاده علوم نجوم نموده اند و سید
المشار الیه علم در اعصار لاحقه در این بلد از آخوند مولانا احمد خاتون‌آبادی
اصفهانی بود که در سال سی و شش وارد این بلد گردید و این فقیر برفاقت ملا
علینقی سابق الذکر کمر خدمتگاری او را بر میان جان بسته و آنحضرت با والد
فقیر در مبادی حال در اصفهان شریک درس و رفیق و با فقیر باقصی الغایه
مهربان و شفیق بود رحمة الله و رضوانه علیه ملا نادعلی ابن استاد تقی شالباف
در جمیع مکارم با یاران سابق الذکر مشارک و مساهم است خواجه عبدالمجید زرگر
فصیحی صاحب کمال و شاعری شیرین مقال بود و بالاصل شاگرد ملا کاتبی
سابق الذکر است و در مدایح و اخشیجان و حسن پاشای بصری و سایر [illegible]
الغصر قصاید و مقطعات بسیار داشت که اکنون اکثر آنها از میان رفته و غزلیات
و منظومات بسیار از او در مجموعها موجود است که از نسخه دیوان او که بنظر رسید

افتاده است و همواره با مشاهیر شعرا مانند میرزا طاهر وحید و شفیعای اثر و میر نجات و نجیبای کاشی و میرزا هادی شهر شیرازی و مخلصا و غیرهم هم طرح و همداستان بوده تا عهد حکومت هیچ خان معمر شد و در سال هیت و شش وفات یافت

واین غزل در دیوان او مذکور است

دلا بگوشه عزلت نشین که جا اینجاست ⁂ مقام راحت و امنیت و رضا اینجاست

ز کینه خلوت دل را مکن غبار آلود ⁂ که جای هم نفس و یار و آشنا اینجاست

میان کعبه و دل امتیاز اگر خواهی ⁂ همین بس است که اینخانه و خدا اینجاست

لباس کعبه فیض است ظلمت شبها ⁂ مراد اگر طلبی قبله دعا اینجاست

در این حلقه افتادگان و فیض نجاه ⁂ که همچو خاک نجف خاک اولیا اینجاست

بود ز مرگ غم ابل این زمانه و من ⁂ چه شمع داغم از این زندگی بلا اینجاست

نمی نهیم چه خم پا برون ز میخانه ⁂ کجا رویم که بیت الحرام ما اینجاست

اجل ز ضعف تنم در نظر نمی آرد ⁂ خجل ز زندگیم درد بید وا اینجاست

بچشم زخم حسودان سپند میسوزم ⁂ بکنج فقر که آسودگی مرا اینجاست

ز طوف کوی تو زایر نمیرود جایی ⁂ که کعبه و حرم و زمزم و صفا اینجاست

و حکیم نیشابوری را با این قافیه غزلی مشهور است که اولش این است

حریف دردی و میخانه بلا اینجاست ⁂ متیز ناخوش و خوش میکنی خطا اینجاست

ز فرق تا قدمش هر کجا نظر فکنی ⁂ کرشمه دامن دل میکشد که جا اینجاست

بغیر دل همه نقش و نگار بیمعنی است ⁂ همین ورق که سیه کشته مدعا اینجاست

و فقیر باین سیاق چند بیتی تتبع نموده

مروز بزم

مروز بزم حریفان برون که جا اینجاست ⁂ سعادت ابدی سایه هما اینجاست

حدیث خضر و سکندر فسانه خوابست ⁂ فتوح هر دو سرا چشمه بقا اینجاست

مرو ز بزم سه عود و نغمه داود ⁂ ترنم همه مرغان خوش نوا اینجاست

رموز قصه بلقیس از که می پرسی ⁂ درا بحجره که هدهد صبا اینجاست

بکو هوا و هوس اینجا ببند لب ز طلب ⁂ که آرزوی دو عالم جدا جدا اینجاست

شنیدم از در و دیوار طور آوازی ⁂ که تختگاه شبان برهنه پا اینجاست

دم برهمن از اسرار فیض خالی نیست ⁂ غنیمتی شمر ایندم که پیر ما اینجاست

مبین بغیر که غیر از خیال باطل نیست ⁂ بخود ببین تو که مرآت حق نما اینجاست

نشان کعبه بدیدم در آستانه دوست ⁂ اگر غلط نکنم خانه خدا اینجاست

فقیر بی ثر است اینجا بکرد بها ⁂ سرار عجیب کشتی کنج مدعا اینجاست

و الهی آقای مشتاق از طایفه قزلباش چکنی با زایر امعاصر و معارض بود و با یکدیگر لطایف شاعرانه داشتند که فیما بین مردم مشهور است و وفات مشتاق در عهد حکومت اول عبدالله خان بود و در وقت سکرات این رباعی بزبان او جاری شد و وصیت نمود که بسنگ قبر او بنوشتند رباعی

روزی که بحشر دادخواهی است مرا ⁂ چون کار برحمت الهیست مرا

گر مهر علیست ناخدایت بخدا ⁂ هرچند که کشتیت بتباهی است مرا

و ایندو شاعر هر دو بلا عقب رفتند و بعد از ایشان حاجی نقد علی ابن استاد حسن قلاس شهرت نمود و او مردی درویش قانع مجرد بود و اکثر عمر خود را بسیاحت گذرانیده بود و از معاشرت اهل دنیا نهایت اجتناب و احتراز داشت

واینفرد مطابق حال خود گفته ؛ کشت ما از ابر و پیوسته سیراب است
دانه ما چون زمرد سبز از آب جهت است ؛ و له دلی چون غنچه خونین از غم آن سیمتن دارم
گریبان چاک از دست همان گل پیرهن دارم ؛ بود همچون نمک بیقدر در دکان حلوایی
بر آن شاهد شیرین سخن شوری که من دارم ؛ واو را با حاجی حیدرای شیرازی
ساکن شوشتر مطایبات و معارضات بود و این هر دو بعد از واقعه الله داد
بفاصله ایضا بلاعقب وفات نمودند و الحال از آن طبقه کسیکه باقی مانده
ملا موسی ابن ملا میرزا قلی ابن ملا موسی است و او در مبادی حال در مدارس
اصفهان با والد این فقیر شریک حجره و یگانه بود و در شوشتر در بعد از طبقه
مذکورین مدارست علوم اشتغال داشت و بعد از آن تتبع طب و شعر نمود
و در ایامیکه محمد علیخان نژاد ابن اصلانخان والی فارس بود و گاهی که بنظم
شعر اقدام می نمود ملا موسی با او هم طرح و همداستان بود و نژاد را غزلی
مشهور است که مطلعش اینست بیت ؛ نیز مژگان میزند رگ نشتری در کار نیست
عاشقم بیمار هجرم بستری در کار نیست ؛ و شعرای عصر از کل بلاد فارس و عراق
تتبع نمودند و فقیر نیز چند بیتی نظم نموده

جوهر مردان هنر از زیوری در کار نیست ؛ در کف شیر ژیان انگشتری در کار نیست
نیست بار خت تعلق حاجت رد شدگان ؛ شمع بزم طور را طشت زری در کار نیست
خانه بر دوشان ز آیین تجملها فارغند ؛ خانه زین را نه دربان نی دری در کار نیست
تارک ما کی شود منت پذیر از تاج ؛ شمع را جز شعله زیب افسری در کار نیست
چند سرگردان بمانی بر سر سامان راه ؛ راه عشقست این نه سامان نی سری در کار نیست

چند از

چند از هر رطب و یابس میکنی بارت گران ؛ جز لب خشک و مژگان تری در کار نیست
عشق پاک را بجز معراج قرب اند فقیر ؛ مذهب عشاق را پیغمبری در کار نیست

چون قامت رعنای شاهد معنی را در طراز نظم زیبی تازه و چهره دوشیزه
مدعی را الفاظ موزون بمنزله غازه و کلام منظوم در شکفتن خواطر چون نسیم و دل
و قوت حافظه اثرا بغایت سریع القبول است لاجرم این بی بضاعت
احیانا جهت تشحیذ اذهان ناظران و ترطیب دماغ حاضران و تمرین خاطر
و تسهیل حفظ بحسب اقتضای حال بعنوان ارتجال بعض نکات ادبیه را
بصورت مقطعات در نظر افروختگان شمع شعور بجلوه ظهور در آورده
و جهت المؤرخ پاره از آنها با اجوبه در این فصل ایراد نموده

بصحرا شدم دوش نزهت کنان ؛ بدیدم بجلوتگه بوستان
سه زن حلقه زن همچه خیل پری ؛ بآیین دلداری و دلبری
یکی روزه دار و یکی در نماز ؛ یکی با جوانی براز و نیاز
نشسته دل آسوده از هر گذر ؛ که ناگه جوانی در آمد ز در
دو را گشت باطل صلوة و صیام ؛ سوم گشت بر شوهر خود حرام
شود لطف حق رهبران خبیر ؛ که این شبهه را حل کند از فقیر

جواب للمولی محمد ابن الحاج مهرعلی

خرد گفت با من که آن نوجوان ؛ که آمد بسر حلقه آن زنان
بدی شوهر آن زن عشوه گر ؛ که بودی دل آسوده از هر گذر
ولی حضرت قاضی دین پناه ؛ که او را ز هر سو بحق بود راه

زنقرپر جمعی رفیقان او ؛ که باز آمدند از سفر جان او
محقق شدش فوت ان نوجوان ؛ که در راه واماند از همرهان
پس از عده داره بعقد جدید ؛ بشوهر زن نوجوان سعید
پس انگاه ازمال نوجوان ؛ باجرت گرفته جو زن زانزنان
زبهر صلوة وصیام قضا ؛ که تا حضرت حق شود زو رضا
برفتند در خلوت بوستان ؛ نشستند آسوده دل انزنان
یکی بود ازبهر او روزه دار ؛ یکی از پی فرض پروردگار
سوم نازنین دلبر عشوه ساز ؛ پی زوج ثانی بناز و نیاز
که ناکه درآمد جوان زنده سر ؛ فکندند ان جمله بر او نظر
دو راگشت باطل صلوة وصیام ؛ سوم شد باین ثانی حرام
منم بنده ان شهاب العلوم ؛ که از ذهن او نکتها چون نجوم
شود طالع روی عالم تمام ؛ بپرداز از ترکی والسلام

قطعه اخری

دوش میرفتم بمسجد بهر فرض کردگار ؛ نکته دیدم عجب از مغتیان حق شعار
زوجه وقت سحر بر شوهر خود شد حرام ؛ شد حلال اندم که شد خورشید تابان آشکار
ساعتی بگذشت از ان وبار دیگر شد حرام ؛ بار دیگر شد حلال اندم که شد نصف النهار
چون نماز دیگر آمد بار دیگر شد حرام ؛ بار دیگر شد حلال ازین بوقت استتار
وقت خفتن چون درآمد بار دیگر شد حرام ؛ نوبت آخر بتحریم مؤبد شد قرار
اینهمه تحریم وتحلیل پیاپی ازچه روست ؛ بی طلاق وبی عتاق بایدان دنی اظهار

فرض

فرض اینصورت بسی کردید مشکل پر خطر ؛ حل این مشکل نما ای مرشد کامل عیار

جواب للحاج علی ابن الحاج میر علی

طفل ابجد خوان فکرت بامداد شیر روان ؛ در دبستان تعلم بهر تحصیل کمال
دید میگفت از بهر دانش معلم نکته ؛ باخردمندان مکتبخانه فهم و خیال
شد تحت ازمدح وازتمجید او شکرگزار ؛ بعد ازان برخواند چون طفل ملی سالک اقبال
بعد فرض کفر اصلی از برای مرد وزن ؛ حل این مشکل باین یکقطعه میباید بیان
از دو اسلام زن ومرد وز کفر هر یکی ؛ باین اسلا باین هر یک بار ضاعی وهر دو ال
اینهمه تحریم وتحلیل پیاپی رو نمود ؛ بی نکاح وبی طلاق ای مرجع اهل سوال

قطعه اخری

نکته دانی صبحدم گفتا بمن کای هوشیار ؛ بوالعجایب لعبتی یکدم مرا باید بکار
پیکرش باشد مهیای شکستن چون ؛ با چه عهد دوستان این زمان نا استوار
عارضش افروخته چون برگ ورد بوستان ؛ قامتش موزون ورعنا همچو سرو جویبار
ناز پروردی چه جان نازک میان همچو مور ؛ دولت ان باشد که چون دل آید بر کنار
همچو گلبرگی که از خاک عزیزان سر زند ؛ لاله اش یا چون دلم باشد سراپا داغدار
رنگهای کهنه ونو در دلش باشد نهان ؛ رویش همچون آینه از یکنفس گیرد غبار
گرد واز باد صبا همچون دل عاشق ملول ؛ میشود از آتش تر تازه چون رخسار یار
جلوه که چون ماه تابان مینماید شام ودم ؛ گاه آرایش دهد خود را بشکل ان نگار
گاه تنهائی شود افسرده چون فصل خزان ؛ گاه عشرت میشود خرم تر از فصل بهار
گاهی از بی همدمی خاموش گردد از ؛ گاه دیگر میزند چهچه به از بلبل هزار

Consumer

گاهی ز نخوت نمی جنبد ز جا مانند خم ؛ گاه چون رندان بر حریفان میزند پیمانه وار

محرم خلوت سرای نازداران همچو شمع ؛ مطرب بزم حریفان همچو رود میگسار

مونس غمگین دلان سرتا به پا همچو [illegible] ؛ همدم ژولیده حالان بیملال و بی نقار

از وفا میسوزد از بهر عزیزان چون سپند ؛ جوش میآرد برون از سینه چو دود از نار

همدمش گاهی کند ادراک اسرار الیقین ؛ گاه دیگر میرود از خود چه مستان از خمار

مایه وجد و سماع عارفان اهل ذوق ؛ آتش جوش و خروش صوفیان حق شعار

بیگناه و بیجریمت از گلویش میکشند ؛ بر زبانها قصه اش چون قصه منصور و دار

این سخن پایان ندارد چون غم دوران مختصر ؛ اینکه گفتم رایگان حاضر اگر داری بیار

اینچنین حیرت مرا افزوده از این نظم بکر ؛ رفع این حیرت نما ای مرشد کامل عیار

و اینقطعه را موزون طبعان جوابها بسیار گفته اند و جهة اختصار بر نقل دو جواب اختصار می نماید جواب ملا فتح الدین بن ملا کرم الله بن ملا فتح الدین بن ملا صالح بن درویش شمس متولی مسجد جامع

انصار [illegible] ملتان

ای جنابت از کمال و فضل خورشید اشتهار ؛ وی بمیزان حقیقت دانشت کامل عیار

حافظ ملت ز پشتیبانیت محکم چو کوه ؛ وا ز وجودت کرسی دین و شریعت پایدار

ای زبان حکمت آموز تو مفتاح العلوم ؛ وی بیانت از معانی در انوار بحار

نخبه اهل جهان در جمع اخلاق نکو ؛ تاج فرق اهل فضل و مقتدای روزگار

قرة العین اعاظم قطب ارباب یقین ؛ قبله اهل سلوک و صدر بزم افتخار

لعبتی را گت قلم کرده بوصفش در فشان ؛ رتبها افزوده اش ازین قطعه نظم زر نثار

طرفه این باشد که در وی با وجود یکمزاج ؛ عنصر اضداد را باشد بکجا یک ساز کار

خاصه

خاصه طبع بلغمی را مانع از فربه شدن ؛ تا نبیند جانش از سنگینی جسمش فشار

طبع خونی را دمادم از رمش فیضی دگر ؛ میکند مسدود دودش راه خلط ناگوار

طبع صفرا را بهر طینت صداعی لازم است ؛ وین عجب کان دود بنشاند بخار انتشار

طبع سودا را مواقع باشد از حیثیتی ؛ چون دو هم مشرب که در بزمی بهم گردند یار

قهوه و تریاق را دارد برادر خواند که ؛ اینسه با هم میشوند اکثر بیک مجمع دچار

صبح و شب اندر سران از برای همدمیست ؛ هیچکس را اینقدر با نیست سوز اعتبار

قالب روح مثالی را نباشد اختلاف ؛ دارد اما این بقالب اختلاف بیشمار

نسبتی دارد به بزم باده پیمایان درست ؛ نشأه و جام و صراحی آب تلخ بی خمار

باد یارب ساز کار طبع آنعالیجناب ؛ تا بود دور و دوام گردش لیل و نهار

بیش از این طول حقیق النفس بار آورد ؛ ختم کن بهر اجابت در دعا سعی برار

یارب اینذات مقدس را که باشد کان علم ؛ یارب این بحر معانی را که باشد پایدار

یارب این گلزار معنی را که دارد رنگ و بو ؛ یارب این ابر کرامت را که باشد فیض بار

از زوال و از نکال و از بلا و از فتن ؛ در پناه لطف عام خویشتن محروس دار

جواب آقا قاسم رافت برادر آقا جواد وزیر سابق الذکر

جواب آقا قاسم [illegible] در ردیف ملتان

ای چو صبح صادق نفاست زمادم فیض بخش ؛ وی طراوت ده بگلزار سخن چون نو بهار

حکمت العین اشاراتت شفابخش قلوب ؛ چشمه سار خاطرت قاموس معنی را بحار

از معانی در بیانت هر زمان طرحی بدیع ؛ منطقی را از مطالع لمعها خورشید وار

چون عرض بر جوهر ذاتت تو قایم هر کمال ؛ چون عدد حد کمالاتت برون از انحصار

گاه استدلال قوتت حجت اهل کلام ؛ وقت برهان هندسی را برو حرف انقصار

همدمی فرمود هست خواهش که در هم صحبتی ٭ یکزبان باشد بیاران سخندان خاطرش
قابل این وصف نبود در جهان جز یکصنم ٭ کان بود در این صفت مطلوب خلق روزگار
با همه شاه و گدا یکسان انیس است و جلیس ٭ هم نفس با مرد و زن هم صحبت پیر و نهار
روز و شب سوزی شعارش یار با عشاق آن ٭ مونس سوز ایشان عشق در شبهای تار
بر رفیقان خشک لب چون بلبلان گلعذار ٭ با حریفان در نواسنجی چو دستان در بهار
وضع او با عاشقان یکسر شبیه ٭ بر سر آتش دود در دل عارضش زرد و نزار
نزد ارباب بصیرت هیچ کشف ابر ٭ از صفا چون آب گوهر باطن او آشکار
نشأه اش چون باده سرشار هنگام خمار ٭ چون شراب وصل جانان مستی آن بیخمار
یکنفس بی همدمان او را نباشد سکون ٭ یکزمان در بزم بی یاران نمیگیرد قرار
تلخیش مطلوب همچون تلخی آب عنب ٭ تندیش مرغوب همچون تندی دشنام یار
پیش اهل فضل باشد نماز جمعه است ٭ در جواز و حرمت آن اختلاف بیشمار
صندلی سیمای او در دسر غم را علاج ٭ در دندان راز جو دشمن سم قاتل بهر مار
هیچ جو درش انجمنها را نباشد زینتی ٭ محفل از فیض وجودش رشک صحن لالهزار
رافت النسب آنکه ازین گفتگوم گم گشتگی ٭ در بر عالیجناب سید والاتبار

فصل سی و دوم در اوایل هذه السنه شصت و پنج فیما بین مشایخ آل کثیر شقاق و نفاق بهم رسید و اکثر ایشان از طور سلوک شیخ سعد ناراضی و کله‌مند گردیدند و رئیس ایشان شیخ ناصر بن کریم بن ناصر بن خنیفر بود و او مردی عاقل با تمکین است و بلطایف تدبیر چنان کرد که اکثر بنی اعمام و عشیره حتی شیخ مطلب برادر شیخ سعد را با خود متفق ساخت و چند روزی مصلحت جز اندیش تسکین الفتنه

نمودند

نمودند و چنان شد که التیام و موافقت فی الجمله ما بین ایشان دست بداد و رفت و آمد رسمی با همدیگر می نمودند لیکن کینها باقی بود و رفته رفته بتظاهر افتاد و شیاطین الانس در کار فساد بودند و ماده بحدی غلیظ شد که دیگر قابل اصلاح نبود لاجرم نایره جدال و قتال اشتعال پذیرفت و طرفین هر یک علیحده از حاکم و اعیان شوشتر استمداد نمودند و مردم از اندازه ایشان احتیاط و مصلحت را دیدند که خود را بآن فتنه آلوده نسازند و چنان کردند و بین الطرفین جنگها قایم شد و در آن معارک شیخ طعان برادر شیخ ناصر و شیخ سلامة بن حرب برادر زاده او مقتول گردیدند و اینمعنی باعث زیادتی اصرار شیخ ناصر و موافقان گردید تا آنکه جنگ سلطانی واقع و شیخ سعد مغلوب و در معرکه دستگیر گردید و اولاد و اعوان او متفرق گردیدند و چند روزی او را در خانه شیخ عبدالله بن رملی بن مساعد که عمزاده بلاواسطه او بود نگاهداری و بعد از آن رخصت انصراف دادند و با اهل و عیال روانه محال آل خمیس گردید و منسوبان و متعلقان باو ملحق گردیدند و شیخ مطلب برادر او نیز باو پیوسته در آنجا متوقف شد و مشایخ و مشیخت آل کثیر بدون مزاحم و مخاصم بشیخ ناصر مذکور قرار گرفت و اهالی شوشتر و دزفول حکومت او را قبول و مراسم تسلیم و انقیاد معمول نمودند و چون میر علیخان سابق الذکر رابطه که با شیخ ناصر داشت توجه کردید از قلعه بند مارکه تا آنوقت در آنجا متوقف بود اراده دزفول و شیخ ناصر امداد و اعانت نمود و سوار و تفنگچی که در اصل بلد داشت و تا آن زمان ساکن بودند بحرکت در آمدند و عباس قلیخان در محله خود محصور گردید و بالاخره باستصواب حاجی حسین آقا بن جعفر

صوفی که از معارف مصلحون حقانیت کیش است و سایر خیرخواهان رای
بارتحال قرار داد و با اقارب و مخصوصان بمحل کاوند که منجمله املاک مستقره او
انتقال نمود و ولایت دزفول بدون منازع و مخاصم بر مهرعلیخان مسلم گردید
و انصار را و این ایلات فیمابین محمدرضا خان و سید فرج الله سابق الذکر
کدورت و ملال بهم رسید و بسعایت مفسدان روز بروز غلیظتر گردید
و هرچند مصلحون وساطت نمودند سود نبخشید تا چنان شد که سید فرج الله
از خانه اصلی خود که در محله سوکهیان دزفول نزدیک بخانه محمدرضا خان بود بمحله
گرگر انتقال نمود و اهل محله بتعصب افتاده مراسم خدمت بتقدیم رسانیدند و چون
معارف آن محله را با شیخ ناصر و برادران از قدیم الایام روابط اختصاص مستحکم
بود و بحکومت او فوتی حال بودند جمعیت نموده دفعة از جای خود حرکت
و بطرف خانه محمدرضا خان یورش نمودند و موافقان از این محله نیز مرافقت
و محمدرضا خان مضطرب شده از یاران و یکجهتان که با ایشان نهایت حسن
ظن و اعتبار داشت استمداد نمود و چون امدادی بعمل نیامد مایوس گردیده
اهل و عیال را بخانه حاجی قاسم باغبان فرستاد و خود با رفقا و مخصوصان
از دروازه مقام از شهر بیرون رفت و در آن شب خود را بمحل شاهولی رسانیده
از آنجا روانه حضور شیخ ناصر گردید و آخر بدزفول انتقال نموده در آنجا متوقف
بلباشد و ولایت شوشتر بدون منازع و مخاصم بر سید فرج الله مسلم گردید
و همه این وقایع در ماه ذیحجه مقارن رجعت مشتری در سرطان اتفاق و انقضا
در این سال علیمردان خان بختیاری سابق الذکر با جمعیتی که از عجم و عرب فراهم
آورده

آورده بود روانه بلاد کرمانشاه و فیلی گردید و کریم خان زند از اصفهان
بقصد او حرکت و در حوالی کرمانشاه تلاقی فریقین و جنگ سلطانی بمیان
وقوع یافت و شکست بر علیمردانخان افتاده اکثر سپاه او مقتول و مجروح گردیدند
و از جمله مقتولین آقا قاسم شاعر سابق الذکر که از دزفول با ایشان رفیق شده
بود و بعد از این شکست علیمردانخان با معدودی خود را بحدود بغداد رسانید
و از آسیب تعاقب طایفه زند وارهانید و قبل از آن بتواتر خبر رسیده بود
که در عراق عرب شخصی پدید آمده سلطان حسین میرزا نام و خود را بنوت
منسوب بنواب کامیاب شاه طهماسب مینماید و مصطفی خان شاملو بیگدلی
که از قدیمیان دولت صفویه و از اواخر عهد دولت نادری در آنجا متوقف
بود تصدیق نسب او نموده و سلیمان پاشا حاکم بغداد مراسم لازمه معمول آن
و چون علیمردانخان باو پیوست ارقام و فرامین ملاطفت آمیز مشتمل بر استمالت
خلایق و دعوت رعایا و زیردستان بسلوک شاهراه انقیاد بجمیع معارف
اینحدود صدور یافت و سجع نگین او این بود) دارد ز شاه مردان فرمان
حکمرانی : بر جمله ممالک سلطان حسین ثانی و محل مهر و ثبت پروانچهای
و سایر خصوصیات بمکی بدستور ارقام پادشاهی و متعاقب آن نیز خود حرکت
و بعد از ورود بمحل بیات منجمله محال فیلی مجدد ارقام متواتره مشتمل بر خبر ورود
و فرمایش سیورسات و سایر مصالحیکه جهت مصرف عساکر ضرور بود ارسال
داشتند و چون از شیخ ناصر و سایر مخاطبین بر وفق خواهش جواب صادر نشد
از آنجا عنان عزیمت بجانب قیلاب فیلی معطوف نمودند و علیمردان خان

جهة تهیه اسباب و تدارک لمزومات سلطنت پیش افتاده و در این روزها وارد
بلاد بختیاری و مشغول جمعیت والیجاری است ع تا خود فلک از پرده چه آرد
بیرون فصل بیست و ششم شیخ ناصر در اوایل اقتدار خود وارد شوشتر و در خانه سید فرج الله
نزول نمود و حاجی نظر علی ابن حاجی محمد امین فقیر و را که از مخصوصان محمد رضا
خان بود محبوس و مبلغی کلی مصادره نمود و بعد از دریافت الوجه شیخ ناصر
روانه منازل خود گردیده حاجی نظر علی در خانه سید فرج الله همچنان محبوس
ماند و منسوبان او جهة استخلاص او بمیرزا عبدالله سابق الذکر توسل نمودند
و میرزا عبدالله چندین نوبت بالمشافهه و غایبانه شفاعت و درخواست
رخصت او از سید فرج الله نمود و سید فرج الله بعض معاذیر در آن باب تاخیر
نموده اینمعنی سبب نقار خاطر میرزا عبدالله گردید نهایت رسم دید و بازدید
و رفت و آمد و سایر رسوم ظاهره بینهما برقرار بود تا آنکه نیمشبی حاجی نظر علی
فرصت یافته از محبس گریزان و بزحمت تمام افتان و خیزان خود را بخانه
میرزا عبدالله رسانید و میرزا بزبان ملاطفت او را دلداری و نزد خود
نگاهداری نمود چنانکه لایق ارباب مروت بود او را پرستاری و غمخواری نمود
و در ساعت که اینخبر انتشار یافت موافقان که تا آنزمان بعضی در شکنجه جفا
و بعضی معتکف زاویه اختفا و جمعی ملتزم طریقه مدارا و سکوت و گروهی از
افسردگی فرسوده و فرتوت بودند متظاهر گردیدند و چنان شد که اکثر محلات دستوا
و بعض محلات گرگر بهمه همراهی و همزبان و بقسم قران تجدید عهد و پیمان نمودند
و چون شیخ ناصر از اینواقعه خبردار گردید مکتوبی خشونت آمیز در کمال تهدید

ونهایت

ونهایت تاکید و تشدید بمیرزا عبدالله فرستاد و او را از نگاهداشتن حاجی نظر علی
منع بلیغ نمود و ایشان اعتنا ننموده و بر رای خود اصرار نمودند و مکاتیب مجبت آمیز
مشتمل بر عذرخواهی مقدمات گذشته و تقاعد از اعانت و امداد در اول وهله
بمحمد رضا خان در دزفول فرستادند و او را بآمدن شوشتر تکلیف و ترغیب نمودند
و مشارالیه ابتدا علیقلی بیک پسر خود را با جمعی دزفولی روانه نمود و شب وارد شده
علیقلی بیک در خانه خود منزل نمود و همراهان او در خانهای متعدد در همان محله
نزول فرمود و سوبها و سنگرها ساختند و سید فرج الله مردم خود را مامور نمود که
آنچه از سوبها دسترس بود خراب کردند و چهار روز بعد از آن محمد رضا خان خود
وارد شهر گردید و سید فرج الله در ساعت جمعیت نموده براو یورش نمود و محمد
رضا خان مجال توقف ندیده خود را بخانه میرزا عبدالله رسانید و خانه
با اکثر خانهای آن محله بجاروب غارت از چرک جیفه دنیا پاک گردید و آتش
فتنه بنحوی اشتعال پذیرفت که در ازمنه سابقه هرگز معهود و معمول نبود و طرفین
شب و روز بمحافظت ثغور و حدود و بتوپ و تفنگ مشغول و همه روزه جمعی
مجروح و مقتول میگردیدند و سید فرج الله و شاه مراد خان سابق الذکر که
با او رفیق شفیق بود و ابراهیم بیک کندزلو منجمله شاهمراد خان مذکور و حاجی
محمد علی ابن ملا کاظم و جمعی دیگر در اوایل این فتنه باسیب گلوله مجروح گردیدند
و باین سبب آثار ضعف در جانب ایشان بظهور رسید و مقارن اینحال شیخ
ناصر با اکثر مشایخ آل کثیر بتقویت ایشان وارد ولایت و چندین روز بخصوص
تسکین این فتنه توقف نمودند و مؤثر نیفتاد و هیچیک از طرفین از سخن اول

خود بهیچ وجه تنزل ننمود تا انکه شیخ ناصر با رفقا بنا خوشی از شهر روانه شده بعد از
دو سه روز طهانه کوچ عموم را بمحاصره شهر کشانیدند و محله عقیلی را از تصرف میرزا عبد الله
انتزاع و مردم خود را بضبط ان موکل گردانیدند و املاک محمد رضا خان را که در
خارج بلد بود خراب و اشجار را مقطوع و اتلاف بقول و زروع نمودند
و بمضمون ان البلاء اذا نزل یعم الصالح والطالح از شرر این اتش هزار
بیگناه سوخته و درد مصیبت در دل اندوخته و بترکتاز اجلاف اعراب همه
املاک و مزارع خراب و محصول ارباب منحصر در یاس و اضطراب و موافقان
و مخالفان و کسانیکه مطلقا ربطی و رجوعی باین امور نداشتند همه با یکدیگر
بر حاصل حرمان و دانشمندان متحیر در چاره این کار بیاسان و علاج [illegible]
و چون موافقان محمد رضا خان این اوضاع مشاهده نمودند و دانستند که
زیاده اصرار بی ثمر و موجب ندامت است بجانب سید فرج الله میل نمودند
و دستیارکان ایشان در رهن عهد و میثاق گرفتند و محمد رضا خان احتیاط
نموده از خانه میرزا عبد الله بیرون آمده بخانه سید عبد الله ابن سید محمد
تقی مستوفی انتقال و روز دیگر رای بران قرار داد که انجام این مقدمه را
برای اقا طالب سابق الذکر تفویض نمایند و اقا طالب تعهد انجام
ان بر وجهیکه متضمن مصلحت وقت باشد نمود و چون محمد رضا خان
مطمئن خاطر گردید بخانه اقا طالب نقل مکان نمود و در همان روز اقا
طالب روانه حضور شیخ ناصر در معاودت شیخ عبد علی بن رملی
و شیخ علی بن مطلب بن حیان بن علی بن عفیق و شیخ سالم بن جبر را

همراه آورده که محمد رضا خان را با اعزاز و احترام و اطمینان تمام از شهر
بیرون برده بخانه شیخ ناصر رسانیدند و بشفاعت اقا طالب تقصیرات
مردم دستواد و سایر موافقان را بعفو مقرون داشته در همان روز برفاقت
محمد رضا خان کوچ نموده و مردم از مضیق محاصره بیرون آمدند و فرمان
فرمائی بلد کما کان بسید فرج الله استقرار یافته ضعفا و فقرا از دردسر
منازعه رؤسا فارغ گردیدند و مدت این جنگ و جدال سی و سه روز بود
و مقارن استقامت مشتری فرد نشست و عدد مقتولین از معارف و غیرهم
قریب بهشتاد بود و هر چند بر وفق کریمه واتقوا فتنة لا تصیبن الذین
ظلموا منکم خاصة بر قاطبه سکنه این مرز و بوم آسیب این فتنه عموم داشت
نهایت بهره راقم این سطور از مکاره و متاعب این فتنه پر شور زیاده از
دیگران بود اجامره واوباش در چارسوی خانه چون خیل مور و [illegible]
کاشانه از آسیب گلوله پر سوراخ تر از آشیان زنبور شب تا صباح از
صدای طبل جنگ و نعره توپ و تفنگ مرغ خواب از آشیان
چشم پریده و تیغ ستیزه سوبه داران رشته مجالست احباب و رفت
و آمد اصحاب الباب را بریده مدار صحبت بر هم نشینی سپاه و چریک
ولهو الحدیث مکالمات ایشان ناخوشتر از آواز دهل نزدیک القصه
بعد از طی مقدمه بچند روزی اقا طالب جمعی کثیر از اعزه و اعیان را
با خود متفق ساخته بجمعیت تمام بخانه شیخ ناصر رفته استدعای محمد رضا
خان نمودند و شیخ ناصر با جمعی از عشیره مرافقت نموده بکوکبه تمام نواب

عالی را داخل ولایت نمودند و سید فرج الله و سوافقان در هر باب متابعت
رای او را بر خود التزام نمودند تا غره شهر رمضان شصت و شش بدین
منوال بود و بعد از آن خلف و شقاق تجدد یافته و وقایع و سوانح بسیار
روداده که قابل تحریر نیست حق سبحانه و تعالی همگی را از حیز هدایت و از
شرور شیاطین الانس والجن حراست و حمایت نماید بمحمد و آله

خواجه ابوتراب بن خواجه علیخان بن حاجی نجم الدین بن خواجه علی نقاش
و ملا هادی ابن خواجه صادق ابن استاد محمد تقی قواس از اهل عصر هر دو
لطیف الطبع و موزون خیال و از ادراک معانی دقیقه و ابداع انواع نظم
از غزل و قصیده و مثنوی و غیره بهره تمام دارند و با وصف اشتغال بمشاغل
دیگر و مصروف بودن اکثر اوقات ایشان باکتساب معیشت و عدم تردد
بمجالس شعرا و علما و سخنوران بحسب استعداد ذاتی و قابلیت فطری قدرت
ایشان در این فن از هر گونه منقصت عاری و تهذیب اخلاق بر وجه کمال
نموده اند و همواره طریقه مجاورت و مواسات و موافقت و مواخات
بینهما سلوک و مراعی و در کسب و کار با یکدیگر مشارک و مساهم میباشند
و از خواجه ابوتراب است مثنوی چهار درویشان و انقصه شیرین مشتمل بر لطایف
و نکات بسیار و ملا هادی را در مدایح اهل بیت و بعض سادات عصر قصاید متعدده است
از انجمله قصیده در مدح حضرت امیر المؤمنین صلوات الله علیه مطلعش این است

خاطری دارم پریشان چون سر زلفین یار ؛ سینه آتش فشان مانند حسن تابدار
چهره کاهی چه رنگ عاشقان مستمند ؛ همچو چشم فتنه انگیزان تنی بیمار و زار

و قصیده دیگر

و قصیده دیگر ایضا بمدح آن سرور بهمان بحر و قافیه با تجنیس قافیه و قصیده دیگر
تتبع استاد انوری که متاخرین اکثر تتبع نموده اند مطلعش این است

تیره روزم بسکه من از ظلمت بد اختری ؛ پیش چشم من سها دارد فروغ خاوری
بسکه رنجورم من از آسیب آلام زمان ؛ حنظل اندر کام من دارد مذاق شکری
رشته او ضاع من گردیده سرتاسر گره ؛ تابم از بس داده دست جور چرخ چنبری

و قصیده دیگر در مدح حضرت سید الشهداء علیه السلام من تتبع قصیده مشهور خلاق
المعانی کمال اسمعیل اصفهانی و قصیده دیگر تتبع مولانا فیاض در مدح حضرت
امیر المؤمنین علیه السلام مطلعش این است

دمی که باز کنی از لب ای نگار گره ؛ بکار قند فروشان فتد هزار گره
من و صبا تو پریشان ساز دیگران ؛ خدا را مکش از زلف تابدار گره
زبسکه از پی داغ تو گشته ام بجهان ؛ فتاده است بپای من آبدار گره
نه مردمک بود اندیده که در چشم ؛ نگه براو شده از طول انتظار گره

و فقیر باین سیاق چند بیتی منظوم نموده

صبا گشود چو از آن زلف مشکبار گره ؛ زند ز شرم بناف آهو تتار گره
شمیم پیرهن یوسف است پنداری ؛ گشاده است ز بند قبا نگار گره
نسیم صبح چه بوی بهشت روح افزاست ؛ مگر ز چاک گریبان گشاده یار گره
مشام جان شود از نکهت تو عطرآمیز ؛ ببوی طره گشائی ز دل هزار گره
مگر ز بوی تو دزدیده است گلبن باغ ؛ که بسته است ببار خود استوار گره
ببوی مشک که در هر صباح فروردین ؛ ز رخت غنچه گشد باد نوبهار گره

بیاد تست که آواز نغمهٔ دف و نی ، زند بهار بعنوان یار کار کره
رسید مژده وصل و هنوز میترسم ، که نارسائی بخت افکند بکار گره
لبم ز هم نگشاید چه بلبل تصویر ، دلم ز بسکه بخون خورده غنچه وار گره
فقیر نظم تو در نظم دیگران رسواست ، چنانچه در صف لولوی آبدار گره

و روزی در بعض مجالس منادمت ملا هادی این رباعی را بر فقیر خواند
بر در کهت ای خسرو ارباب سخن ، قسمت شده چون ناصیه فرسائی من
از کرمت توقع آن دارم ، سازی بتخلص تو مشهور زمن
و فقیر این رباعی بر خوانده

ای تیر فلک تراست پیوسته بکیش ، بر جبیس کمان نهاده است ز دوش
آوازه زه تو را ز هر گوشه بلند ، قواس بود تخلص بیکم و بیش
و شیخ ابوالمفاخر زیارا قصیده ایست مشهور مصدر بوصف طلوع نیر اعظم که مطلعش اینست
بال مرصع بسوخت مرغ ملمع بدن ، اشک زلیخا بریخت یوسف گل پیرهن
صفحه صندوق چرخ گشت نگونسار باز ، کرد برون مار صبح مهره مهر از دهن
صبح مسیحا نفس از ره بام آمده ، ساغر زرین بچنگ چون صنم سیمتن
و شعرای متاخرین بسیار تتبع نموده اند از انجمله خواجو کرمانی و افتتاح نموده بوصف طلوع و بعد از آن وصف غروب نموده مطلعش این است
قرطه زر چاک زد لعبت سیمین بدن ، اشک ملمع فشاند شمع مرصع لگن
صبح بر آمد ز کوه دامن اطلس کشان ، چون نفس جبرئیل از گلوی اهرمن
سالک دل یافته نکهت روح القدس ، چون نبی یثربی بوی اویس از قرن

و ملا هادی را

و ملا هادی را در مدح حسنین صلوات الله علیهما قصیده طولانیست که اختتام بمدح حضرت امام رضا علیه السلام و یکی از سادات عصر نموده و در وصف صبح و شگوفه و طلوع و غروب معانی بدیعه و مضامین لطیفه بکار برده و فقیر نیز چند بیتی تتبع نموده‌ام
رایت اقبال دو جنت والی ملک ختن ، راجه ظلمت شکست همچه سپاه پشن
باز بخود راست کرد حشمت افراسیاب ، بیخبر از سمت چین زد بجهان تاختن
بیژن خود را ز چه چرخ ببالا کشید ، تا کشد از پشتگاه تیغ برای انجمن

فصل سی و دوم در سال شصت و هفت که منازعه محمد رضا خان و سید فرج الله در اشتداد و زمان آن امتداد بهم رسانید انواع محنت و بلا در داخل و خارج اینولا استیلا یافت و فتنها برپا شد و جمعی بسیار از معارف و غیره ناچیز گردیدند از انجمله میرزا عبدالله سابق الذکر اضطرار ا بسمت بختیاری مسافرت و در آنجا مریض شده معاودت نمود و بسهل فاصله وفات یافت و میرزا ابراهیم برادر میرزا عبدالباقی در اثنای محاربات با تیر کلوله مقتول گردید و حاجی آقا فقیره را برادر زاده خواجه ابوالحسن باغوای معاندان مقتول نمود و حاجی محمد ابن ملا کاظم بمعاندت سید فرج الله احداث فتنه نمود و حاجی محمد و حاجی محمد و ملا رفیع الدین پسر او هر سه بقتل رسیدند و بازماندگان ایشان همه اسیر و دستگیر و خانه ایشان بتاراج حوادث بباد متفرق گردید و آنچه اموال و ذخایر و ودایع در آنجا بود همگی بتلف رسید و میرزا رحیم ابن میرزا محمد تقی جهة تسکین فتنه واسطه شده رفت و آمدی برای اصلاح می‌نمود آخر الامر بتهمت موافقت آنطرف مقتول گردید و این فتنه بعربستان سرایت نموده تمامی طوایف آل کثیر

دبنی لام و عنزیهم از حدود بهادرالی بغداد در محال زهتو و بنغه جمعیت نموده
و والی جابکاه بر فاقت اعراب حویزه نیز با ایشان طریق موافقت پیموده
و باین تقریب تمامی محصولات صیفی انحدود بتلف رسید و قری و دهات
خراب گردید واکنون که اخر سال است نیز همان جمعیت در محال زرتوت
داده و محصولات در معرض تلف درآمده و شیخ سعدال کبشر در حویزه محبوس
میباشد عسی ان یأتی بالفتح او امر من عنده و ایضا در اینسال نواب
سلطان حسین میرزا که در میان طوایف بختیاری بود از علیمردانخان بختیاری
انحرافی بهم رسانید و علیمردانخان استشمام امتنعی و بیدستی نموده از نوربهر
او را عاری ساخت و رخصت انصراف بهر جا که خواسته باشد ارزانی داشت
و سلطان حسین میرزا بدزفول آمده روانه نجف اشرف گردید و باندک زمانی
فتنه در بختیاری سنوح یافت و علیمردانخان بقتل رسید و ایضا در اینسال
محاربه عساکر افغان و زند و بختیاری در حوالی بلاد بروجرد واقعشده و باین
تقریب قصبه خرم آباد و بروجرد و نهاوند و محال قریبه بیکی پایمال و اهالی انجا را
بطمع مال انواع زجر و نکال نمودند و بر سید محمد شیخ الاسلام خرم آباد بعضاً
و مواخذه و تعذیب بسیار واقعشده تا انکه بلطایف الحیل خود را مستخلص
و با اهل و عیال افتان و خیزان قاصد دزفول گردید و در عرض راه بسبب
آسیب انصدامات بجوار رحمت الهی رسید و ایضا در این باب منتظر و عجم
که از کل بلاد ایران در عراق عرب مجتمع گردیده بودند و از اولیای دولت روم
تا انزمان بانواع مکرمت و مراعات که لازمه طبع خردمندان غریب نوازانست

معزز

معزز و محترم بودند بسبب سعایت بدنفسان سوء مصادره گردیده مبلغهای
کلی از ایشان بازیافت و در کمال مذلت و خواری ایشانرا از انحدود اخراج
نمودند و از انجمله بود سلطان حسین میرزای مذکور که باتفاق بسیاری از اهالی اصفهان
و غیرهم وارد بصره گردیدند و ایضا در اواخر اینسال راقم حروف از طول نزاع و جدال
و امتداد حرب و قتال نهایت کدورت و ملال بهم رسانیده بقصد تفرج
عموم و تسلیه کروب و هموم اختیار مسافرت و ازراه دورق روانه بصره گردید
و در اثنای طریق شیخ عثمان بن سلطان ابن ناصر کعبی را که از نجبای روزگار
و اکابر فرخنده آثار است ملاقات و حسب التکلیف او چند روزی در محل
اقامت او توقف و بعد از ان روانه حضور شیخ سلمان برادر او که بسوابق حمیده
اختصاص داشت گردید و از اثار عظیمه او بندی است که بر رود کارون بسته بچوب
و نی و خاشاک بنحوی انرا مضبوط و محکم نموده است که کارگذاران شوشتر
بسنگ و ساروج نتوانند نمود و الحال مدار آبیاری جمیع محال قریبه بر انست
و انقدر نخلستان و مزارع برنج و سایر حبوب صیفی در انجا متجدد شده و رعایا
و زارعین از اطراف مجتمع گردیده که در ازمنه سالفه هرگز نبوده و حسن سیاست
شیخ سلمان بحدی است که در محال تصرف او دزد و قطاع الطریق حکم عنقا
بهم رسانیده است و اگر ضعیفه اعمی طبقی از طلا بسر نهاده در شب تاریک
از دهی بدهی رود احدی متعرض حال او نمی تواند شد و با حکام و اعیان بصره طریق
موافقت و مسالمت پیموده اکثر اقطاعیات و اربابان انحدود را بلا منازع در
تصرف او میباشد فصل سیم ملا هادی قواس که باقتضای طبع رفیق همواره

نکات او بید راه در مقام تحقیق و تفتیش است روزی در بعض مجالس موانست
بتقریب سؤال از فرق مابین لغز و معما و اینکه ثانی اشاره باسم است و اول مسمی
از معمیات مولانا شرف الدین علی یزدی سخن میراند و اخرالامر اینقطعه بر خواند

صبحدم خوش داشتم ربی با حکیمی نامدار ؛ کاملی از دانش اندوزان یونان یادگار
گرد طاق حجره اش اجزای گردون منتشر ؛ زیر سقف کرسیش اجزای دایر را مدار
مرسلی مانند موسی صاحب الواح آمده ؛ بر در غارش چو احمد عنکبوتی پرده دار
مریم آسا کشته احش بیوفا عی حامله ؛ طفل او عیسی صنعت در مهد خود حکمت گذار
کاه معراجش چو عزم ارتفاعی شد برآب ؛ نقل میکند از بشیری یا زفلکی استوار
حکم او در باب احکام نجومی متبع ؛ رای او در فصل احکام ریاضی سیکسار
کرده استفسار اسرار سپهر از حد سال ؛ فاضلان در هر زمان و کاملان در هر دیار
زو تفحص کرده صوب قبله و وقت صلوة ؛ مفتیان خطه دانشوری لیل و نهار
طبع او مایل بمرکز روی او سوی محیط ؛ داده اصحاب بینش اختصاصی با یسار
تا زیکچشمش نتابد نور در چشم دگر ؛ در نیابد هیچ و باشد نور چشمش مستعار
حور بینی بی بصر بسیار دانی بیخبر ؛ راست قولی بیزبان گردن وشی سرگرو
کور قرزن سطر بالا او را آب از زیج ؛ گر شرف خواهد که داند نام آن حکمت شعار
افتخار او بان باشد که گاهی مگر ؛ هست دست آویز خدام خدیو کامکار
خسرو گردون اسکندر بهر جلیس قدر ؛ هرمز بهرام کین جمشید خورشید اقتدار
داور دوران مغیث الدین والدین کاملست ؛ خاک در کاهش کند در چشم گردون سرمه وار
ماه اوج پادشاهی شاه ابو الفتح انکه هست ؛ افتاب عدل پرور سایه پروردگار

خسرو جم

خسرو جم رتبه ابراهیم سلطان کاسمان ؛ هست قصر قدر او را غرفه از صد هزار
انچه در اوصاف شاهان جهان گفتند هست ؛ رمزی از نعت جلالش بر سبیل اختصار
آسمان برداشت اصطرلاب مهر در بناست ؛ ارتفاع نیر قدرش کزو شد شرمسار
تا شود هر ماه اسطرلاب گردون زو فخر ؛ ماه جاهش باد افزون بر سپهر افتخار
و فقیر چند بیتی بهمین سیاق منظوم و در ذیل ان مرقوم نمود
ای دست مانند انفاس مسیحی روح بخش ؛ وی فروغ صبح صادق از جبینت مستعار
انکه همبر که با او داشتی خوش صحبتی ؛ از سر اخلاص بودم سالها خدمتگذار
چهره اش مقصود دلها همچه محراب حرم ؛ گر سببش چون منبر ارباب تقوی استوار
روزنش چون سر پاکان مطلع انوار غیب ؛ بسته اش از نور حق چون جبهه شب زنده دار
منظرش چون باطن روشن ضمیران بی خلل ؛ جوهرش پاک از عرض همچون زر کامل عیار
حلقه اش ارباب ایقان را قوی مستمسکی ؛ عروة الوثقاش خالی ز انفصام و انفطار
هیکلی از بهر تسخیر کواکب بی نظیر ؛ پیکری فن طلسمائش یکی از صد هزار
که مجرد که چه درویشان بپوشد جبه ؛ که نهد اکلیل بر سر چون شهان تاجدار
میخ و دام و رشته اش همراه در هر جا که هست ؛ تا کند بر کسان مرغان معنی را شکار
هر زمان چون قرعه رمال دارد غلتی ؛ انقلاباتش فزون از حد چه وضع روزگار
که کند میل بلندی که رود زیر زمین ؛ چشمه ساران یابد از فیضش بعالم انفجار
که چه بازی کو بیک جستن رود بالا کند ؛ لمحة العینی فرود آید بدیوار از منار
هفت توام در قرار امش از روح القدس ؛ هر یکی باشد باقلیمی ز عالم شهریار
که یکی زین جمله بر آفاق مستولی شود ؛ هفت اقلیمش بزیر حکم ذی الاقتدار

که چه احمد بر فراز عرش می نازد براق ؛ بهر امت تا کند اسرار دانش آشکار

که چه اسکندر کند طی صفحه روی بسیط ؛ فرسخ و میل و ذرا عشرا در ادراک شمار

که چه ادریس است جایش فوق افلاک هفتم ؛ لی بهر چرخ چار مین علیی صفت کرد قرار

حق او داند چون منصور اصحاب یمین ؛ میبد را آویزند اصحاب الشمال او را بدار

صد چو ابراهیم سلطان از سلاطین جهان ؛ میکند از فیض دست آویزی وافتخار

جمله شاهان چون گدا یانند در کوی رضا ؛ سوده بر درگاه او روی سوال و افتقار

فصل چهلم در شهر جمادی الاول طفل رضیع یکساله را که آزار سعال داشت مادر او جهة استعلاج نزد حکیم محمد طاهر بن حاجی نعمت الله طبیب که احدی از اطبای بلد بود برده و در اثنائیکه حکیم متوجه الطفل و پرسش احوال او میبود شروع بسعال نموده و بعد از قبض و بسط بسیار سه قطعه لحم متشکل بشکل حیوانی از حلق ان طفل بیرون افتاد و سعال فرو نشست و بسبب غرابت این امر حکیم ان اشکال را بر داشته در میان ظرفی نگاه داشته بود و در روز دیگر بجهة تماشا بخانها میگردانیدند تا انکه نزد فقیر آوردند که هم مشاهده و هم اگر اسباب و علامات ان علمی داشته باشد اخبار نماید فقیر که ملاحظه نمود چون یکی از انها که کوچکتر بود بسبب دست بدست بسیار مضمحل و اعضای ان در هم شکسته شده بود که درست تشخیص نمیشد و یکی دیگر که بزرگتر و اعضای ان بحال خود باقی مانده بود شکل سگی بود که سر و گردن و گوش و بینی و چشم و دهان و سینه و شکم و قضیب و پا و دم و انگشتان و ناخنهای ان همگی ممتاز و ظاهر بود و شکم ان نسبت بباقی جثه بزرگ و دم ان دراز و باریک و پوزان دراز بود

مانند

مانند سگ گرگ و طول ان از گوش تا دم بقدر انگشت سبابه طولانی بود و چون فقیر هیچ چیزی در کتب تواریخ قدیمه ندیده و از حکایات سلف نیز نشنیده بود نهایت انچه در ان وقت بخاطر رسید این بود که ماده تکون هم چه چیز باشد همان ماده تکون کرم معده است که رطوبات بلغمیه عفنه که در جوف انسان مجتمع و طبیعت از تحلیل انها عاجز باشد بسبب طول مکث و حصول استعداد صور حیوانیه برانها فایض میشود و در بعض کتب معتبره مسطور است که حجاج بن یوسف ثقفی را در مرض موت عقرب در جوف بهم رسیده بود و حاذقترین اطبای اطباء الحیل یکی از انها از ممر حلق او بیرون داد و او را اخبار نموده بود که این مرض علاج پذیر نیست و سنوح این مقوله امور خارق عادت از جمله علامات روزگار و فالهای مذموم است زیرا که علامت سوء مزاج روزگار و انحراف طبایع از سر حد اعتدال است و اوضاع علوی که سبب این قسم تاثیرات در عالم سفلی گردد مقتضی تغییر عادات خلایق و حصول زیاده و نقصان در رسوم معهوده مستمره خواهد بود و انجمله باعث حصول خلاف و شقاق و فقدان التیام و اتفاق و صدور فتنه و فساد و خراب بلاد و حشر عباد و کثرت تفرقه و تشتت و بسیاری معارک و حروب و تسلط ارذال و اجلاف و ضعف حال عظما و اشراف خواهد بود چنانچه در بعض کتب تواریخ مسطور است که در محل قشه اصفهان دختری را که بسن پانزده سالگی بود خواستند بشوهر دهند در شب زفاف دفعة در زهار او خارشی عظیم پیدا شد و هر چند میخارانید زیاد می شد تا انکه از کثرت خاریدن بشره او خراشید و ذکر و خصیتین از

داستان دختر که در زهار

انموضع بیرون آمد و بفاصله دو سه روز ریش در آورده از پس پرده انوثیت
بیرون افتاد و کلاه رجولیت بر فرق نهاد و در انسال پادشاه عصر از
لباس حیات عاری و انواع هرج و مرج طاری گردید و همین قسم اثر بزرگ دیگر
است نیز بتجربه رسیده و اصل آنست که هرگاه بسبب تغییر نفوس خلایق مشیت
حق تعالی بتغییر نعمت ایشان قرار گیرد چنانچه مضمون صدق مشحون ان الله
لایغیر ما بقوم حتی یغیروا ما بانفسهم مبنی از آن است اولاً باظهار بعض آیات
موحشه علوی مانند کسوف و خسوف و صیحه و شهب و نیازک و ذوات الاذناب
و یا بعض غرایب ارضی مانند زلزله و خسف و سایر خوارق عادات ایشان را
تخویف و انذار و از مقدمات غضب و استحقاق سخط اخبار می نماید تا
بدعا و تضرع و تصدق و توبه و انابه و استغفار آنرا از خود رفع نمایند
و چنانچه بر کار ناهنجار خود اصرار ورزند و از وخامت افعال قبیحه پند نشنوند
بمورد ای فلله الحجة البالغة حجت بر ایشان تمام شده باشد ربنا ظلمنا انفسنا
و ان لم تغفر لنا و ترحمنا لنکونن من الخاسرین و چون سیاق سخن باینجا
کشید و حدوث این امر عجیب بمشیت رب العالمین مستند گردید دیگر بحث
از سبب و علامت بروش طبیعیین ضرر بلکه می تواند بود که مشیت قادر
مختار تعالی شانه دفعةً تعلق گرفته و بجهة اظهار قدرت بدون ماده و مدت
از کتم عدم بسر حد وجود آورده باشد و بسا عجایب و غرایب که دست فکرت
حکیم از رسیدن بحقیقت آن قاصر و نظر فیلسوف از ادراک چگونگی آنها [illegible]
همه روزه از عالم غیب جلوه ظهور می نماید و ابواب عبرت بر روی دیده

شناسان

شناسان رموز حکومت میگشاید و نوای الا له الخلق و الامر بگوش هوش
ارباب معرفت میسراید   ز ابر آورد قطره سوی یم   ز صلب آورد نطفه در شکم
از ان قطره لولوی لالا کند   و ازین قامتی سرو بالا کند   فتبارک الله احسن الخالقین

فصل چهل یکم ذوالفقار بیک بن محمد حسین بیک ابن عیسی خان بن ذوالفقار خان
از جمله امیرزادگان قدیم این ولایت در اوایل حال در [illegible] معلی بود و در
دار السلطنه اصفهان و سایر بلاد عجم تهذیب اخلاق بر وجه اتم نموده در ایام
دولت نادری برفاقت مصطفی خان ایلچی بسفارت روم مامور گردید و چون
آن بساط برچیده شد با اهل و عیال بمشاهد مشرفه عراق عرب انتقال نمود
و در اوقات مجاورت آن اماکن فیض مواطن بصحبت بسیاری از اهل الله
رسیده و از برکت مجالست ایشان بانواع فیوضات بهره مند گردیده همواره
بموانست دردمندان راغب و صحبت فقرا طالب و صفت ستوده درویشی
بر طبعش غالب میباشد والحال چند گاهی است با نجف و ارتحال و بلده طیبه
دزفول را که از عوارضات و آفات قدری ایمنتر بود مسکن قرار داده و امور
زندگی را بمقتضای و من یتوکل علی الله فهو حسبه بکفایت احکم الحاکمین تفویض نموده
و گاهی بتحریک دواعی التفات شوق گزینان [illegible] را می نوازد و ساحت
این بلد را بنور قدوم مسرت لزوم منور میسازد آیینه ضمیرش از زنگار کدورت پاک
و ذهنش در نهایت لطافت و حسن ادراک سخنش بسیار متین و شعرش بغایت
پسندیده و دلنشین روزی در بعض مجالس صحبت این غزل مشهور از خواجه حافظ
خوانده میشد   دل میرود ز دستم صاحبدلان خدا را   دردا که راز پنهان خواهد

شد آشکارا و ذو الفقار بیک غزلهای متعدد از مولانا جامی و سایر شعرا که
بخواطر داشت میخواند و در وصف غزل خواجه و ممتاز بودن آن مبالغه
بسیار نمود خصوصا در خلط عربی بفارسی که در بعض ابیات این غزل واقع شده
و خواجه این صفت را بسیار بکار برده و از جامی نیز بسیار واقع شده است و این خلط بتحقیق
باعث حلاوت سخن و طراوت کلام و نشاط روح و انبساط ذهن می شود لیکن این
کار هر کس نیست با کسی باید که مانند حافظ از مبدء فیاض نفس رحمانی باو در
رساند یا کسی همچو جامی اکثر عمر خود را در تحصیل علوم عربیت بگذراند و دیگران
که کرده اند غالبا از خلل لفظی یا معنوی مانند لحن اعرابی و تقدیم و تاخیر بی موقع
و رکاکت معنی و کثرت تکرار و شایع اضافات و سایر وجوه منقصت
خلل نباشد و باین سبب زیرکان بر ایشان نکتها گرفته اند و کسی که از عربیت
خود خاطر جمع نداشته باشد مدلول بیت اذا لم تستطع امرا فدعه ❊ وجاوزه
الی ما تستطیع ❊ اولی انست که احتراز از ان لازم شمارد و خود را در معرض سهام
طعن و شتم ظریفان ندارد و این مقدمه اختصاص بنظم ندارد بلکه در کلام منثور
هم جاری است و از منشیان که از علوم بلاغت کم مایه بوده اند خطاهای بسیار
بوقوع پیوسته و اقتباسات نامناسب کرده اند که باعث سماجت معنی
گردیده و بار سخن از این مقوله در آن مجلس گذشت در مجلس دیگر فقیر
این غزل را معروض ساخت و معزی الیه نظر قبول بر آن انداخت

یا جیرة بنجد لم یرعوا الجوارا ❊ صبرا علی جفاکم ضیعتنا الدیارا
افروخت صبح پیری شبهای دی گذشت ❊ واها علی لیال بتنا مع العذاری

پیر مغان

پیر مغان سحر که بر کوی ما گذر کرد ❊ دستی که باده افشاند بیدار کرد ما را
کی بیدلان شعوری دی غایبان حضوری ❊ قاح الصبا و انتم لم تکسروا الخمارا
در بزم سرخرویان فقر تو رو سیاهیست ❊ گیرم که داری از بر دستور کیمیا را
ای خضر قدم را خاصیتی نباشد ❊ خالی نسازی ار دل از خار خار خارا
دل بی صفای مشرب بی بهره است از عیب ❊ آلوده چند سازی جام جهان نما را
از دست رفتگان را ذوق بقا نباشد ❊ آری به از بهار است رنگ خزان حنا را
عمر فقیر آخر ضایع بگفتگو شد ❊ یکره نکرد خوش شور نی حلوق دیگر خدا را

فصل چهل و دوم ملا عبد الکریم بن مولانا نظر علی ابن محمد امین نرجاجی ساهون الدین
که مدتها در بلده نهاوند مقیم و از آنجا بسایر بلاد اعراف عجم مسافرتها نموده بود
بعد از انقلاب اوضاع آنجا خود در مضمون کل شیء یرجع الی اصله ببلده قدیم خود
معاودت نمود و در مدت غیبت بصحبت بسیاری از اعیان و ارکان و علما
و ادبا و امرا و شعرا و فقرا رسیده و از هر گلبن آن گل که رعنا تر بود چیده
فطرتش بلند و طبعش ارجمند است و این غزل از اوست

شعله وادی ایمن دل غم پرور ماست ❊ نور آیینه خورشید ز خاکستر ماست
خلعت عشق تو با ما بنود امروزی ❊ جامه داغ تو از روز ازل در بر ماست
تا نخورد آب ز خون دل ما تند نشد ❊ برش خنجر بیداد تو از جوهر ماست
صفحه سینه ز داغ تو مسجل کردیم ❊ وارث ملک جنونیم همین محضر ماست

وله ایضا

از مرغ سحر دوش شنیدم نوائی ❊ ناید ز گلستان جهان بوی وفائی

خود سوختگان را چه غم از شعله آه است ؛ ترسم که فتد آتشی از ناله بجانی
خاریم اگر در نظر مردم عالم ؛ صد شکر که هرگز نخلیدیم بپایی
فطرت بعبث ناله و افغان مکن ای دل ؛ از دل شدگان کس نشنیده است صدایی

واین غزل از خواجه حافظ است

بلبلی برگ گلی خوش رنگ در منقار داشت ؛ و اندران برگ و نوا خوش ناله‌های زار داشت
گفتمش در عین وصل این ناله و فریاد چیست ؛ گفت ما را شیوه معشوقه در اینکار داشت
یار اگر ننشست با ما نیست جای اعتراض ؛ پادشاه کامران بود از گدایان عار داشت
در نمیگیرد نیاز و عجز ما با ناز دوست ؛ خرم آن کز نازنینان بخت برخوردار داشت
خیز تا بر کلک آن نقاش جان افشان کنیم ؛ کین همه نقش عجب در گردش پرگار داشت
گر مرید راه عشقی فکر بدنامی مکن ؛ شیخ صنعان خرقه رهن خانه خمار داشت
وقت آن پیر قلندر خوش که در اطوار سیر ؛ ذکر تسبیح ملک در حلقه زنار داشت
چشم حافظ زیر بام قصر اعلی الجنا ؛ شیوه جنات تجری تحتها الانهار داشت

واین غزل را موزون طبعان تتبع بسیار نموده اند و مطلع غزل ملا عبد الکریم این است
چشم مخمور ترا دل عاشقان افکار داشت ؛ عالمی را مضطرب احوال این بیمار داشت
و میر سید محمد شفیع ناطق نیز تتبع نموده و این سید محمد شفیع بالاصل از سادات اصفهان
و والد او میر سید علی بهندوستان انتقال نموده و میر سید شفیع در بلاد دکن متولد
و در انجا نشو و نما یافته و با شیخ محمد علی حزین در دار الخلافه شاه جهان آباد
رفیق و ندیم بوده و بقصد زیارت عتبات عالیات وارد بصره و از انجا بقصد
تحصیل علوم دینیه روانه ان بلاد گردیده در کمال سلامت نفس و استغنای

طبع

طبع و تعفف و قناعت بتحصیل مشغول و از صحبت ابنای زمان بالقصی الغایه
متوحش و ملول است و قدرت او در فن سخنوری زیاده از دیگران و در عرصه
نظم مسلم امثال و اقران است و شعر او در اغلب بتتبع حافظ شیراز است
که از سایر شعرا بجهات عدیده ممتاز است و حافظ را غزلیست که مطلعش
این است عمر بگذشت به بیحاصلی و بوالهوسی ؛ ای پسر جام میم ده که بپیری برسی
و مطلع ناطق این است نکند اهل سخن هیچ بدنیا هوسی ؛ هیچ باز نشد و البشکار مگسی
راه بیهوده عبث اینهمه هر سو مشتاب ؛ خدمت پیر مغان کن که بجائی برسی

و فقیر هم این غزل را تتبع نموده

محتسب امروز با غوغا که در بازار داشت ؛ رو بمسجد کرد و دل در خانه خمار داشت
وسعتی کو تا بیکجا جمع گردد کفر و دین ؛ شیخ صنعان در بغل هم سبحه هم زنار داشت
قصه منصور باشد شهره آفاق و بس ؛ عشق در هر کوچه صد زینسان کسان بر دار داشت
در طریقت میکند خار مغیلان کار گل ؛ رهروش نقش سوده پا در سر هوای خار داشت
دست گلچینان بیغما می برد هر جا گلیست ؛ گل بروی باغبان دامن ز دست اغیار داشت
شهرت سربازی فرهاد از شیرین بود ؛ ورنه عشق بی مروت کشتگان بسیار داشت
از شهادت سیطره اروش دل معذور دار ؛ یار انجا بود و دل یک لحظه با جان کار داشت
صورت خضرا اگر در خود ندیدی دور نیست ؛ نیست تقصیر کسی آیینه ات زنگار داشت
دور باش لن ترانی شد زبان کلیم ؛ ورنه هر بر ناشناسی لایق دیدار داشت
اگهان سر واز نشد از تنگ سلطانی فقیر ؛ تارک ادهم ز تاج پادشاهی عار داشت

وله ایضا

گرچه در راه طلب گرم رواند بسی ؛ نرسیدند بمقصود مگر چند کسی
دل آزاده نداری تو کجا کعبه کجا ؛ که بسر منزل غفلت تو زبن هوسی
شعله طور و تجلی بقرارند هنوز ؛ کو کلیمی که از آن کوی بیارد قبسی
رنج شب بشود باعث آسایش روز ؛ گوش این نکته شنیدم ز زبان جرسی
گرچه ناقابلی از فیض تو مایوس مباش ؛ جهد کن بلکه اجابت بشود ملتمسی
بسحر و آمدی از اوج سعادت بحضیض ؛ تو همایی عبث اینقدر بفکر قفسی
دل ارباب صفا را چه غم از غماز آن ؛ بحر را کی بود اندیشه ز هر خار و خسی
چند در پرده دیدنی دل آگاه ترا ؛ تا ز خود برگ نریزی بمقامی نرسی
رو کن از دار خلایق بفضای ملکوت ؛ تو غزال ختنی چند بقید مرسی
سهل باشد غم نقلی که بخوردی تا چند ؛ بر سر از حسرت آن دست زنان چون مگسی
هر طرف هست گرم مرده دلانند فقیر ؛ کاش می بود در این عصر مسیحا نفسی

فصل چهل و سوم روزی در بعض مجالس مؤانست از کتاب تذکره دولتشاه سمرقندی در احوال ملا حسن کاشی قصه از کرامات حضرت سید الوصیین صلوات الله علیه خوانده شد و فقیر را رغبتی بنظم آن قصه فتاد و این قصیده را منظوم نموده

معجزه شاه مردان وصله دادن به ملا حسن کاشی در عالم رؤیا

تا بکی شوریده حالی در هوای آن و این ؛ غافل از اندیشه احوال روز واپسین
چند جان را بسته داری در زندان تن ؛ چند خود را در سرای بیخودی داری رهین
چند کشتی کرده لنگر بگرداب بلا ؛ بحر پر آشوب و ره پر ز نهنگان در کمین
چند کارت بگذرد در کار دنیای مخالف ؛ زانکه در نقش گهی خوشحال و گه باشی غمین
بر در ارباب دنیا چند از روی ادب ؛ میکنی گردن کج و قامت خم و سر بر زمین

چون گدایان

چون گدایان چند بر درگاه هر لات و منات ؛ بهر مشتی سیم و زر فرسوده میداری جبین
می پذیری صد هزاران رنج در تحصیل مال ؛ حبه حبه میکنی جمع آوری چون خوشه‌چین
باورت هرگز نشد ای ملحد کج اعتقاد ؛ اینکه حق سبحانه ارزاق را باشد ضمین
آن خداوندی که رزقت را فراوان میرساند ؛ در رحم بر حمیت آن وقتی که بودستی جنین
بعد از آن آماده در پستان مادر چشمه‌ها ؛ شیر نوشین با هزاران رافت کوی حنین
آرزوها در دلت باشد بسی چه روزها ؛ می نیندیشی که ناگه میرسد مرگ از کمین
نیست مکنون ضمیرت جز تلاش عز و جاه ؛ از مجالس تا شوی از همگنان بالانشین
در امور دین شعورت پست و ذهنت کور و کج ؛ در فن دنیا ضمیرت روشن و علمت دور بین
پای سعیت لنگ و سنگین سیر در راه خدا ؛ در ره شیطان سبکرفتاری و چابک تکین
که بفکر عشرت و طنازی و عیش و هوس ؛ که بحرف خط و لب و خال و چشم و زلف عنبرین
که بوصف دلبر شیرین لقا سر تا قدم ؛ عارض و موی و میان و ساعد و ساق و سرین
گفتگو تا کی ز ابروی کج و بالای راست ؛ نرگس مست و لب لعل و عذار آتشین
که بذوق صحبت یاران و گلگشت چمن ؛ با شراب و شاهد و نقل و کباب و انگبین
که بغیبت مؤمنان آلوده میسازی دهن ؛ بیگناهان را بناحق پاره سازی پوستین
می ننوشی آب تا ساقی نباشد دلپسند ؛ تا نباشد کاسه همچون کاسه فغفور چین
می نپوشی تا قبا نبود زر نگار ؛ تا نباشد جامه نرم و نازک و ابریشمین
می نخوابی تا نباشد بستر و کمخاب نخ ؛ تا نباشد دست در آغوش یار نازنین
می نه بینی غیر عیب مردمان بیخلل ؛ کاش میدیدی بخود یکره بچشم عیب بین
نشنوی غیر از صدای نغمه و آواز نی ؛ یا حدیث غیبت روشندلان پاکدین

عبرت از انچه گذشت و فکر دنیا میکنی * از شراب بیخودی تا چند مخموری چنین
موی رخسارت سفید اما بیالا می نگر * تا بهایت چون خط مشقی کرام الکاتبین
لاف ایمان میزنی اما نکردی هیچ گاه * سجده از روی اخلاص و سر صدق و یقین
یکقدم ننهاده هرگز تو در راه خدا * می نپوئی جز ره بیشرمی و بیداد و کین
گاه گاهی گر بمسجد میروی سازی بخت * دور باش از پیش و از پس از یسار و از یمین
بند و نفسی و یارت دیو گیرم در نماز * بر زبان گوئی دروغ ایاک نعبد نستعین
دست حاجت گر بدرگاه خدا سازی دراز * یا برای رزق باشد یا برای حور عین
میکنی مانند کسری کاخ ایوان بلند * میکشی همچون سلیمان اسب تازی زیر زین
میکنندت عاقبت بر مرکب چوبین سوار * میرسانندت بمنزلگاه تو زیر زمین
با هزاران حسرت و غم میکنندت تکفین * گیرم این هر هفت اقلیمت بود زیر نگین
بهر وارث خانه و اسباب و مال و جان و رخت * بهر تو وزر و وبال و خزی میماند همین
وای بر حالت نگردد گر شفاعت خواه تو * در قیامت ساقی کوثر امیر المؤمنین
انکه منشورش بدست قدرت حق خود نگاشت * مطلع صبح ازل بر پایه عرش برین
انکه فضلش در جهان روشنتر است از آفتاب * بر مؤالف بر مخالف بر کهین و بر مهین
انکه حقش برگزید از جمله خلقان از نخست * بهر امت تا بود بعد از محمد جانشین
بنده از بندگان درگهش رضوان خاص * مالک از خیل غلامانش مملوک کهین
کاشف اسرار دانش وارث علم نبی * از همان روزی که بود آدم میان ماء و طین
بهره مند از فیض او هم انبیا هم اولیا * مستفید از علم او هم اولین هم آخرین
طفلی از طفلان مکتبخانه اش روح الاکبر * ریزه خوار خوان او هم سابقین هم لاحقین

خواجه را لیک

خواجه نورالله از یک در کتاب تذکره * قصه از شاه دین کرده حکایت اینچنین
مفخر کاشان و آمل حضرت ملا حسن * انکه بود از عارفان پیشوای متقین
بعد طوف کعبه و آرامگاه مصطفی * کرد آهنگ طواف مقتدای مهتدین
تا بمقصد چون رسید آن مؤمن پاکیزه دین * رو بر قبر کرد و خواند از سینه [illegible]
ای زبده آفرینش رهنمای اهل دین * وی زعزت مادح بازوی تو روح الامین
در همانشب حضرت شاه ولایت جا را * دید در رؤیا که با او از سر لطف و حنین
عذر خواهی میکند میگوید ایکاشی ترا * هست در شرع کرم بر ما حق مستبین
این یکی حق ضیافت اندر جلدوی شکر * کامدی از راه دور و مدح گفتی آفرین
منعمی در بصره مسعود بن افلح نام او * خواجه از اهل ایمانست مشهور و مهین
نزد او پیغام ما را بر بگو بعد از سلام * کشتیت در بحر عمان بود چندی قبل از این
نوبتی از رستخیز بحر شد مشرف بغرق * کشتی و اموال کشتی از رخیص و از ثمین
نذر ما کردی ما ز زر خالص زمالت یکهزار * ما در آوردیم هم دست مدد از آستین
کشتی و اموال کشتی سالم آمد در کنار * صد هزاران محمدت مر رب العالمین
باید اکنون مال نذر را همسازی گزین * بیستان ایکاشی المبلغ از آن مرد امین
بامداد از آن مکان ملا حسن شد زو براه * تا حضور خواجه مسعود آن بزرگ پاکدین
چون بگوش او کشید انکه هر پیغام شاه * در کشاد و گفت طبتم فادخلوها خالدین
خوش دمی ایندم که اید از نسیمش بوی جان * چون صبا کار شمیم از گشت زار یاسمین
خیر مقدم مرحبا ایقاصد فرخنده پی * راست پیغامی بداری از امام راستین
انچه گفتی سر بسر صدقست و حقست و درست * لیک ایکاشی بذات پاک یزدان مبین

کین سخن را هیچکس دانا نبود الا خدا ، زانکه این راز از دلم هرگز نشد با کس بیان
هیچ مخلوقی نبود آگه ازین سر نهان ، غیر سر الله مولانا موالی المؤمنین
آن زر نذری بشاعر داد و در شکر قبول ، خلعتی افزود و خود در زیر منت شد رهین
بعد ازان رخصت زیارت بست و بس همراه کرد ، دعوت و نعمت فراوان در ره سلطان دین
ایجز شاه المؤمن روشن ضمیر پاک دین ، کش بود سر امیر المؤمنین یار و معین
ای بسا زینگونه باشد معجزات آن جناب ، شهره از هفتم زمین تا آسمان هفتمین
یا امیر المؤمنین یا سیدی یا مرتضی ، یا ذخیری یا ولی الله یا کهف الحصین
یا غیاثی از دهشتی شده اوکره ، یا رجائی عند عسر الحال یا حبل المتین
شاب فودی وانقضی عمری فلا ... ، والخطایا اثقلتنی یا امان الخائفین
یا ظهیری یا عصامی یا ملاذی ... ، اخلعت وجهی ذنوبی یا معاذ العالمین
یا عمادی یا سنادی انت مضموری فکن ، لی شفیعا عند ربی یا شفیع المذنبین
شکوها از دست خود دارد بدرگاهت فقیر ، دستگیر و داد خواهش یا امیر المؤمنین
ای خوش آن روزی که آید در لب کوثر بحشر ، تر زبان در خیل مداحان بود این کمترین

فصل چهاردهم روزی در اثنای صحبت ملا هادی قوانس اینغزل را از میرزا صائب برخواند

نه امروز است سودای جنون زار پیشه در جانم ، بجوب گل ادب کردی معلم در دبستانم
عزیز مصرم اما در فراموشخانه جا دارم ، گل خورشیدم اما در کنار طاق نسیانم
زمین سنجیده وزن عالم دسنگست رزق کم ، همانا من درین بازار پر آشوب میزانم
لب افسوس اگر غافل بدندان آشنا سازم ، رود چندان می برد مقراض قسمت از گریبانم
چنان محرم که اشک شور در چشمم نمیگردد ، قیامت گر نمکدان بشکند در چشم حیرانم

مژانم

نمی افتم چه اسکندر بدنبال خضر قضا ، من ان خضرم که آب روی باشد آب حیوانم

و بعد ازان از خود اینغزل گذرانید

ز اسباب تعلق گرچه فرهم چیده دامانم ، نشانی از محبت میدهد چاک گریبانم
گرفتم دامن اهل جنون زاهر آسایش ، نشان دادند سوی کوچه بند سنگ طفلانم
بتکلیف و تکلف رغبتم گر نیست معذورم ، فقیه شهر میداند من از صحرا نشینانم
نمی باشد بلوح خاطرم حرف دگر باقی ، بجز حرف محبت هیچ تعلیم از دبستانم
مرا گر معصیت اندوز میداند ولی زاهد ، بحمد الله از لوث ریا پاکست دامانم
دل صد پاره دارم برنگ برگ گل گواهش ، چه باشد حاجت گل گشت اندر باغ و بستانم

و فقیر نیز چند بیتی تتبع نموده

منم محسود ابنای زمان لی از عزیزانم ، منم یوسف نمیدانم چرا در چاه و زندانم
چنان فرسوده هر عضوم درین منزل که از حسرت ، که وقت حیرت اکنون میکند ...
بود صیت هنر با سنگ مقناطیس آفت ها ، خوشا احوال کم نامی من از شهرت پشیمانم
نشد یکذره روشن خانه ام از تنگی روزن ، گشاد از سیل غم دیدم که آخر ساخت ویرانم
بود بخت سیاهم سرمه آوازه عشرت ، بجز من گل خراشد بانگ بلبل در گلستانم
دلی پر خار خار شوق در راه طلب دارم ، کند تا بر شاخ یاسمین خار مغیلانم
نشانها باشدم از ناقه لیلی بهر سنگی ، بذوق پیروی مجنون ز زر بیابانم
دل عاشق شکیبائی ندارد ای مسلمانان ، ندارم تاب هجران من مرید پیر کنعانم
فقیر از عالم بالاست این قسمت که می بینم ، کلوخ آید بسر جای گهر از ابر نیسانم

واین غزل از ملا فتح الدین متوکی است

من آن سرگشته مرغ آشیان دور از گلستانم ، که هر دم در هوای موطن اصلیت افغانم

نمیآرم بخود چندانکه فرق از پا کنم سر را ، زبس دلگرم از شوق دویدن در بیابانم

درین گلی گلشن از شاخسار کام نشکفته ، برنگ چوب سرو از پای تا سر عین حرمانم

پریشانی نباشد آنقدر با زلف و کاکل را ، که من از فکر زلف و کاکل خوبان پریشانم

مرا عهد جوانی صرف شد در حالت پیری ، ز ضعف ناتوانیها بصورت شیخ طفلانم

بامیدی که در منزل رسم روزی از این وادی ، گهی افتان و که خیزان و گاهی خیز امانم

ز فیض همت انفاس پاک مرشدم فتحی ، ازین پس در خیال فکر و جمع شعر دیوانم

وا ینغزل از ملا عبدالکریم سابق الذکر است

بگلزار جهان انغا سوخ سر در گریبانم ، که دایم بزم کاه عرصه گیتی است زندانم

برنگ شعله آواز بلبل نغمه خواهم این ، که خیزد از درون پرده گل آه و افغانم

نه سر از پا نه پا از سر شناسم وقت جولان دادن ، برای طی دشت بیخودی از بسکه حیرانم

من آن مجنون اساس عشق پیمایم که در عالم ، سواد طره لیلی بود شام غریبانم

نیابد دامن عفوش رهائی از کف فطرت ، باب رحمت حق تا نشوید لوح عصیانم

وا ینغزل از خواجه ابوتراب است

چنان لبریز شوق از نشاه بزم حریفانم ، که صد داغم بدل میسوزد و چون لاله خندانم

ز فیض عشق شد آماده اسباب جنونم ، کنون در انتظار وعدهای سنگ طفلانم

گهی در دام زلف و گاه در محراب ابرو ، چه مستضعف بمذهب مشتبه در کفر و ایمانم

چه فرق از ترک یغمائی بود آن چشم فتانرا ، زند هر لحظه بر دل بی سبب صد تیر مژگانم

نمی باشد چه خضرم گر حیات جاودان باشد ، چرا باشد بگردن منتی از آب حیوانم

فصل دراین

فصل چهل و پنجم دراین سنوات انقلاب که معاقد حل انحلال و اوضاع اکثر ایران اختلال پذیرفته در هر بلدی فتنه جوئی رایت فساد افراخته و در هر قطری فرومایه کیش و جاهلی ظاهر ساخته ضعفا و فقرا بی اختیار بمصیبت جلای اوطان گرفتار و از زحمت مصادره و بیگار و مطالبه درهم و دینار در کار انتقال از دیار بدیار بوده و میباشند هر کس در هر منزل که هست چون از مکاره منازل دیگر بیخبر است بگمان این است که مگر آنجا بهتر باشد چون خود را بآنجا رساند و بر احوال آنجا مطلع گردید و دید که مانند منزل سابق یا اشد از آن است از آنجا نیز آغاز سفر وا اراده منزل دیگر مینماید مانند مریض که از شدت اضطراب سر را بجائی و پا را بجای سر میگذارد و انرا راحتی از برای آن پندارد تا مدت زندگانی تمام پذیرد و مستوفی اجل حساب کما بداکم تعودون از سر گیرد

ز زیر خاک تا بالای افلاک ، مقامی خوش نگر را نجان غمناک

در ضمن این اسفار خلایق بسیار با جل اخترامی ازین دار فنا انتقال کرده و بدستبرد یغماگر قضا و قدر از لباس حیات عاری گردیده اند

حکایت درویش سیفعلی

از انجمله مردی درویش وارد اینولایت شده نام خود سیفعلی میگفت و مدت دو سه سال در اینجا توقف نموده تا آنکه وفات یافت و بشغل کحالی اشتغال میورزید و از قبول اجرت و هدیه و صله امتناع داشت و بحسب رؤیت مظنه آن بود که در عشر ثلاثین یا اربعین باشد لیکن حساب عمر خود را از سبعین و ثمانین متجاوز میگفت و مذکور می نمود که تمام ایام بسیاحت گذرانیده و باطراف بلاد روم و هند و حبشه و فرنگ و ازبک

وچون رسیده در هر بلد با درویشان و قناعت کیشان صحبت داشتم و
حکایتهای عجیب غریب نقل می نمود از آن جمله میگفت که چندین سال قبل از این
در دیار مغرب می بودم و با رفیقی که داشتم از محلی بمحلی تفرج می نمودم روزی
از دهی بدهی سیر میکردیم در عرض راه طایری بسیار بزرگ نمایان شد که در وسط راه
نشسته بود و صورت الصورت انسان بود و خیره خیره بجانب من نگاه میکرد
از مشاهده آن بغایت هراسان شدیم و از راه کناره می نمودیم ناگاه از جای خود
پرید و آمد بمن حمله نمود رفیق من بگریخت و برای من مجال فرار باقی نماند
کاردی همراه داشتم که بکمر زده بودم از غلاف کشیدم و مابین کتفین او چنان زدم
که تمام تیغ تا حد دسته فرو نشست و نتوانستم بیرون کشیدن مرغ نعره بزد
صدای انسان و بپرید و برفت و من برفیق خود ملحق شده و بدویدیم تا بباغی
که در آن صحرا بنظر میآمد رسانیدیم باغبانها که در آنجا بودند ما را پرستاری
نمودند و بحال آوردند و پرسیدند سبب دهشت شما چه بود چون حکایت کردیم
گفتند ما هرگز همچه چیزی ندیده ایم و نشنیده ایم و تکذیب نمودند القصه بعد از چند سال
وارد بلاد ایران شدم و در سالیکه نادرشاه از هندوستان معاودت نمود
بار جز بودم روزی در دکان سیاف آن کارد را دیدم که سیاف برای غلاف
میساخت پرسیدم که این کارد را از کیست گفت از شخصی است داده است که غلاف
بگیرم گفتم من غلاف موافق این کارد ساخته دارم بشما میدهم بشرط آنکه صاحب
اورا بمن بنمایید و برخاستم و از منزل خود غلاف را آوردم سیاف گفت چه دلیل
موافق است گفت غلاف اصلی این کارد همین بوده است در این اثنا صاحب کارد

حاضر

حاضر شد چون مرا بدید و غلاف را بشناخت از جای برخاست و گفت من میخواهم
شما را در خلوت به بینم چون بخانه رفتیم از او پرسیدم که راست بگو این کارد
از کجا بدست آمده گفت از آنجا که از دست تو رفته گفتم که در بلاد مغرب از دست
من رفته و قصه را حکایت نمودم گفت من همان مرغم که تو دیدی و زخم زدی
و بر من شده موضع جراحت را نشان بداد گفت ما سه نفر بودیم که باغوای
شیطان بوادی تحصیل علم سحر افتاده بودیم و استادی داشتیم که بهر صورت که
میخواست ما را میگردانید و هر روز نوبت یکی از ما بود که آدمی از برای او شکار کنیم
که برای قوت سحر او خود دل و جگر و دماغ او را میخورد و مابقی را با شاگردان تقسیم
می نمود امروز که تو بر خوردی نوبت من بود و چون از تو جدا شدم از این عمل
قبیح توبه کردم و چند که حق تعالی اشتغال نمودم و کار در امین داده چون مرا
سبب توبه و خداپرستی خود دانست شرایط تسلیم و ارادت بجای آورد و التماس تعلیم

بتاریخ سه شنبه چهاردهم شهر شوال المکرم
فی سنه ۱۳۱۷ اسمت تحریر یافت
کتبه اسد الله الحق
الشوشتری